

ختم کلام

درباره تکذیب کننده فرستاده امام

پاسخی به سید محمد صرخی

نوشته

شیخ ناظم عقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	ختم کلام دربارهٔ تکذیب کنندهٔ فرستادهٔ امام
نام کتاب اصلی	الإفحام لمُكذِّبِ رسولِ الإمام
نویسنده	شیخ ناظم عقیلی
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۳
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۳ق / ۲۰۱۲م
کد کتاب	۱۴
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷.....	این کتاب.....
۹.....	استفتا از محمود صرخی.....
۱۲.....	پاسخ سید محمود حسنی به استفتا.....
۱۷.....	مقدمه سید احمد الحسن.....
۲۷.....	کتاب.....
۲۷.....	ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام.....
۲۹.....	تقدیم.....
۳۱.....	مقدمه.....
۴۱.....	پاسخ به سید حسنی.....
۴۱.....	اول: اصل اجتهاد و تقلید.....
۷۸.....	دوم: امکان جعل هویت.....
۸۵.....	سوم: شواهد تاریخی برای جعل هویت.....
۸۹.....	چهارم: فقه و فقیه جامع الشرایط.....
۱۱۲.....	پنجم: رسوا کردن باطل و روشنگری درباره حق.....
۱۲۰.....	ششم: شناخت و محکم کردن متشابه.....
۱۲۶.....	هفتم: جایگاه عقل.....
۱۳۷.....	هشتم: اتهام سحر و جادوگری.....

این کتاب

عبارت است از مناظره‌ای میان انصار امام مهدی علیه السلام و سید محمود حسنی؛ و شامل موضوعات زیر می‌شود:

- استفتای یکی از مؤمنان که از سید محمود حسنی درباره قضیه سید احمدالحسن فرستاده امام مهدی علیه السلام سؤال کرده است.
- پاسخ سید محمود حسنی به این استفتا، مبنی بر تکذیب دعوت سید احمدالحسن.
- پاسخ شیخ ناظم عقیلی در پاسخ به محمود حسنی، و روشنگری درباره اشتباهات وی در نحوه استدلال‌های اعتقادی درباره قضیه امام مهدی علیه السلام.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «نه به خدا سوگند امر و خلافت هرگز به آل ابوبکر و عمر بازمی‌گردد، و به بنی‌امیه یا به فرزندان طلحه و زبیر هرگز بازمی‌گردد؛ و این به دلیل آن است که آنها قرآن را به کناری نهادند و سنت‌ها را باطل، و احکام (الهی) را تعطیل کردند؛ حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: قرآن هدایت از گمراهی، و روشنایی از کوری، و رهایی از لغزش، و نوری در هر تاریکی، فروغی در بدعت‌ها، حفاظت از هلاکت، هدایت از کج‌روی، روشنایی از فتنه‌ها، و رساننده‌ای از دنیا به آخرت است، و کمال دین شما در آن است، و هیچ‌کس از قرآن دور نمی‌شود مگر به سوی آتش...»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به معاویه (لعنه‌الله) فرموده است: «... به راستی سزاوارترین مردم به امر این امت در گذشته و حال کسی است که به رسول خدا نزدیک‌تر و

۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

به کتاب خدا داناتر باشد ... بدانید من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ و حفظ خون این امت دعوت می‌کنم؛ پس اگر پذیرفتید به رشد خود راه یافته و به بهره خود هدایت شده‌اید، و اگر روی گردانید جز به تفرقه و اختلاف این امت [منجر نخواهد شد]؛ پس جز دوری از خدا توشه‌ای نخواهید گرفت، و جز خشم پروردگار بر شما افزون نخواهد شد؛ والسلام.»^۱

از زکریا نقّاض، از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «مردم بعد از وفات رسول خدا ﷺ در دو جایگاه قرار گرفتند: کسانی که از هارون پیروی کردند، و آنانی که از گوساله پیروی کردند. به راستی ابوبکر [به بیعت با خودش] فراخواند اما علی (علیه السلام) نپذیرفت و جز به قرآن نپرداخت؛ و به راستی عمر [به بیعت با خودش] فراخواند اما علی (علیه السلام) نپذیرفت و جز به قرآن نپرداخت؛ و به راستی عثمان [به بیعت با خودش] فراخواند اما علی (علیه السلام) نپذیرفت و جز به قرآن نپرداخت؛ و به راستی هرکسی تا وقتی دجال خروج کند [به سوی خودش] فرامی‌خواند جز این نخواهد بود که افرادی را خواهد یافت که با او بیعت می‌کنند، و هرکس پرچم ضلالتی برافرازد طاغوتی همراهی اش می‌کند.»^۲

استفتای یکی از مؤمنان «مهند شیاع» که از سید محمود حسنی درخواست کرده و در آن از دعوت سید احمد الحسن فرستاده امام مهدی (علیه السلام) سؤال پرسیده است.

و در ادامه:

پاسخ سید محمود حسنی به این استفتا - که بدون هیچ‌گونه دلیل شرعی آن را تکذیب کرده - خواهد آمد.

۱. بحار الانوار: ج ۳۲ ص ۴۳۰.

۲. روضه کافی: ج ۸ ص ۲۹۸؛ بحار الانوار: ج ۲۸ ص ۲۵۵.

استفتا از محمود صرخی

مدعی فرستادهٔ امام ... حضرت ولی امر مسلمین، سید محمود صرخی (سایه‌اش مستدام باد)...

اخبار بسیاری از اهل‌بیت علیهم‌السلام در کتاب‌های معتبر و با سندهای صحیح وارد شده است که زمینه‌سازانی پیش از دولت امام علیه‌السلام برای سلطنتش زمینه‌سازی می‌کنند. در بشاره‌الاسلام ص ۴۱ و غیبت نعمانی ص ۲۸۳ آمده است: «وقتی قائمی در خراسان قیام کند... و قائمی از ما در گیلان قیام کند... سپس آن قائم مورد انتظار و امام مجهول قیام می‌کند...» پس قائم‌هایی به دستور امام هستند و پیش از ظهورش برایش زمینه‌سازی، و از ایشان علیهم‌السلام نقل می‌کنند؛ یعنی در غیبتش ایشان علیهم‌السلام را مشاهده می‌کنند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «ناگزیر این غلام باید غیبتی داشته باشد... و با سی [نفر] وحشتی نیست.»

بیش از یک سال و نیم است فردی ظهور کرده که مدعی است فرستادهٔ امام مهدی علیه‌السلام است، و به یاری امام علیه‌السلام دعوت می‌کند. اسم او احمدالحسن است، و با دلایل و برهان‌های قطعی و علوم غیبی تأیید شده است؛ و این علاوه بر روایاتی است که بر او دلالت دارند. با توجه به اینکه او مدت هشت سال در حوزه طلبه بوده، و به راست‌گویی و امانت‌داری و بسیار بودن علوم شهره بوده است. او پنج نفر از علمای شیعه را به مناظره دعوت کرده است تا علوم خود را به‌طور قطعی اثبات کند؛ و اینکه علوم او بالاتر از علوم موجود، و ناشی از علم امام است؛ ولی او را رد کردند، تا آنجا که کار به درخواست هر معجزه‌ای رسید که آنها انتخاب کنند؛ زیرا علما می‌توانند معجزه را از سحر و جادو بازیشناسند، ولی هیچ‌کسی پاسخ نداد؛ و در نهایت از آنان درخواست مباحله کرد که موافق با سیرهٔ اهل‌بیت است. تا دروغ‌گو به هلاکت برسد؛ ولی باز هم پاسخ داده نشد.

دلایلی از کلام سید صدر (قدس سره) در صفحه ۶۵۲ در کتاب «نهایة الغیبة الصغری: پایان غیبت صغرا» وجود دارد که نشان می‌دهد کسی هست که در زمان غیبت کبرا با امام دیدار، و اموری را از ایشان نقل می‌کند. با این شرط که از قواعد اسلامی خارج نباشد.

ما پاسخ شما را به مدعی دروغین یمانی که هیچ دلیل عقلی و نقلی برای ادعایش ندارد شنیده‌ایم ... با توجه به اینکه بسیاری از مردم در استان‌های مختلف شروع به تصدیق دعوت سید احمدالحسن کرده‌اند و آن را در میان مردم انتشار می‌دهند. همان‌طور که اهل بیت (علیهم السلام) و یارانشان پاسخ کافرین و بی‌خداها را می‌دادند بر شما نیز واجب است پاسخ وی را بدهی؛ زیرا شما یگانه دعوت حق در این میدان هستی. پس اگر باطل باشد لازم است آن را رد، و افرادی را که از او پیروی می‌کنند به بازگشت به سوی حق نصیحت کنی، و اگر راست‌گو باشد باید او را تأیید و مردم را به سوی او راهنمایی کنی. بنده به سکوت راضی نیستم؛ زیرا همان‌طور که می‌دانیم مرجعیت راست‌گو سکوت را بر نمی‌تابد.

بنده مسئولیت مقابله با خدا و رسولش و امام (علیه السلام) را برعهده هرکسی می‌دانم که مانع جویای حق و تحقیق‌کننده درباره حق است. بنده فقط با پاسخ سید محمود حسنی و با دلیل قانع‌کننده قانع می‌شوم، تا در روز حساب معذور باشم. با توجه به اینکه این استفتای نخستین نبوده، و پاسخی نیامده است. این استفتا سرنوشت من و بسیاری از برادران مؤمنم را تعیین می‌کند. بنده نمی‌خواهم مثل رویه جاری در دفترهای دیگر علما- رسیدهای خمس و حقوق به سرعت بیاید، اما این استفتا برایم مهم و تعیین‌کننده است، و این استفتای سرنوشت‌ساز بنده به جناب سید نرسیده است، و این دو رسید دلیلی است برای آنچه می‌گویم...

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.

نکته: با توجه به اینکه احمدالحسن آثار منتشرشده بسیاری دارد که از جمله

اول: اصل اجتهاد و تقلید ۱۱

مهم‌ترین آنها کتاب متشابهات مشتمل بر دو جلد است که در آنها مسائل متشابه را محکم کرده است، و می‌دانیم متشابه را فقط معصومین علیهم‌السلام یا کسانی که با ایشان مرتبط هستند محکم می‌کنند.

مهند شیاع

پاسخ سید محمود حسنی به استفتا

بسمه تعالی:

اول: با دلیل علمی و شرعی ثابت شده است اجتهاد و تقلید جزو اصول و مبادی فطری و وجدانی عقلی انسانی است؛ و در «منهاج الواضح» بحث «اجتهاد و تقلید» گفتیم اجتهاد و تقلید با عقل و فطرت و سیره عقلاییه و متشرعه، با دلیل شرعی در قرآن کریم و سنت مطهر ثابت شده است؛ و کسی که این اصل را انکار کند از دایره عقل و عقلا، و حتی از انسانیت خارج شده است. پس اگر فرد مذکور، اصل اجتهاد و تقلید را رد و باطل کند، او با این کار چیزی نقل کرده یا حکمی کرده که به واسطه آن از قواعد اسلامی و عقلی و عقلایی و فطری خارج شده است؛ و در نتیجه او مشمول آنچه در استفتا در قسمت سوم بیان کردی نمی‌شود.

دوم: تا وقتی ابزارهای خودآرایی وجود دارند و امکان ریاکاری و دروغ‌پردازی و فریب‌کاری فراهم است و تا زمانی که تأویل هست، هر شخصی می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد. پس برای هرکسی این امکان فراهم است که برخی ظواهر روایات را طوری جلوه دهد که در ظاهر بر او منطبق شوند؛ ولی این، دروغ‌پردازی و فریب‌کاری است. حتی اگر این امکان ثابت شود وجود و محقق شدن آن را فقط در این فرد و نه هیچ شخص دیگری که بتواند در حق او نیز ثابت شود. ثابت نمی‌کند. پس با این فرض احتمال‌های بسیار و بسیاری پیش می‌آیند. پس این مسئله شرعی بر چه کسی منطبق خواهد شد؟!

سوم: به شما و خود و دیگران یادآوری می‌کنم واقعیت خارجی عینی، آنچه را در بند دوم بیان کردیم به اثبات می‌رساند. حاکمان طاغوتی بنی‌عباس برای خود و خانواده‌شان (فرزندانشان) اسم‌ها و کنیه‌ها و القابی در نظر می‌گرفتند که در روایات مقدس درباره امام قائم آل محمد وارد شده است، درود و سلام خداوند بر او و پدران‌ش. پس می‌شنویم و می‌خوانیم: «سفاح و منصور و هادی و مهدی و امین و مأمون و... محمد و عبدالله و...» در حالی که تمامی اینها در خصوص معصوم علیه السلام روایت شده‌اند، و

هدف از این رفتار بنی‌عباس، فریب‌دادن مردم و دادن مشروعیت به حکومت خودشان بوده است، و همه حاکمان آنان خود را منجی و اصلاحگر و مهدی موعود معرفی می‌کرده‌اند، و فراموش نمی‌کنیم آنان شعارهای «یا لثارات الحسین: خون‌خواهی حسین» را برافراشته بودند، و دربارهٔ پرچم‌های سیاهی سخن می‌گفتند که از مشرق آمده است و آن را بر ابومسلم خراسانی و پیروانش منطبق کرده‌اند. حال آیا ما به خودمان یا دیگران اجازهٔ توجیه می‌دهیم تا بنی‌عباس و ادعاها و پیروانشان را تصدیق کنیم؟!

چهارم: عزیز من، اوامر و دستورات معصومین، متمرکز بر فقیه جامع‌الشرایط بوده، و این از نظر شرعی و عقلی ثابت شده است. پس کلام فقط به فقه، و قطعاً به اصول نیز اختصاص دارد؛ زیرا اصول در آغوش فقه پرورش می‌یابد؛ بلکه جزو عناصر مشترک در فرایند استنباط محسوب می‌شود که انجامش وظیفهٔ فقیه است؛ و این یعنی اصول-نسبت به فقه همانند روح است، و فقه جلوه‌گر جسد آن است. پس اگر دلیل و اثر علمی او-که با آن برای علمای فقه استدلال کرده- دربارهٔ فقه و اصول است وی در ادعایش محق است و این مصداقیت ادعای او را ثابت می‌کند؛ البته اگر برای مکلف، برتری دلیل و اثر علمی او ثابت شود. بر شما-ای مکلف عاقل- پوشیده نیست کسی که ادعا می‌کند صاحب معجزات است از این توانایی برخوردار است که معجزه‌ای بیاورد تا با آن ثابت کند نسبت به فقه و اصول داناتر است. پس مطالبهٔ این معجزه بر شما واجب است، و این قضیه باید به روشن‌ترین و کامل‌ترین شکل باشد. از او بخواه دلیل و اثر علمی خود را که دربارهٔ مبانی اصول و فقه بحث می‌کند و برتر و داناتر بودن خودش را ثابت می‌کند برایتان بیاورد، و اینکه این اثر علمی، از امام معصوم علیه السلام صادر شود؛ البته اگر این مدعی به‌راستی نمایندهٔ امام مهدی علیه السلام است. من نیز با شما هستم ای مکلف، و منتظر این معجزه‌ای هستم که بتواند آن را از سحر و جادو متمایز گرداند. وقتی پاسخ این استفتا برایت آمد به‌سوی او برو و مدت‌زمان یک ماه یا دو ماه یا شش ماه یا آنچه برایت امکان دارد به او فرصت بده، تا دربارهٔ معجزه‌اش تحقیق کنی.

پنجم: ذکر عیوب و کشف حقیقت فلان شخص چندان اهمیتی ندارد؛ بلکه آنچه

برای همه ما) مهم است تربیت نفس در راستای چگونگی تفکر و تدبر و بيمودن راه علم و عقل است تا حق از باطل بازشناخته، و از حق و اهل آن پیروی شود، و قائم آل محمد - آن امام حق و رهبرش - باری داده شود؛ درود و سلام خدا بر او و پدرانش؛ ولی با این حال مناسب می بینم از این مدعی درخواست کنم (البته اگر این فراخوانها و بیانیهها از آن خودش است) برای همه روشنگری کند و چیزی بگوید و سخنی را که چند ماه پیش درباره وی نوشتم به ثبت برساند؛ زیرا بنده در آن بیانیه گوشه ای از واقعیت و بطلان دعوت و ادعای او را روشن کرده ام و نسخه هایی از آنچه ما به ثبت رساندیم نزد برخی از مؤمنان موجود است و ما به آنان خبر دادیم آنها را منتشر و پخش نکنند؛ بلکه در زمان خودش چنین کنند. به آنان خبر دادیم اگر از این مدعی به شما رسید و از آنچه نزد شماست مطلع بود پس او بر حق است؛ ولی ماهها سپری شد و نه اثری و نه چیزی و ...

ششم: ادعای حکم شناخت متشابه، این یک ادعای قدیمی است که امروز مطرح شده است، و از زمان سقیفه اول شروع شد و ادامه پیدا کرد و همچنان ادامه دارد؛ تا آنجا که امامان گمراهی، قرآن را علیه امام معصوم (علیه السلام) تأویل می کنند، و با تمام شکلها علیه ایشان جنگ به راه می اندازند؛ از نظر اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و شکل های دیگر. حال با این وجود آیا عاقلی می تواند هرکسی را که ادعا می کند او محکم می کند و حکم متشابه را می شناسد تصدیق نماید؟!

هفتم: آنچه در نکات پیشین بیان کردیم. ما باور داریم در مناسبت های متعدد بیان شده است هرکسی برای خداوند متعال اخلاص بورزد و عقل را رهبر و حاکم و مسلط بر خود قرار دهد و دلیل و اثر علمی را بشناسد و از آن پیروی کند و از آنچه منتشر کردیم دنباله روی نماید و به راستی و عدالت و اخلاص به واجبات پایبند باشد از جمله خواندن بحث های «السلسلة الذهيبية» و بحث های «السلسلة الكاملة» - قطعاً و یقیناً حق را از باطل تشخیص می دهد و نسبت به باطل بودن ادعای مدعی مذکور در استفتا یقین حاصل می کند. قواعد کلی و اصول و نورهای عقلی لازم نزد مؤمنان راست گو حاضر است، و همین برای تمایز قائل شدن و شناخت و پیروی از حق کفایت می کند، و هیچ

دلیلی برای مشغول داشتن خود به پرسش از همهٔ مسائل و الغای نقش عقل و کارکرد عقلانی و نورهای الهی آن وجود ندارد و البته این کار نه صحیح است و نه شایسته؛ همین طور کارهای دیگری از جمله قراردادن خودمان در مرحلهٔ آزمایش و جداسازی و بازشناختن راست‌گوی مخلص از دیگران، و نیز امور دیگری که پاسخ‌دادن تفصیلی به آنها یا به تعویق‌انداختن پاسخ این ادعاها و فتنه‌ها و شبهات مشابه آن برعهدهٔ ما نیست.

هشتم: ای مکلف و البته خودم هم جزو مکلفین هستم- اگر عقل را حاکم و رهبر قرار ندهی، و اگر نیت و عمل را خالص نگردانی، و اگر برای پیروی از حق و یاری‌اش پس از شناخت آن با دلیل و اثر علمی- تصمیم‌گیری، در این صورت تو در فتنه‌ها و ادعاهای باطلی که زمینهٔ سقوط تو را در فتنهٔ دجال فراهم می‌کنند سقوط خواهی کرد و در نتیجه از انصار و پیروان او خواهی شد؛ چراکه مدعی هرقدر چشمانت را جادو کرده باشد به سطح سحر و جادوی دجال یک‌چشم نمی‌رسد. پس آیا شما تابع سحر و جادوی دجال می‌شوی، یا با حق و امام حق علیه السلام همراه می‌گردی؟!

در اینجا مطالبی را که برای همه مفید است ذکر می‌کنم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند پیامبری را مبعوث نکرد جز اینکه قومش را از دجال برحذر داشته است ... او خروج می‌کند درحالی‌که همراهش بهشت و آتش، و کوهی از نان و رودی از آب است...»

از صادق‌الامین علیه السلام روایت شده است، فرمود: «... دجال به‌سوی قوم می‌آید و آنها را فرامی‌خواند؛ پس به او ایمان می‌آورند و اجابتش می‌کنند. به آسمان امر می‌کند، پس می‌بارد و زمین می‌روبانند ... سپس قومی می‌آیند، پس آنان را فرامی‌خواند، اما گفتهٔ او را رد می‌کنند؛ پس از آنها روی می‌گرداند و آنها تمام دارایی‌های خود را از دست می‌دهند و هیچ‌چیز از اموالشان در دستشان باقی نمی‌ماند ... و از خرابه‌ای می‌گذرد و به آن خطاب می‌کند: گنج‌هایت را برابم بیرون بریز. پس گنج‌هایش همانند زنبورهای کندو به دنبالش می‌روند. سپس مرد جوان فریبهی را فرامی‌خواند و او را با شمشیر می‌کشد و به

دو نیم می کند. سپس دعوت می کند، پس پذیرفته می شود و چهره اش شاد و خندان می گردد...»

از امام الموحدین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «دجال چشم راستش محو شده و نابیناست، و چشم دیگری در پیشانی اش می درخشد که گویی ستاره صبحگاهی است ... او در دریاها فرو می رود، و خورشید با او حرکت می کند، به همراهش کوهی از دود است و پشت سرش کوهی سفید است که مردم آن را غذا می بینند ... زیر او الاغی سپید به رنگ مهتاب است... طول قدم الاغش یک مایل است، زمین آرام آرام برای او پیچیده می شود...»

از خاتم الانبیا و مرسلین (علیهم السلام) نقل شده است، فرمود: «... قبل از ساعت، ۷۲ دجال هستند، و از یکی از آنها فقط یک مرد پیروی می کند...»

امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «از کسانی که مدعی مودت ما اهل بیت هستند کسی هست که فتنه اش (لعنتش) برای شیعیان از دجال بدتر است.» (راوی) گفتم: چگونه ای فرزند رسول خدا؟ امام (علیه السلام) فرمود: «با دوستی با دشمنان ما، و دشمنی با دوستان ما؛ زیرا وقتی چنین شود حق با باطل آمیخته می شود و امر مشتبه می گردد و مؤمن از منافق شناخته نمی شود.»

از خداوند متعال علی قدیر هدایت را برای همه خواستارم؛ والحمد لله رب العالمین؛ و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است؛ و بارخدا، بر محمد و آل محمد درود فرست، فرجشان را تعجیل فرما، و دشمنانشان را لعنت کن.

مقدمه سید احمد الحسن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين؛ والصلاة والسلام على أشرف الخلق أجمعين محمد و
آله الطيبين الطاهرين

پیروان اهل بیت علیهم السلام با قرآن و روایات و رؤیایا و خبرهای غیبی و شفای بیماران
به اذن خدا، و با سیره و علم اهل بیت علیهم السلام به محکم و متشابه کتاب خدا و ... و ...
برای اثبات امامت و حقانیت اهل بیت علیهم السلام بر مردم احتجاج می کردند، و اینکه
وصیت در [میان] آنهاست؛ اما معاندین و مُنکران آنها را رد می کردند و می گفتند
اینها دلیل و حجت نیست.

و امروز مصیبت ما با کسانی که مدعی پیروی از اهل بیت علیهم السلام هستند همانند
مصیبت دیروزمان با مردم بازگشته است. قرآن و شناخت محکم و متشابه، و
ناسخ و منسوخ آن از نظر اینان حجت نیست! وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله حجت
نیست! و متون صحیح اهل بیت علیهم السلام حجت نیست! و [مشاهده] صدها بلکه
هزاران رؤیا با حضور معصومین توسط مردم با ادیان مختلف که تصریح می کنند
حق اینجاست حجت نیست! و کشف و شهود اولیای خدا حجت نیست! و خبر
دادن های از غیب حجت نیست! و معجزه حجت نیست بلکه سحر است! و
مباهله حجت نیست! و ... و ...

من هر آنچه انبیا و فرستادگان علیهم السلام آورده اند آورده ام، و جز عذاب باقی نمانده
است؛ و اکنون می گویند او هیچ دلیلی نیاورده، و هیچ حجتی نیاورده است!

پس با وجود تمام اینها، جز عذاب به عنوان حجت باقی نمی ماند، و جز آتش
جهنم که به آن خواهند رسید حجت نخواهد بود؛ و در این صورت خداوند
سبحان و متعال آنها را چنین خطاب قرار خواهد داد: ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا

تُبْصِرُونَ ﴿۱﴾ (آیا این افسون است، یا شما نمی بینید).

بنده این کتاب را که پاسخِ موفقیت‌آمیز شیخ ناظم عقیلی به جواب سید محمود حسنی در پاسخ به استفتای شخصی بوده که درباره این دعوت حق پرسیده است خواندم، و سید محمد حسنی بدون هیچ دلیل و حجتی در لابه‌لای سخنانش به رد این دعوت پرداخته بود: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۲ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی که پیش از آنان بودند [نیز] همین‌گونه نکذیب کردند، پس بنگر فرجام ستمگران چگونه بوده است).

سید محمود حسنی در پاسخ خود -طبق خیال‌پردازی‌هایش- درخواست معجزه‌ای در اصول فقه کرده است، و گویا نمی‌داند «اصول فقه» علمی ظنی و نظریاتی ظنی است که بر پایه قواعدی که یونانیان کافر وضع کرده‌اند بنا شده است، و گفتند اینها بدیهیات منطقی است و عقلاً هیچ اختلافی درباره‌شان ندارند؛ و بنده متوجه نمی‌شوم اگر این یونانیان عاقل بودند پس چرا از انبیاء (علیهم‌السلام) روی‌گردان بودند: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۳ (به جان تو سوگند آنان در مستی خود سرگردان‌اند) و اگر دین خدا با منطق ناقص بنی‌آدم قابل حصول بود در این صورت استدلال کارل مارکس و آنان که برای انکار وجود خداوند سبحان و متعال پایه‌ریزی کرده‌اند نیز صحیح بود و آنها قطعاً معذور بودند. آنها قواعدی بنا کردند و ادعا کردند از بدیهیات هستند و بر مبنای آنها نظریاتی

۱. طور: ۱۵.

۲. یونس: ۳۹.

۳. حجر: ۷۲.

پایه‌ریزی کردند که با آنها وجود خداوند سبحان و متعال را انکار کردند، و خود گمراه شدند و نیمی از اهل زمین را نیز با این نظریات به گمراهی کشاندند.

اصل مشکل این است که «انسان» خودش را نشناخت، پس تکبر ورزید و سرکشی کرد، و پنداشت سایه عقلی که در وجودش به ودیعه نهاده شده، همان عقل تام و کامل است؛ پس متوهم شد عقل و منطقیش معصوم است، یا می‌تواند عقلش را با عقل خودش ایمن کند: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَن رَّأَهُ اسْتَعْتَىٰ﴾^۱ (هرگز، بلکه انسان سرکشی می‌کند * همین که خود را بی‌نیاز ببیند)؛ پس انسان همان‌طور که کافران یونانی ادعا کردند بدیهیاتی را در ذهن خود پروراند و نظریه‌پردازی کرد، و گفت این همان حق مبین و صراط مستقیم است و جز جاهل یا مجنون با آن مخالفت نمی‌کند؛ زیرا بیشتر مردم آنها را پذیرفته‌اند، درحالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِن تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۲ (و اگر از بیشتر کسانی که در زمین اند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. آنها جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و جز به گمانه‌زنی نمی‌پردازند).

و می‌فرماید: ﴿أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۳ (یا می‌گویند او جنونی دارد؛ [نه] بلکه [او] حق را برای ایشان آورده و [لی] بیشترشان حقیقت را خوش ندارند).

پس انبیا و اوصیا برحسب تصور اینان، جاهل و دیوانه‌اند، و چنین نسبت‌هایی از ساحت آنان ﷺ بسی به‌دور است. آنان غریبانه در میان مردم زندگی کردند. ای

۱. علق: ۶ و ۷.

۲. انعام: ۱۱۶.

۳. مؤمنون: ۷۰.

کاش می دانستم دیوانه کیست و عاقل کدام است. از نظر اهل زمین، آنها عاقل هستند و انبیاء (علیهم السلام) دیوانه، و از نظر اهل آسمان، انبیاء (علیهم السلام) غریب و عاقل اند. پیامبر خدا «ذو الرس» را هیچ کسی حتی یک نفر از اهل زمانش تصدیقش نکرد؛ بلکه همه شان او را تکزذب کردند و طبق نظر خودشان، فقط آنها عقل و عالم بوده اند؛ و این همان آفت بنی آدم است که آنها را به قعر جهنم کشانده و باعث شده است در طول دوران آنها با انبیا و اوصیا به نبرد برخیزند و آنها را به جهل و نادانی و جنون و مخالفت با عقلا متهم کنند؛ همان طور که شیطان (لعنه الله) به آنها القا، و آنها را دچار توهم می کرده است:

﴿وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾^۱ (و می گفتند آیا ما به خاطر شاعری دیوانه، دست از خدایانمان برداریم).

﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ﴾^۲ (پس از او روی برتافتند و گفتند تعلیم یافته ای دیوانه است).

﴿فَتَوَلَّى بَرْكُنْهٖ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾^۳ (پس [فرعون] با ارکان [دولت] خود روی برتافت و گفت [این شخص] ساحر یا دیوانه ای است).

﴿كَذٰلِكَ مَا اٰتٰی الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ رَّسُوْلٍ اِلَّا قَالُوْا سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُوْنٌ﴾^۴ (بدین سان برای کسانی که پیش از آنها بودند هیچ فرستاده ای نیامد جز اینکه گفتند ساحر یا دیوانه ای است).

۱. صافات: ۳۶.

۲. دخان: ۱۴.

۳. ذاریات: ۳۹.

۴. ذاریات: ۵۲.

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدَجَرُوا﴾^۱ (پیش از آنان قوم نوح [نیز] به تکذیب پرداختند؛ پس بنده ما را دروغ گو خواندند، و گفتند دیوانه‌ای است؛ و او [بسی] آزار دید).

و خداوند می‌فرماید: ﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾^۲ (پس اندرز بده که تو به لطف پروردگارت نه کاهنی و نه دیوانه).

شما را به خدا قسم، می‌خواهید ما کدام را تصدیق کنیم؟! خدا و اهل آسمان‌هایش را، یا اهل زمین را؟ نه به خدا سوگند ما هیچ چیزی را در برابر تصدیق خداوند سبحان انتخاب نمی‌کنیم؛ خداوند و رسولش راست فرمودند، و این چیزی است که خدا و رسولش به ما وعده داده‌اند؛ پس اهل زمین به‌رغم فزونی‌شان- دیوانگان‌اند، و انبیای غریب به‌رغم اندکی‌شان- عاقلان‌اند.

و حقیقت را می‌گوییم -و من جز حق نمی‌گویم-: سایهٔ عقلی که نزد بنی‌آدم است [پیوسته] در معرض اوهام شیاطین انس و جن قرار دارد، همان‌طور که در معرض حق از سوی فرشتگان و صالحین قرار دارد؛ پس انسان نیازمند محافظی است که با آن بتواند حق را تشخیص دهد و از آن پیروی کند. اگر او نبی یا وصی باشد این محافظ و نگهدارنده خداوند سبحان و متعال است: ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^۳ (جز فرستاده‌ای را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش‌رو و از پشت‌سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت * تا معلوم بدارد آنها پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] به آنچه

۱. قمر: ۹.

۲. طور: ۲۹.

۳. جن: ۲۷ و ۲۸.

نزد ایشان است احاطه دارد، و هرچیز را به عدد شماره کرده است).

اما افراد دیگر غیر از انبیا و اوصیا عصمتی ندارند مگر به واسطه انبیا و اوصیا، و آنها هیچ راهی ندارند جز پیروی از آنها و پیگیری آثار آنها؛ پس اگر از آنان علیهم السلام روی گردان شوند در تاریکی‌های ظنّیات سرگردان، و در نادانی‌ها و اوهام غوطه‌ور می‌شوند: ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱ (درحالی که خود می‌پندارند کار خوب انجام می‌دهند)؛ و نادانی‌ها و اوهام خود را تمام عقل و علم و کمال می‌پندارند، درحالی که شیطنت و جهل و نقص است؛ همان‌گونه که امام صادق علیه السلام درباره عقل‌هایشان تعبیر فرموده عقل‌هایشان نیرنگ‌بازی و شیطنت است؛^۲ زیرا «عقل» آن است که به‌وسیله‌اش خدای رحمان بندگی شود و بهشت به دست آید؛ و بهشت به دست نمی‌آید و خدای رحمان بندگی نمی‌شود مگر با پیروی و پیگیری اثر صاحب عقل کامل معصوم از طرف خدا، که همان حجت خدا بر خلقش است، و او جز نبی یا وصی نخواهد بود. با دنباله‌روی از او و پیگیری آثار او، عقل‌ها کامل می‌شود و به فضل خدا و فضل او علیه السلام معصوم و ایمن می‌شود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است).

پس این «سایه عقل» است که اگر بنی‌آدم گوهرهای علم و معرفت به خدا و حق را از طریق پیروی از حجت خدا و دنبال کردن رد پای او در آن جای دهد به ملکوت آسمان‌های شش‌گانه ارتقا می‌یابد تا اینکه به عقل کامل در آسمان هفتم

۱. کهف: ۱۰۴.

۲. کافی: ج ۱ ص ۱۱.

۳. آل عمران: ۳۱.

کلی برسد و در نتیجه از مقربین شود. سبحان الله، که وعده پروردگارم انجام شدنی است.

متأسفانه همه مردم در جهت خوراک دادن به بدن‌هایشان عمل می‌کنند، و کسانی که به روحشان طعام می‌دهند اندک‌اند؛ و بیشتر مردم به شناخت حقیقت توجه نشان نمی‌دهند و فقط به دنیا و خودشان توجه دارند، و چقدر اندک‌اند کسانی که شناخت حقیقت برایشان اهمیت دارد، و اندک‌تر از آنان کسانی هستند که حقیقت را می‌شناسند، و اندک‌تر کسانی‌اند که برای رسیدن به حقیقت عمل می‌کنند، و فقط اندکی به حقیقت می‌رسند.

از خداوند مسئلت دارم شیخ ناظم عقیلی (خدا حفظش کند) را عالم فاضل و دوستدار ناصح برای آل محمد ﷺ قرار دهد که در این پاسخ‌گویی مستند بر کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ و اهل بیت اطهار ﷺ برای آشکار ساختن حق توفیق یافته است.

و از سید محمود حسنی خواهشمندم به حق گوش بسپارد و در مقابل حق فروتنی کند و دعوت‌کننده به سوی حق را پیروی کند و با منیت مبارزه کند و شیطان (لعنه الله) - این دعوت‌کننده به منیت را رسوا گرداند: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾^۱ (گفت من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی).

ما قومی هستیم که از زمان وفات پیامبران ﷺ تا همین امروز همواره مظلوم واقع شدیم؛ پس هیچ‌کسی خودش را شریک ستمکاران به ما نکند، و از کسانی نباشد که به سوی حق ما دعوت می‌کند، درحالی‌که ما را انکار و با ما مبارزه می‌کند

و علیه ما تأویل می کند.

اگر در حق من انصاف ورزید من و پناه می برم به خدا از منیت. باقی مانده‌ای از نوح (علیه السلام) و ذخیره‌ای از ابراهیم (علیه السلام) و قطعه‌ای از طور موسی (علیه السلام) و بشارت عیسی (علیه السلام) و نوری از محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و پدرم علی مرتضی (علیه السلام) و مادرم فاطمه زهرا (علیه السلام) هستیم، و خون حسن و حسین (علیه السلام) در رگ‌هایم جاری است. من باقی مانده‌ای از آل محمد (علیه السلام) و ﴿نَذِيرٌ مِّنَ التَّنْذِرِ الْأُولَى﴾ (بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان نخستین) هستیم. من طلوع‌کننده مشرق، و ستاره صبح، و زره داوود (علیه السلام)، و رحمت خدا بر مؤمنین و عذاب خدا بر کافرین هستیم.

پدرم - امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) - مرا به همراه عذابی شدید به عنوان بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاده است؛ پس اگر مرا انکار کنید صبر پیشه می‌کنم تا اینکه خدای رحمان در امرم رخصت دهد؛ تا اینکه خدا بداند من بر امری تلخ‌تر از «صبر» صبر پیشه کردم همان‌طور که پدرانم (علیه السلام) صبر کردند، و همان‌طور که پدرم (علیه السلام) پیوسته صبر پیشه کرده است تا اینکه خداوند و ملائکه و انبیا و رسولانش شهادت دادند ایشان (علیه السلام) از ایوب (علیه السلام) صبورتر، و از عیسی (علیه السلام) پرهیزگارتر است.

و خداوند چقدر او (علیه السلام) را و نیز مرا از آنچه در دستان شماست بی‌نیاز کرده است، چراکه او (علیه السلام) و من - این بنده نیازمند به رحمت پروردگارش - جایگاهی راستین نزد پادشاهی مقتدر داریم، و مرا برای نجات شما از آتشی که در این دنیا و در فردا در روز قیامت شعله‌ور است فرستاده است. بعد از اینکه شامگاهان و صبحگاهان به درگاهش تضرع کردید و استغاثه کردید؛ و هرکس خود را امروز با

آل محمد برابر بدانند فردا پشیمان خواهد شد و در آن هنگام پشیمانی سودی نخواهد داشت، و من در برابر داوری عادل خواهیم ایستاد و شما نیز خواهید ایستاد، و چه نیکو حکمی است حکم خدا؛ و وعده‌گاه، قیامت است: ﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾^۱ (و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد [و] می‌گوید ای کاش با رسول راهی برمی‌گرفتم).

احمد الحسن

وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام)

۱ ربیع‌الاول ۴۲۶ قی

کتاب

ختم کلام دربارهٔ تکذیب کنندهٔ فرستادهٔ امام

پاسخ شیخ ناظم عقیلی به سید محمود صرخی

تقدیم

به انصار خدا و فرستادهٔ امینش ...

به انصار ثقلین، قرآن و عترت و برگزیدگان ...

به انصار امام مهدی، آن حق آشکار ...

به کسانی که گفتار را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند ...

به کسانی که از راه حق به سبب اندک بودن سالکانش وحشت نمی‌کنند ...

به کسانی که در راه خدا سرزنش سرزنشگر یا ستمگر در آنها تأثیر ندارد...

به هر آواره ... به هر رانده‌شده ... به هر غریب در دین ...

این تلاش متواضعانه را تقدیم می‌کنم، درحالی که از خداوند مسئلت دارم آن را مایهٔ

سودمندی مؤمنان گرداند، و همهٔ ما را در راه یاری قائم آل محمد علیهم‌السلام موفق بدارد.

مقدمه

الحمد لله رب العالمين؛ والصلاة والسلام على أشرف الخلق أجمعين محمد و آله الطيبين الطاهرين.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱ (و پیامبر گفت: پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند).

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ (و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می کرد، گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت سر افکندند چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی دانند).

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيَّسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾^۳ (و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده پیمان گرفت که حتماً باید آن را برای مردم بیان نمایند و کتمانش نکنید. پس آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند؛ و چه بد معامله‌ای کردند).

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف روی گردانی این امت از امام و قرآن فرموده است: «و به زودی پس از من زمانی بر شما می آید که در آن زمان چیزی پوشیده‌تر از حق و آشکارتر از باطل نباشد، و چیزی بیشتر از دروغ بر خدای تعالی و فرستاده‌اش [موجود] نباشد! در نظر مردم آن زمان بی ارزش‌ترین متاع، کتاب خداست اگر آن طور که باید و شاید خوانده

۱. فرقان: ۳۰.

۲. بقره: ۱۰۱.

۳. آل عمران: ۱۸۷.

۳۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

شود، و هیچ متاعی هم پرمشتری تر و گران قیمت تر از همان کتاب خدا نیست اگر آیاتش از جای خود تحریف شوند و تغییر یابند، و در آن زمان در شهرها چیزی بیشتر از معروف، منکر نیست، و چیزی بیشتر از منکر، معروف نیست. حاملان کتاب (قرآن) آن را به کناری نهاده، و حفاظانش فراموشش کرده اند. در آن روز قرآن و پیروان مکتبش هر دو از میان مردم رانده و تبعید می شوند و هر دو هم گام و در کنار یکدیگر و در یک جاده گام می نهند و کسی پناهاشان نمی دهد! کتاب و اهلش در آن زمان در بین مردم هستند، اما [به معنای واقعی] در میانشان نیستند، [به ظاهر] همراهشان هستند ولی [واقعا] همراهشان نیستند؛ چراکه گمراهی با هدایت سازگار نیست، گرچه کنار یکدیگر قرار داشته باشند. مردم در آن روز بر تفرقه و پراکندگی اتحاد می کنند و در اتحاد و یگانگی پراکندگی دارند؛ گویا این مردم پیشوایان قرآن اند و قرآن پیشوای آنان نیست! پس، از قرآن جز نامی نزدشان باقی نمی ماند، و آنها جز خط و نوشتارش نمی شناسند! از دیرزمان به افراد صالح و نیکوکار هرگونه بدرفتاری و شکنجه را روا می داشتند، صدق و راستی آنان را افترا و دروغ بر خدا می نامیدند و در برابر اعمال نیک، کیفر گناه قرار می دادند.»^۱

خداوند متعال خلاق را آفرید و آنان را به عبادت خود فرمان داد. حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲ (و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند)؛ و انبیا و رسولانی به سوی آنان فرستاد تا چگونگی عبودیت و رسیدن به رضایت خداوند متعال و کمال توحیدش را به خلق بیاموزند: ﴿قَالَتْ لَهُمْ مَرْسَلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۳ (فرستادگانمان به آنان گفتند ما جز بشری مثل

۱. نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۱.

۲. ذاریات: ۵۶.

۳. ابراهیم: ۱۱.

شما نیستیم ولی خدا به هریک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد، و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم و مؤمنان باید فقط به خدا توکل کنند).

و انبیا و رسولان، احکام و سنت‌ها را از طریق آسمان تشریح می‌کردند؛ پس خداوند متعال زبور را بر داوود علیه السلام و تورات را بر موسی علیه السلام و انجیل را بر عیسی علیه السلام و قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد؛ بنابراین حجت در هر زمان باید الهی [یعنی از سوی خداوند تعیین شده] باشد نه اینکه بشر او را تعیین کند حتی اگر آنها، انبیا یا رسولان یا ائمه باشند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ^۱﴾ (و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود * قطعاً با قدرت او را می‌گرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم).

و می‌فرماید: ﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ^۲﴾ (الف لام راء، کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارش از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری؛ به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده).

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ^۳﴾ (و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر اینکه برای آن کتابی معلوم بود).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ^۴﴾ (و

۱. حاقه: ۴۴ تا ۴۶.

۲. ابراهیم: ۱.

۳. حجر: ۴۰.

۴. نحل: ۸۹.

۳۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم، و تو را [نیز] بر این ایمن گواه آوریم، و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم).

پس هر پیامبری وقتی می‌خواست با پیروان شریعت قبل از خودش مواجه کند با کتاب خودشان که از سوی خداوند برای آنها نازل شده بود احتجاج می‌کرد؛ مثلاً عیسی (علیه السلام) با کتاب تورات موسی (علیه السلام) برای یهودیان احتجاج می‌کرد. حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ﴾^۱ (و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم).

و می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾^۲ (و چون عیسی دلایل آشکار آورد گفت به‌راستی برای شما حکمت آوردم، و تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم. پس، از خدا بترسید و مرا فرمان برید).

و محمد (ص) برای علمای یهود و نصارا براساس تورات و انجیل استدلال می‌آورد:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^۳ (کسانی که به ایشان کتاب داده‌ایم همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند او را می‌شناسند، و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند درحالی‌که خود می‌دانند).

و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي

۱. صف: ۶.

۲. زخرف: ۶۳.

۳. بقره: ۱۴۶.

التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ^۱ (همانان که از این فرستاده، این پیامبر امّی که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌باید پیروی می‌کنند).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۲ (و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارت‌گرم؛ پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است).

از امام علی (علیه السلام) نقل شده چنین مضمونی فرموده است: «به خدا سوگند اگر برای من کرسی پهن شود هر آینه میان اهل تورات با توراتشان و میان اهل انجیل با انجیلشان و میان اهل زبور با زبورشان و میان اهل قرآن با قرآنشان حکم خواهیم کرد.»^۳

امام رضا (علیه السلام) هنگامی که برای علمای یهود و نصارا در مجلس مأمون (لعنه الله) احتجاج کرد با تورات و انجیل برایشان استدلال آورد. همچنین در اخبار متواتر آمده است امام مهدی (علیه السلام) برای اهل تورات با توراتشان و برای اهل انجیل با انجیلشان و برای اهل قرآن با قرآنشان احتجاج می‌کند، و اینکه ایشان (علیه السلام) به مناظره با قرآن کریم دعوت می‌کند و علمای بی‌عمل قرآن را علیه حضرتش تأویل و با ایشان مبارزه می‌کنند. امام مهدی (علیه السلام) در موضعی از خطبه‌اش هنگام قیام می‌فرماید: «هرکس درباره کتاب خدا با من احتجاج

۱. اعراف: ۱۵۷.

۲. صف: ۶.

۳. کتاب سلیم بن قیس: ص ۳۳۲، تحقیق محمد باقر انصاری.

کند به راستی من سزاوارترین مردم به کتاب خدا هستم...»^۱

و در دعای مشهور افتتاح آمده است: «... بارالها، او را دعوت کننده به کتابت و قائم به امر دینت قرار بده...»^۲

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) در شرح احوال اصحاب قائم در حدیثی طولانی روایت شده است، فرمود: «علیه ناصبی از سرخس با کتاب خدا احتجاج می کند؛ و او مردی عارف است که خداوند معرفت قرآن را به او الهام می کند، و هیچ یک از مخالفین را باقی نمی گذارد جز اینکه بر او احتجاج کند و امر ما را با کتاب خدا ثابت می کند.»^۳

پس قضیه این است که کتاب های آسمانی همان «حجت قاطع» هستند، و اینکه امام مهدی (علیه السلام) با قرآن بر مسلمانان احتجاج می کند از مسلمانات و بدیهیات است؛ و این همان کاری است که سید احمدالحسن انجام داد آن هنگام که اعلان کرد از سوی امام مهدی (علیه السلام) برای تمام مردم فرستاده شده است؛ آنجا که علمای مسلمانان را به مناظره با قرآن کریم دعوت کرد ولی این جماعت از پاسخ به وی امتناع ورزیدند؛ و برای آنان تفسیر متشابهات را تدوین کرد و آنان را به پاسخ گویی به این کتب به چالش کشید اما باز هم آنها چاره ای جز سکوت نیافتند.

اما از امور خنده داری که انسان را به گریه وامی دارد این است که سید محمود حسنی استفتایی را مبنی بر تکذیب احمدالحسن بدون هیچ دلیل و حجتی صادر کرده است، و در این استفتا می گوید امام مهدی (علیه السلام) با علم اصول احتجاج می کند، و اینکه تنها معجزه ای که می توان آن را از سحر و جادو تشخیص داد و متمایز کرد معجزه «اصول فقه» است؛ یعنی علمی که ظنی و مستند بر قواعد عقلی است، و خالی از هرگونه تأیید قرآن و سنت

۱. غیبت نعمانی: ص ۱۸۸.

۲. مصباح المتجهد، طوسی: ص ۵۸۰.

۳. دلائل الامامة: ص ۵۶۳.

مطهر است!

ما با یکی از وکیلان وی با نام شیخ عباس در کربلا در خصوص این قضیه مناظره کردیم و او بعد از بحث‌های طولانی به ما گفت «قرآن ما اصول فقه است»، و در پایان مناظره، وقتی حجت را بر او تمام کردم گفت «ما یهودی هستیم» و مقصودش خودش بود!!

ای خواننده منصف، این پاسخ به فتوای سید محمود حسنی با دلیل واضح از قرآن و سنت مطهر اکنون پیش روی شماست؛

و بنده تحدی می‌کنم ... و تحدی می‌کنم ... و با سید محمود تحدی می‌کنم به این کتاب پاسخ دهد، یا حتی فقط یک روایت ذکر کند که در آن نوشته شده باشد امام مهدی علیه السلام با «علم اصول فقه» بر مسلمانان احتجاج می‌کند.

هدف بنده از این تلاش متواضعانه دفاع از قرآن کریم و صاحبش -حجت بن حسن علیه السلام- است که هرگز از آن جدا نمی‌شود، و نیز هدایت این امت به راه حق و زدودن آرا و نظرات باطل از طریق قرآن کریم و سنت مطهر بوده است. از خداوند خواستارم این عمل را خالص از برای وجه خودش بگرداند، و مرا از وسوسه‌های شیاطین در پناه خود مصون بدارد، و سببی در هدایت مؤمنان باشم، و دست همه ما را در جهت نصرت و یاری ذخیره انبیا و مرسلین، یعنی امام مهدی (جانم به فدایش) برگیرد.

والحمد لله رب العالمین؛ و سلام بر کسی که هدایت را پیروی کند، و از عواقب بهتان‌زنی بترسد.

ناظم عقیلی

۹ ربیع الاول ۱۴۲۶ ق

نجف اشرف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمُلْكِ، مُجْرِي الْفُلْكِ، مُسَخِّرِ الرِّيَّاحِ، فَالِقِ الإِصْبَاحِ،
دَيَّانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَزْعُدُ السَّمَاءُ وَ سَكَّانُهَا، وَ تَزْجِفُ
الأَرْضُ وَ عُمَّاؤُهَا، وَ تَمْوجُ الْبِحَارُ وَ مَنْ يَسْبَحُ فِي غَمْرَاتِهَا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ، الْفُلْكِ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ، يَأْمَنْ مَنْ رَكِبَهَا، وَيَغْرَقُ مَنْ تَرَكَهَا، الْمُنْتَقِذُ
لَهُمْ مَارِقٌ، وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ، وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ.

سپاس و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است، آن مالک مُلک،

جاری کننده کشتی های وجود، مسخرکننده بادهای، شکافنده صبحگاهان، حکم فرمای روز
جزا، و پروردگار عالمیان. سپاس و ستایش خدایی را که آسمان و ساکنانش از خشیت او به
غرش می آیند، و زمین و ساکنانش به لرزه می افتند، و دریاها و هرآنچه در اعماقش
شناورند به تلاطم درمی آیند. بارخدا یا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، آن
کشتی های روان در اقیانوس های ژرف، هرکه بر آن سوار شود ایمنی یابد، و هرکه آن را
رها کند غرق شود؛ پیش افتاده از آنها از دین خارج، و عقب مانده از آنها نابود، و همراه با
آنها رسیده به حق است.

پاسخ به سید حسنی

اول: اصل اجتهاد و تقلید^۱

گفته سید حسنی:

«با دلیل علمی و شرعی ثابت شده است اجتهاد و تقلید جزو اصول و مبادی فطری وجدانی عقلی انسانی است.»

پاسخ به وی:

اجتهاد از نظر اصولیون - که دلیل عقلی یکی از ادله‌شان است - فقط یک دلیل دارد که «دلیل عقلی» است، و هیچ دلیل شرعی قطعی‌السند و قطعی‌الدلاله تاکنون برایش مطرح نشده است، و این نکته‌ای است که بسیاری از علمای شیعه - از جمله خود اصولیون - به آن تصریح کرده‌اند. بنده برخی از آرا و نظرات علما در خصوص این موضوع را ذکر خواهیم کرد، و به جهت اهمیت موضوع مجبور به طولانی کردن بحث خواهیم بود:

• گفته محدث فقیه و آگاه ثقة‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، نویسنده کتاب کافی:

«... پس درست‌ترین چیزی که عاقل باید از آن بهره ببرد، و دانشمند هوشیار به دنبالش باشد، و کسی که به توفیق و صواب رسیده است برایش تلاش کند، دانش در دین و شناخت آنچه است که بندگان، خداوند را از توحید و شریعت‌ها و احکامش، و فرمان‌ها و نهی‌ها و منع‌ها و آدابش با آن بندگی کرده‌اند؛ چراکه حجت ثابت، و تکلیف لازم، و عمر کوتاه است، و تأخیر پذیرفتنی نیست، و شرط خداوند جل جلاله در آنچه بندگان خود را با آن به بندگی گرفته این است که همه فرائض را با علم و یقین و بصیرت به انجام برسانند، تا کسی که آن را انجام می‌دهد نزد پروردگارش ستوده شود، و مستوجب ثواب و پاداش عظیمش گردد؛ زیرا کسی که بدون دانش و بصیرت انجام

۱. عنوان تیتروهای هشت‌گانه پاسخ توسط مترجم انتخاب شده است و در اصل کتاب نیست. (مترجم)

می‌دهد نمی‌داند چه چیزی را انجام می‌دهد و نمی‌داند برای چه کسی انجام می‌دهد، و اگر جاهل باشد به آنچه انجام داده اطمینان نداشته و آن را باور نداشته است؛ زیرا باورمند نمی‌تواند باورمند باشد مگر اینکه به آنچه باور دارد بدون هیچ شک و شبهه‌ای عارف بوده باشد؛ زیرا شک‌کننده نمی‌تواند مانند دانشمند به یقین رسیده، تمایل و ترس و خضوع و تقرب داشته باشد، و حال آنکه خداوند عزوجل فرموده است: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (جز کسانی که به حق شهادت دهند در حالی که خود می‌دانند). پس شهادت به دلیل علم و دانش در شهادت پذیرفته شده است، و اگر علم به شهادت نبود شهادت پذیرفته نمی‌شد؛ و امر درباره شک‌کننده‌ای که بدون دانش و بصیرت انجام می‌دهد به خداوند جل جلاله واگذاشته شده است، که اگر بخواهد بر او منت می‌نهد و از او می‌پذیرد، و اگر بخواهد نمی‌پذیرد؛ زیرا شرط از طرف خدا برای او این بوده که فریضه را با دانش و بصیرت و یقین انجام دهد تا مبدا از کسانی شود که خداوند در توصیفشان می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْزُبُ اللَّهُ عَلَىٰ حَزْفٍ فَإِن أٰصَابَهُ خَيْرٌ اٰطْمَٰنًا بِهِ وَإِن اٰصَابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلَيْهِ وَجْهَهُ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرٰنُ الْمُبِينُ﴾ (و برخی از مردمانند که خدا را یک‌سویه می‌پرستند؛ پس اگر خیری به آنان برسد به آن آرامش یابند، و اگر بلایی به آنان برسد به عقب برمی‌گردند. [اینان] دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. این همان زیان آشکار است)؛ زیرا او بدون علم و یقین وارد شده بود، پس خروجش نیز با بی‌دانشی و بی‌یقینی بوده است. عالم علیه السلام فرموده است: "کسی که با علم و دانش وارد ایمان شود در آن ثابت‌قدم می‌ماند و ایمانش به او سود می‌رساند؛ و کسی که بدون دانش وارد شود همان‌طور که وارد شده است، بیرون می‌رود."

و فرموده است: "کسی که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش (درودهای خدا بر او و خاندانش باد) بگیرد کوه‌ها نابود می‌شوند پیش از آنکه او نابود شود، و کسی که دین خود را از دهان مردمان بگیرد مردمان او را نابود می‌کنند."

و فرموده است: "کسی که امر ما را از قرآن نشناسد از فتنه‌ها دور نخواهد ماند." به همین دلیل در زمان ما این ادیان فاسد و مذاهب ناپسند - که تمام شرایط کفر و شرک را

دارا شده‌اند. سر بر آورده‌اند، و این به توفیق و خذلان خداوند متعال است. کسی که خداوند توفیقش را بخواهد، و بخواهد ایمانش ثابت و مستقر شود اسبابی را برایش فراهم می‌کند تا دینش را با دانش و یقین و بصیرت از کتاب خدا و سنت پیامبرش (درودهای خدا بر او و خاندانش باد) بگیرد؛ و این دین او را ثابت‌تر از کوه‌های استوار می‌گرداند؛ و کسی که خداوند خذلانش را بخواهد و دینش را عاریتی و ناپایدار بخواهد (به خدا پناه می‌بریم از چنین وضعیتی) اسباب استحسان و تقلید و تأویل بدون دانش و بصیرت را برایش فراهم می‌کند؛ پس او در اختیار مشیت است که اگر خدا بخواهد ایمانش را کامل می‌کند، و اگر بخواهد آن را از او می‌گیرد؛ و اطمینانی به او نیست که صبح مؤمن باشد و شامگاه کافر، یا شامگاه مؤمن باشد و صبح کافر؛ زیرا هرگاه بزرگی از بزرگان را دیده به او متمایل شده، و هرگاه چیزی را دیده که ظاهرش را پسندیده پنداشته آن را پذیرفته است...»^۱

می‌گوییم:

شیخ کلینی کسی است که «ثقة الإسلام» لقب گرفته، و در علم و تقوا و ورع شناخته شده بوده، و معاصر متون شرعی یعنی معاصر علی بن محمد سمري چهارمین سفیر امام مهدی علیه السلام بوده است؛ بنابراین در شناخت طریق اهل بیت علیهم السلام و تمییز خطا و صواب، دقیق‌تر و تیزبین‌تر است؛ و می‌دانیم کتاب او معروف به «کافی» موثق‌ترین کتاب از کتاب‌های چهارگانه‌ای است که اساس مذهب شیعه را تشکیل می‌دهند (خداوند متعال یاری‌شان کند)، و هیچ‌کسی جرئت طعنه زدن به وثاقت وی را ندارد، مگر اینکه از کینه‌توزان و تعصب‌ورزان ضد حق و اهلش باشد؛ و یکی از اشخاصی که صحت روایات کتاب کافی را ستوده «محقق نائینی رحمته الله علیه» بوده که گفته است: «مناقشه و جدل در سند روایات کتاب کافی، دست‌وپا زدن شخصی درمانده، و عصای زیر بغل فرد لنگ است.»

• گفته محدث متبحر محقق شیخ محمد بن حسن حر عاملی نویسنده «وسائل الشیعه»: آنجا که وی بعد از ذکر روایات متواتری که به عدم جواز تقلید و اجتهاد تصریح می‌کند و بعد از ذکر روایت زیر که می‌فرماید: «... آگاه باشید هرکدام از فقها که نگهدارنده نفسش، حافظ بر دینش، مخالف هوای نفسش، و مطیع امر مولایش باشد، پس عوام می‌توانند از او تقلید کنند...» در توضیح این روایت گفته است:

«می‌گویم: تقلیدی که در این حدیث اجازه داده شده، پذیرفتن روایت است، نه پذیرفتن نظر و اجتهاد و گمان، و این بدیهی است و اختلافی در آن وجود ندارد. آنچه پیش‌تر ارائه شد با این مطلب منافاتی ندارد و حدیثی که آوردیم به این نکته صراحت دارد. پیش‌تر در چند جا بیان کردیم اصولیون، نه در اصول و نه در فروع، نمی‌توانند به این حدیث تکیه داشته باشند؛ زیرا خبر واحد مُرسَل است و از نظر سند، ظنی و گمانی، و این متن در نظر آنان ضعیف است و با متواتری که قطعی‌السند و قطعی‌الدلاله است تعارض و مخالفت دارد. با وجود این، احتمال تقیه در آن وجود دارد.»^۱

• علی بن ابراهیم در تفسیر خود برای این فرمایش حق تعالی: ﴿وَالشُّعْرَاءَ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾^۲ (و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند) گفته است: ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «این آیه درباره کسانی نازل شده است که دین خدا را تغییر دادند و آنچه را خدا به آن امر کرده ترک کردند؛ آیا تاکنون دیده‌اید کسی از شاعری پیروی کند! بلکه منظور از آنان فقط کسانی هستند که دینی مبتنی بر آرای خود وضع کردند، و مردم نیز به دنبال آن از آنان پیروی کردند تا آنجا که فرمود: سپس آل محمد (علیهم السلام) و شیعه هدایت‌یافته‌شان را ذکر کرده و فرموده است: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۳ (مگر

۱. وسائل الشیعه: ج ۱۸، ص ۹۵.

۲. شعراء: ۲۲۴.

۳. شعراء: ۲۲۷.

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند) ...»^۱

• شیخ جلیل محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، نویسنده کتاب «غیبت»، متوفی سال ۳۶۰ق/ ۹۷۱م، در پاسخ به اصحاب قیاس و رأی و اجتهاد نوشته است:

«... و عجیبتر از این، ادعای این کران و کوران است که می‌گویند در قرآن علم به همه چیز -از کوچک و بزرگ فرایض، و ریز و درشت احکام و سنت‌ها- وجود ندارد؛ و از آنجا که آن را در قرآن نیافتند پس نیازمند قیاس و اجتهاد در رأی و عمل و قضاوت با آنها شدند، و به رسول خدا ﷺ دروغ و باطل بستند که او باب اجتهاد را برایشان باز گذاشته، و با استناد به آنچه به معاذ بن جبل فرموده ادعایشان را برایشان مجاز کرده است؛ درحالی که خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲ (و بر تو کتاب را نازل کردیم که تبیانی برای هر چیزی است)؛

و می‌فرماید: ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۳ (ما در کتاب از هیچ چیز فروگذار نکردیم)؛

و می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۴ (و همه چیز را در امامی روشن شماره کرده‌ایم)؛

و می‌فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾^۵ (و هر چیزی را در کتابی شماره کرده‌ایم)؛

و می‌فرماید: ﴿إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۶ (من جز آنچه را به من وحی می‌شود

۱. تفسیر قمی: ج ۲ ص ۱۲۵.

۲. نحل: ۸۹.

۳. انعام: ۳۸.

۴. یس: ۱۲.

۵. نبأ: ۲۹.

۶. انعام: ۵۰.

پیروی نمی‌کنم)؛

و می‌فرماید: ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾^۱ (و میان آنها به آنچه خدا نازل کرده است حکم کن).

پس هرکسی انکار کند چیزی از امور دنیا و آخرت و احکام دین و فرایض و سنت‌هایش و همه آنچه اهل شریعت به آن نیاز دارند در قرآنی که خداوند درباره‌اش فرموده است: ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (تبیانی برای هر چیزی است) وجود ندارد چنین شخصی کلام خداوند را رد کرده و به خدا دروغ بسته و به کتابش ایمان نیاورده است. به جان خودم سوگند آنها درباره خودشان و ائمه‌ای که پیروی‌شان می‌کنند راست گفته‌اند که آن را در قرآن نمی‌یابند؛ چراکه آنها از اهل قرآن نیستند، و نه از کسانی که علم آن به آنها داده شده است، و نه از کسانی که خداوند و رسولش برای آنها سهمی در قرآن قرار داده است؛ بلکه تمام علم را به اهل بیت رسول خدا ﷺ اختصاص داده است؛ به همان‌هایی که به آنها علم داده و به آنها دلالت کرده است؛ همان کسانی که دستور داده است از آنها پرسیده شود تا به موضع آن از همان کتابی که آنها خزانه‌دار و وارث و مفسرش هستند دلالت شوند؛ و اگر فرمان خدا را در این فرمایش گردن می‌نهادند: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^۲ (و اگر آن را به پیامبر و اولی الامر از خودتان بازگردانند قطعاً از میان آنها کسانی‌اند که آن را دریابند) و نیز این فرمایش: ﴿فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید) عمل می‌کردند قطعاً خداوند آنها را به نور هدایت می‌رساند و آنچه را نمی‌دانستند به آنها می‌آموخت و آنها را از قیاس و اجتهاد به رأی بی‌نیاز می‌کرد و اختلافی که در احکام دین رخ داده و بندگان آن را باور کرده و در میان خودشان مجاز دانسته و به پیامبر ﷺ دروغ بسته‌اند که او آنها را آزاد گذاشته و جایز

۱. مائده: ۴۹.

۲. نساء: ۸۳.

۳. نحل: ۴۳.

دانسته است ساقط می‌شد؛ درحالی‌که قرآن آن را منع و از آن نهی می‌کند، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ (و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾^۲ (و همچون کسانی نباشید که پس از آمدن دلایل روشن، دچار تفرقه و اختلاف شدند).

و می‌فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۳ (و همه به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید).

آیات خدا در نکوهش اختلاف و تفرقه بیش از آن است که شمرده شود؛ و اختلاف و تفرقه در دین، عین گمراهی است؛ حال آنکه آنها آن را جایز می‌شمردند و به دروغ ادعا می‌کنند رسول خدا ﷺ آن را آزاد گذاشته و جایز دانسته است، درحالی‌که کتاب خدا آن را منع و از آن نهی می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا﴾ (و همچون کسانی نباشید که دچار تفرقه و اختلاف شدند).^۴ انتهای کلام وی، خداوند مقامش را رفیع گرداند.

و شیخ نعمانی به وثاقت مشهور است، و همین برای او مایه افتخار است که شاگرد ثقة‌الاسلام کلینی و کاتب او بوده است.

• گفته‌ی محدث خبیر علامه ملا محمد امین استرآبادی، صاحب کتاب «الفوائد المدنیة»، آنجا که گفته است:

«... و به‌طور خلاصه تخریب دین دو مرتبه رخ داده است: یک بار روزی که

۱. نساء: ۸۲.

۲. آل عمران: ۱۰۵.

۳. آل عمران: ۱۰۳.

۴. غیبت نعمانی: ص ۵۶.

پیامبر ﷺ وفات کرد، و بار دیگر روزی که قواعد اصولی و اصطلاحاتی که عامه در کتاب‌های اصولی و در کتاب‌های درایة الحدیث ذکر کرده‌اند در احکام و احادیث ما به کار گرفته شد؛ و برای شمایی که تیزهوش هستی همین کافی است که این جماعت به جواز اختلاف در فتواها بدون اینکه یکی از آنها به ضرورت تقیه استناد کرده باشد قائل هستند، و می‌گویند گفتار مرده همانند خود مرده است؛ درحالی‌که اخبار متواتری از ائمه طاهر (علیهم السلام) وجود دارد که می‌فرمایند حلال محمد ﷺ تا روز قیامت حلال است و حرامش تا روز قیامت حرام است.»^۱

• «شهید سید محمد باقر صدر» آرای علمای متقدم ما را درباره اجتهاد و تکیه بر دلیل عقلی نقل کرده و گفته است:

«... و بررسی کلمه "اجتهاد" نشان می‌دهد این کلمه از این معنا برخوردار بوده، و از زمان ائمه تا قرن هفتم برای بیان این معنا استفاده می‌شده است. روایات نقل شده از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) اجتهاد را نکوهش می‌کنند درحالی‌که منظور از آن همان اصل فقهی است که تفکر شخصی را به‌عنوان یکی از منابع حکم قلمداد می‌کند. اعتراضات علیه این اصل فقهی در عصر ائمه و نیز از طریق راویانی که آثار آنها را نقل کرده‌اند وارد مرحله تصنیف شده، و در این اعتراضات کلمه اجتهاد غالباً برای بیان این اصل براساس اصطلاحی که در روایات آمده استفاده می‌شده است. عبدالله بن عبدالرحمان زبیری کتابی به نام "الاستفادة في الطعون على الأوائل والرد على أصحاب الاجتهاد والقياس" نوشته، و هلال بن ابراهیم بن ابوالفتح مدنی نیز کتابی در این زمینه با عنوان "الرد على من رد آثار الرسول واعتمد على نتائج العقول" نوشته است. در عصر غیبت صغرا یا نزدیک به آن نیز اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابوسهل نوبختی کتابی در پاسخ به عیسی بن ابان در خصوص اجتهاد نوشته، و نجاشی -صاحب الرجال- نیز در شرح هریک از این افراد به آن اشاره کرده است.

بعد از غیبت صغرا، ما صدوق را می‌بینیم که در میانه‌های قرن چهارم به این اعتراضات ملحق می‌شود، و به‌عنوان مثال می‌توانیم از توضیح او در کتابش در رابطه با داستان موسی و خضر یاد کنیم، آنجا که وی می‌گوید: "موسی -با وجود کمال عقل و فضل و جایگاهش نزد خداوند متعال- نتوانست با استنباط و استدلال خود، معنای کارهای خضر را دریابد تا آنجا که وجه امر بر او مشتبه شد. اگر قیاس و استدلال و استخراج برای انبیا و پیامبران خدا جایز نیست پس از باب اولی برای افرادی از امت‌ها که از آنها پایین‌تر هستند نیز جایز نخواهد بود ... پس اگر موسی -با وجود فضل و جایگاهش- صلاحیت انتخاب نداشت پس چگونه امت از صلاحیت انتخاب امام برخوردار خواهد بود؟! و چگونه برای استنباط و استخراج احکام شرعی با عقل‌های ناقص و آرای متفاوتشان صلاحیت خواهند داشت؟!"

در اواخر قرن چهارم، شیخ مفید از راه می‌رسد و در همان مسیر، حرکت و به اجتهاد حمله می‌کند. او با این کلمه به همان اصل فقهی پیش‌گفته اشاره می‌کند و کتابی در این زمینه به نام «النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرأی» می‌نویسد. ما همین اصطلاح را نیز نزد سید مرتضی در اوایل قرن پنجم می‌بینیم، زمانی که در «الذریعة» به نکوهش اجتهاد پرداخته و می‌گوید: "اجتهاد باطل است و از نظر امامیه عمل براساس گمان، نظر یا اجتهاد جایز نیست." و در کتاب فقهی خود «الانتصار» ضمن بررسی موضع‌گیری ابن جنید می‌گوید: "ابن جنید در این مسئله فقط بر نوعی از رأی و اجتهاد تکیه کرده، و خطایش آشکار است." و در مبحث مسح پاها در بخش طهارت از کتاب الانتصار می‌گوید: "ما اجتهاد را نمی‌پذیریم و به آن قائل نیستیم."

این اصطلاح دربارهٔ واژهٔ اجتهاد پس از آن نیز ادامه یافت. شیخ طوسی -که در میانه‌های قرن پنجم درگذشت- در کتاب العدة می‌نویسد: "اما قیاس و اجتهاد، از نظر ما اینها دلیل محسوب نمی‌شوند، و در شریعت استفاده از آنها ممنوع است." و در اواخر قرن ششم، ابن ادریس در مسئله تعارض دو دلیل از کتاب السرائر، تعدادی از مرجحات را برای یکی از دو دلیل نسبت به دیگری بررسی، و سپس اضافه می‌کند: "و نزد اصحاب ما ترجیحی جز این وجود ندارد؛ و قیاس و استحسان و اجتهاد از نظر ما باطل

است. (...)

سید محمد باقر صدر رحمته الله تلاش کرده است این تصریحات را تأویل، و بیان کند که بر اجتهاد و استنباط نزد برخی شیعیان امروزی منطبق نمی‌شود؛ اما تصریحات درباره عدم جواز اجتهاد و رأی به‌طور کلی صریح هستند و هیچ استثنایی را شامل نمی‌شوند و از نخستین علمای پیشین نقل نشده است آنها دلیل عقل را در استنباط احکام شرعی به کار گرفته باشند، و آنها به هیچ‌کدام از انواع اجتهاد نمی‌پرداختند. این نکته‌ای است که بسیاری از علمای اخیر ما آن را تأیید کرده‌اند؛ از جمله، محمد حسن حر عاملی، نویسنده کتاب الوسائل، متوفی سال ۱۱۰۴ق، و سید هاشم بحرانی نویسنده کتاب تفسیر البرهان، متوفی سال ۱۱۰۷ق، و محدث استرآبادی متوفی سال ۱۰۳۳ق، و دیگر علمای بزرگی که به عدم جواز اجتهاد تصریح کرده‌اند چه برسد به اینکه طائفه‌ای از شیعه در این عصر به آن اقدام کرده باشند.

به‌رغم اینکه شهید سید محمد باقر صدر رحمته الله از بزرگ‌ترین علمای مدرسه اصولی معاصر است، اما وی در مقدمه کتاب خود «الفتاوی الواضحة» تصریح کرده است در فتوهایش به قرآن و سنت مطهر استناد کرده، و به دلیل عقلی استناد نکرده است، هرچند جواز عمل به آن را باور داشت؛ و وی به «دلیل عقلی» با تعبیر «آنچه نامیده می‌شود» اشاره کرده است که از دید هر اهل بلاغتی مخفی نیست. برای تحقیر و کوچک شمردن چیزی استفاده می‌شود. متن گفته سید محمد باقر صدر رحمته الله تقدیم حضور می‌شود:

«و ضروری می‌بینیم در نهایت به‌صورت موجز و مختصر به منابعی که به‌عنوان منابع اصلی در استخراج این فتوهای واضح تکیه کرده‌ایم اشاره‌ای داشته باشیم؛ و همان‌طور که در آغاز بحث گفته شد این منابع عبارت‌اند از کتاب کریم و سنت نبوی شریف با امتدادش که در سنت معصومین از اهل بیت علیهم السلام متجلی است، به اعتبار اینکه

آنها یکی از دو ثقلی هستند که پیامبر ﷺ فرمان داده است به آنها چنگ بزنیم؛ و ما در هیچ‌یک از این فتواها به‌جز به این دو منبع تکیه نکرده‌ایم. اما برای قیاس و استحسان و امثال آنها، ما به پیروی از اهل بیت (علیهم‌السلام) مجوزی شرعی برای اتکا به آنها نمی‌بینیم؛ و اما آنچه «دلیل عقلی» نامیده می‌شود - که مجتهدان و محدثان در مجاز بودن عمل به آن اختلاف نظر دارند - اگرچه ما باور داریم عمل به آن مجاز است، اما هیچ حکمی نیافتیم که اثباتش فقط به دلیل عقلی به این معنا بستگی داشته باشد؛ بلکه هرآنچه با دلیل عقلی ثابت می‌شود در عین حال و هم‌زمان با کتاب یا سنت نیز ثابت شده است؛ و اما آنچه به‌عنوان اجماع نامیده می‌شود، این نیز منبعی در کنار کتاب و سنت محسوب نمی‌شود، و فقط وقتی به آن تکیه می‌شود که به‌عنوان وسیله‌ای برای اثبات سنت در برخی حالات به کار گرفته شود. به این ترتیب منابع فقط دو منبع کتاب و سنت هستند؛ و از خداوند متعال با تضرع می‌خواهیم ما را از متمسکین به آنها قرار دهد، و کسی که به آنها چنگ زده قطعاً به دستاویزی محکم چنگ زده است که هرگز از آن گسسته نمی‌شود، و خدا شنوا و داناست.»^۱

همچنین شهید سید محمد باقر صدر در یکی از خطابه‌هایش گفته است:

«مطالب فقه و اصول، ذهن انسان را پر می‌کند اما ضمیرش را پر نمی‌کند، و وجدانش را راضی نمی‌کند؛ یعنی عالم اگر فقط به فقه و اصول بسنده کند ذهنش از علمی پُر خواهد شد اما ضمیر و وجدانش چه بسا خالی باقی بماند.»

ما ضرورت وجود علمای صالح و عامل را انکار نمی‌کنیم؛ علمایی که اخبار و آثار را بررسی می‌کنند تا صحیح را از خطا، خاص را از عام، محکم را از متشابه، ناسخ را از منسوخ، و موافق قرآن را از مخالف آن و ... آن تشخیص دهند، تا احکام شریعت را از طریق قرآن و سنت مطهر برای عموم مردم روشن کنند؛ و با چشم‌پوشی از هرچیز دیگر ما

در اینجا درصدد دفاع از اخباریون یا اصولیون نیستیم و این در حال حاضر برای ما اهمیتی ندارد؛ اما برای روشن کردن خطایی که سید حسنی مرتکب شده و گفته است «اصل اجتهاد» از جمله اصول فطری بوده و بر آن اجماع وجود دارد و مورد تأیید قرآن و سنت مطهر است مجبور به بیان آنها شده‌ایم، و اینکه همان طور که شنیدید و در ادامه نیز خواهید شنید- واقعیت بر خلاف سخن سید حسنی گواهی می‌دهد.

به‌علاوه عده‌ای پنداشته‌اند برخی روایات به جواز اجتهاد به معنای اصولی‌اش دلالت می‌کنند، مثل این روایت منسوب به امام مهدی (علیه السلام): «و اما در حوادثی که اتفاق می‌افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید، که آنها حجت من بر شماست و من حجت خدا بر ایشان هستم.»

این روایت را می‌توان از چند نظر بررسی کرد:

۱. این روایت از جمله اخبار آحاد است؛ پس استدلال با آن در زمینه عقاید صحیح نیست و این نکته‌ای است که علمای محقق در این زمینه به آن تصریح کرده‌اند.
۲. این روایت با تعدادی روایت صحیح‌السند که به عدم جواز استنباط با دلیل عقلی دلالت می‌کنند تعارض دارد؛ همان طور که حر عاملی صاحب وسائل الشیعه: ج ۱۸ ص ۹۴ به آن تصریح کرده است؛ و در صورت تعارض خبر آحاد با خبر متواتر صحیح‌السند باید خبر آحاد به‌گونه‌ای تأویل شود که با اخبار متواتر موافق باشد، یا کنار گذاشته می‌شود؛ و این نکته‌ای واضح است و به توضیح بیشتر نیازی ندارد.
۳. این روایت را می‌توان به سفیران چهارگانه امام مهدی (علیه السلام) تأویل نمود؛ همان کسانی که در طول غیبت صغرا که هفتاد سال طول کشید احکام را از امام مهدی (علیه السلام) برای شیعیانش نقل می‌کردند. بنابراین انطباق این روایت بر سفیران چهارگانه، واضح‌تر و قطعی‌تر از دیگران است، با توجه اموری، از جمله:
أ. این روایت به راویان حدیث از اهل بیت (علیهم السلام) اختصاص دارد؛ پس نمی‌توان آن را به کسانی که با دلایل اصولی عقلی و ... تشریح می‌کنند تعمیم داد.

ب. این روایت تصریح می‌کند راویان حدیث ذکر شده در روایت، حجت خدا بر مردم هستند، و حجت حتماً باید در رساندن حکم شرعی معصوم باشد، وگرنه پیروی از غیر معصوم لازم می‌شود و در نتیجه با پیروی از او از گرفتار شدن در خطا و انحراف ایمنی وجود نخواهد داشت؛ و این عین گفتهٔ مخالفین شیعه (از اهل سنت) و درست در نقطهٔ مقابل اعتقاد شیعه است!

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «اطاعت فقط از آن خدا و فرستاده‌اش (ص) و ولیان امر است. خداوند فقط به این دلیل به اطاعت از رسول خدا (ص) دستور داده است که او معصومی پاک است و به نافرمانی [خدا] دستور نمی‌دهد؛ و فقط به این دلیل به اطاعت از اولوالامر دستور داده است که آنها معصومان پاکی هستند که به نافرمانی [خدا] دستور نمی‌دهند.»^۱

از جعفر بن محمد (علیه السلام) نقل شده است: «... و خداوند متعال بر بندگانش اطاعت از کسی را که می‌داند آنها را گمراه می‌کند و به بیراهه می‌کشاند واجب نمی‌گرداند، و از میان بندگانش کسی را که می‌داند به او کفر می‌ورزد و به جای او شیطان را عبادت می‌کند برای رسالتش انتخاب نمی‌کند؛ و برای بندگانش جز معصوم بر نمی‌گزیند.»^۲

از ابو جعفر (علیه السلام) در خبری طولانی روایت شده است، فرمود: «... خداوند عزوجل نمی‌پذیرد در حکمش اختلافی باشد یا میان اهل علمش تناقضی باشد.»^۳

بلکه احتمال مخالفت با احکام واقعی بالاست، و حتی این مخالفت قطعاً حاصل خواهد شد؛ به این دلیل که علما در احکام شریعت دچار اختلاف شده‌اند، و آرا و

۱. وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۱۳۰.

۲. البرهان: ج ۲ ص ۵۶۸.

۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۱.

نظرات درباره یک مسئله به یک یا دو یا سه یا چندین نظر شامل حرام و جایز و مباح و... رسیده است. حال کدام گفته حجت است، و کدام یک حجت نیست؟! و کدام عالم است که رد کردنش همچون رد کردن خدا باشد و دیگران چنین نباشند؟! پس اگر شما در یک مسئله شرعی، تابع عالم به خصوصی شوی در این صورت قطعاً شما عالم دیگری را که نظرش در برخی مسائل با او مخالفت داشته است رد کرده‌ای؛ در نتیجه شخصی در امت پیدا نخواهد شد که طبق فرض شما خداوند متعال را رد نکرده باشد؛ زیرا امت از علمایی متفاوت با فتوایی متفاوت تقلید کرده‌اند؛ و این نتیجه مخالفت وجدان و عقل و شرع است!

به علاوه فقیهی پیدا نمی‌شود که بگوید احکامش واقعی است، بلکه بیشتر احکام وی ظنی هستند و چه بسا با حکم واقعی آن مخالف باشند. چگونه ممکن است «ظن و گمان» حجت خدا باشد؟ و چگونه صاحبش نیز می‌تواند حجت خدا باشد؟!

با توجه به این توضیحات روشن می‌شود حدیث «راویان حدیث ما» به سفیران چهارگانه منطبق می‌شود و آنان حجت بر مردم هستند؛ زیرا به طور مستقیم با امام مهدی (علیه السلام) در ارتباط هستند، و در رساندن احکام شرعی از امام مهدی (علیه السلام) به مردم، معصوم‌اند.

ج. اگر کوتاه ببینیم، در این صورت این روایت به کسی اختصاص دارد که در فتوایش فقط به کتاب خدا و سنت استناد می‌کند، و آنان علمای متقدم ما و برخی متأخرین ما هستند؛ زیرا علمای شیعه بعد از غیبت امام مهدی (علیه السلام) طبق رأی و نظر عمل نکردند و برای استنباط احکام شرعی به ادله اصولی عقلی تکیه نکردند؛ علمایی مثل شیخ کلینی صاحب کتاب کافی متوفی سال ۳۲۹ق که معاصر سفیر چهارم علی بن محمد سمری بود، و شیخ صدوق ثقة‌الامة صاحب کتاب «من لایحضره الفقیه» متوفی سال ۳۸۳ق، و شیخ طوسی صاحب کتاب

«التهدیب» و «الاستبصار» متوفی سال ۴۶۰ق، و محدث حر عاملی صاحب «وسائل الشیعه» متوفی سال ق، و محدث استرآبادی متوفی سال ۱۰۳۳ق، و سید نعمه‌الله جزائری معاصر قرن دوازدهم هجری، و محدث سید هاشم بحرانی متوفی سال ۱۱۰۷ق، و فیض کاشانی و میرزای نوری و محمد باقر مجلسی صاحب کتاب بحارالانوار، و محقق کرکی صاحب کتاب «هدایة‌الابرار»، و علمای پرهیزگار بسیار دیگر (خدا از ایشان راضی باشد).

پس این نهایت چیزی است که بعد از کوتاه آمدن- از این روایت دانسته می‌شود و این روایت شامل علمایی می‌شود که در فتوا دادن به کتاب و سنت استناد می‌کنند و در اموری که حکمشان از قرآن و سنت به ما نرسیده است راه توقف و سکوت را در پیش می‌گیرند.

روایتی نیز هست که عده‌ای پنداشته‌اند اجتهاد به معنای اصولی را جایز می‌داند، که روایتی منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است. متن کامل این روایت از کتاب «وسائل الشیعه» با توضیح حر عاملی تقدیم حضور می‌شود:

«۳۳۴۰۱- احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی در «الاحتجاج» از ابومحمد عسکری علیه السلام درباره این فرمایش حق تعالی ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾^۱ (پس وای بر آنهایی که کتاب را با دستان خود می‌نگارند، سپس می‌گویند این از جانب خداست) روایت کرده است، فرمود: «این برای گروهی از یهود است تا آنجا که فرمود:- مردی به صادق علیه السلام عرض کرد: اگر این عوام از یهود، کتاب را جز با آنچه از علمایشان می‌شنوند نمی‌شناسند، پس چگونه آنان را به‌خاطر تقلید از آنها و پذیرفتن از علمایشان مذمت نموده است؟ و آیا عوام یهود جز همچون عوام ما

هستند که از علمای خود تقلید می‌کنند؟ تا آنجا که گفت: پس ایشان (علیهم السلام) فرمود: میان عوام ما و عوام یهود از یک جهت تفاوت و از جهت دیگر تساوی وجود دارد. اما از نظر تساوی، خداوند عوام ما را به دلیل تقلید از علمایشان همانند عوام آنها مذمت کرده است. اما از نظر تفاوت، عوام یهود از علمایشان دروغ صریح، خوردن حرام، رشوه و تغییر احکام را می‌دیدند و با دل‌هایشان به کسانی که چنین اعمالی انجام می‌دادند پناه می‌بردند؛ پس او فاسقی است که جایز نیست از طرف خدا و نیز از سوی واسطه‌های میان خلق و خدا تصدیق و تأیید شود و از همین رو آنان را مذمت نموده است. به همین ترتیب عوام ما اگر از علمایشان فسق آشکار، تعصب شدید، چنگ انداختن بر دنیا و حرامش را ببینند هرکسی از همانند اینها تقلید کند مثل آن یهودیانی خواهد بود که خداوند آنان را به دلیل تقلید از علمای فاسقشان مذمت کرده است؛ اما هرکدام از فقها که نگاهبان خویشتن، حافظ دینش، مخالف هوای نفسش و مطیع امر مولایش باشد، عوام می‌توانند از او تقلید کنند؛ و چنین چیزی صحیح نیست مگر برای برخی علمای شیعه نه همه‌شان. اگر کسانی همانند فقهای فاسق عامه، سوار بر مرکب ناپسندی‌ها و اعمال قبیح شوند از آنان هیچ چیزی را نپذیرید و اینان هیچ کرامتی ندارند؛ هرآینه بسیاری از مطالب منقول از ما اهل بیت دستخوش فساد شده است؛ زیرا فاسقان به ما گوش می‌سپارند و از سر جهل و نادانی‌شان آن را تحریف می‌کنند و به جهت کم بودن شناخت و معرفتشان مطالب را بر غیر از جهتش می‌نهند، و جماعت دیگری نیز از سر عمد به ما دروغ می‌بندند... تا انتهای حدیث؛ و عسکری (علیه السلام) آن را در تفسیر خود آورده است.

و صاحب «وسائل» چنین توضیح داده و گفته است:

«می‌گویم: تقلیدی که در اینجا اجازه داده شده، فقط پذیرفتن روایت است، نه پذیرفتن نظر و اجتهاد و گمان، و این نکته‌ای واضح و روشن است و اختلافی در آن نیست و با آنچه پیش‌تر ارائه شد منافات ندارد؛ و حدیثی که روایت کردیم و نیز احادیث دیگری که از آوردنشان صرف‌نظر کردیم- به این نکته صراحت دارد. اصولیون نه در

اصول و نه در فروع نمی‌توانند به این حدیث تکیه کنند؛ زیرا این حدیث خبر واحد مُرسل است و سندش ظنّی و متنش از نظر آنان ضعیف، و با آنچه متواتر قطعی‌السند و قطعی‌الدلاله است در تعارض است. با این حال احتمال تقیه در آن وجود دارد.»^۱

همان‌طور که دیدید این روایت در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد شده، و این تفسیر از نظر علمای شیعه «مُرسل» است؛ پس این روایت نیز مُرسل می‌شود و حتی در فقه نیز نمی‌توان به آن تکیه کرد چه برسد به عقاید. تا اینجا به پاسخ حر عاملی بسنده می‌کنیم و بیش از این ادامه نمی‌دهیم.

سید حسنی در ابتدا گفته است:

«اجتهاد و تقلید با عقل و فطرت و سیره عقلانیّه و متشرعه، با دلیل شرعی در قرآن کریم و سنت مطهر ثابت شده است...»

بیاید این گفته سید محمود حسنی را در بوته نقد علمی قرار دهیم تا ببینیم آیا واقعاً این‌گونه است؟ یا این گفته از پایه و اساس ویران است؟!

۱. وی گفته است: «با عقل و فطرت ثابت شده است.»

می‌گویم: درست است که اجتهاد از نظر اصولیون با دلیل عقلی ثابت شده است، اما از جمله مبادی و اصولی که شیعه بر آن اتفاق نظر داشته باشد محسوب نمی‌شود؛ زیرا طایفه بزرگی از شیعیان آن را قبول ندارند و به اجتهاد و تقلید با معنای اصولی اقرار نکرده‌اند؛ بلکه شیعه در عصر ائمه (علیهم السلام) و نزدیک به دوره متون شرعی از عمل به اجتهاد و ادله عقلی برحذر می‌داشتند، و متون ائمه (علیهم السلام) و تصریحات علما شاهد بر این مدعاست. حال اگر اجتهاد و تقلید به معنای اصولی، متأخر از عصر ائمه (علیهم السلام) و از دوره نزدیک به ایشان (علیهم السلام) بوده است و خود شیعه نیز بر آن اجماع نداشته‌اند در این صورت چگونه ممکن است جزو

«اصول و مباد فطری» به حساب بیاید؟! و آیا این فطرت فقط به سید محمود حسنی اختصاص داشته، و از ائمه (علیهم السلام) و اصحابشان و از علمای شیعه متقدم و متأخر و محدثین و دیگران غایب بوده است؟! و اگر اجتهاد تا این اندازه مهم و حیاتی بوده است پس چرا ائمه (علیهم السلام) به آن اشاره نکرده و اصحاب خود را به آن ارشاد نکرده و به آن تشویق نکرده‌اند؟! بلکه درست نقطه مقابل آن حاصل شده است؛ زیرا اخبار ائمه (علیهم السلام) در خصوص منع از اجتهاد و استناد به ادله عقلی برای استنباط احکام شرعی در صورت نبود نصوص شرعی به تواتر رسیده است، و آنها (علیهم السلام) مردم را فقط به مراجعه به روایان احادیثشان احواله داده‌اند و از رجوع به اهل رأی و اجتهاد برحذر داشته و آن را از مرکب‌های اهل سنت مخالف اهل بیت (علیهم السلام) برشمرده‌اند.

نکته قابل توجه و شگفت‌انگیز این است که خود ائمه (علیهم السلام) در زمینه احکام شرعی طبق آرا و اجتهاد شخصی‌شان تشریح نکرده‌اند، بلکه علمشان میراثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و الهامی از سوی خدا بوده است.

از حارث بن مغیره، از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، گفت: به ایشان عرض کردم: به من از علم عالمتان خبر دهید؟ ایشان (علیهم السلام) فرمود: «میراثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از علی (علیه السلام) است.» گفتیم: ما روایت می‌کنیم این علم به قلب‌های شما القا، و در گوش شما خوانده می‌شود؟ فرمود: «همین‌طور هم هست.»^۱

از ابوجعفر (علیه السلام) درباره فرمایش حق تعالی: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲ (خدا و پیامبر و اولیای امر از خودتان را اطاعت کنید) روایت شده است، فرمود: «درباره علی (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) است، خداوند آنان را در جایگاه انبیاء (علیهم السلام) قرار داده، با این تفاوت

۱. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۹۱.

۲. نساء: ۵۹.

که آنها [از پیش خود] چیزی را حلال و چیزی را حرام نمی‌کنند.»^۱

و ده‌ها حدیث دیگر که تأکید می‌کنند ائمه علیهم‌السلام طبق آرای خود فتوا نمی‌دهند، بلکه فقط از طریق خدا و رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فتوا می‌دهند؛ پس چگونه برای غیر ائمه جایز می‌شود از عقل خود در صدور فتوای شرعی، بدون رجوع به کتاب و سنت مطهر استفاده کند؛ و تمام آنچه گفتیم و خواهیم گفته خودمان نیست، بلکه گفته‌های علمای محدث شیعه (خداوند از آنان خشنود باشد) است و در کتاب‌هایشان نوشته شده است؛ و منظور ما از بیان آنها روشن کردن این نکته است که سخن سید محمود حسنی خالی از هرگونه دلیل است، و بدون اثبات، همچون آب در هاون کوبیدن خواهد بود!

۲. سید حسنی گفته است:

«اجتهاد و تقلید با عقل و فطرت و سیره عقلائیّه و متشرعه ... ثابت شده است.»

به وی پاسخ داده می‌شود:

سیره متشرعه عبارت است از انجام شرعی یک عمل و پایداری بر انجام آن؛ و این نه می‌تواند حجت قطعی باشد و نه آشکارکننده واقعیت، مگر اینکه معاصر با یکی از معصومین علیهم‌السلام بوده باشد تا سکوت آنان در برابر این رفتار و عدم نهی از آن، دلیلی بر صحتش باشد؛ وگرنه چگونه سیره متشرعه می‌تواند حجت قطعی باشد اگر معاصر با زمان معصومین یا مستند بر عصر آنان علیهم‌السلام نباشد تا اطلاع معصومین علیهم‌السلام از آن و تأیید آن محرز شود؟!

از جمله شواهدی که این معنا را تأیید می‌کند سخن سید شهید محمد صادق صدر رحمته‌الله است وقتی از او درباره حجیت اجماع پرسیده شد. وی گفته است:

«بسمه تعالی ... هیچ حجیتی در گفته غیر معصوم به صورت انفرادی یا جمعی وجود ندارد، مگر اینکه اتفاق نظر به طور قطعی نشان دهنده ورود معصوم به میان آنها یا موافقت گفته وی با گفته آنان باشد، که در این صورت در ضمن سنت وارد می شود و با توجه به حجت بودن آن، حجت می شود.»^۱

بنابراین اگر مقصود سید محمود حسنی، سیره متشرعه معاصر معصومین باشد، در این صورت سیره در عصر آنان به رجوع مردم به ائمه (علیهم السلام) و اخذ احکام از آنها (علیهم السلام) استوار بود؛ همچنین از کلام معصومین (علیهم السلام) جواز رجوع مردم به روایان احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و اخذ معالم دین از آنان ثابت شده است؛ زیرا آنها از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) آگاه بودند و در نتیجه می توانستند احکام دین را طبق آنچه از ائمه (علیهم السلام) شنیده اند و نه با استناد بر ادله اصولی عقلی و شواهد دیگر به مردم تعلیم دهند؛ چراکه ادله اصولی عقلی، علمی نمی رساند بلکه ظن را می رساند، و ظن به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی کند.

اما اگر مقصود سید محمود حسنی از سیره متشرعه، سیره نزدیک به زمان معصومین (علیهم السلام) یعنی بعد از غیبت صغرا بوده است به طوری که احتمال می رود مطابق با سیره ائمه (علیهم السلام) باشد، در این سیره نیز اجتهاد و تقلید به معنای اصولی ثابت نمی شود؛ بلکه علمای ما که نزدیک به زمان غیبت صغرای امام مهدی (علیه السلام) بوده اند از اجتهاد و تقلید دم نمی زدند و از آنان نقل نشده است آنها برای استخراج احکام شرعی به ادله عقلی تکیه می کردند، بلکه برای شناخت حکم شرعی فقط به قرآن و سنت استناد می کردند. علم اصول توسط شیعیان شناخته شده نبود مگر در قرن هفتم هجری بعد از غیبت کبرای امام مهدی (علیه السلام)، آن هنگام که علامه حلی (علیه السلام) کتابی نوشت که یکی از کتابهای اهل سنت در زمینه اصول فقه را در آن خلاصه کرده بود.

حق تعالی می فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ

يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۱﴾ (پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟!).

اما اگر مقصود سید حسنی از سیره متشرعه، سیره متأخر از زمان معصومین بوده است در این صورت حجت نیست و قطعیتی حاصل نمی‌کند، و در صورتی که مخالف با سیره معاصر با زمان معصومین یا نزدیک به عصر آنان علیهم‌السلام باشد حکم شرعی را نمی‌رساند، و این نکته همچون خورشید میان روز روشن است و انکار آن لجاجتی آشکار است. بنده متوجه نمی‌شوم مقصود سید محمود حسنی کدام سیره متشرعه است! اصل «اجتهاد و تقلید» از جمله اصولی است که تا همین امروز در میان خود شیعیان نزاع‌ها درباره‌اش پایان نیافته و اجماعی برایش حاصل نشده است؛ بلکه به سبب این موضوع- کار به لعن و نفرین شیعیان توسط یکدیگر کشیده شده است!

اما «سیره عقلائی» عبارت است از رویه معمول عقلا با توجه به اینکه عقلا هستند- در رابطه با رفتاری معین، و مداومت بر آن؛ و شرط حجت این رفتار آن است که معاصر یکی از معصومین علیهم‌السلام باشد و اینکه معصوم آن را رد نکرده باشد تا به این ترتیب تقریر وی و عدم نهی وی از آن را آشکار کند؛ و ثابت نشده یکی از معصومین علیهم‌السلام عمل به اجتهاد به معنای اصولی‌اش را برای اصحابشان یا دیگران مجاز دانسته باشند؛ بلکه در بسیاری از روایات صحیح متواتر، نهی از رأی و اجتهاد و قیاس وارد شده است.

همچنین همان‌طور که قبلاً دیدیم- اجتهاد در معنای اصولی‌اش حتی در سیره نزدیک به عصر متون شرعی و تاریخ و تصریحات علمای متقدم هم ثابت نشده است؛ در نتیجه روشن می‌شود این سیره عقلائی که سید حسنی ادعا کرده است سیره‌ای خیالی و

توهمی بیش نبوده، و خواب‌هایی آشفته است!

۳. سید حسنی گفته است:

«اجتهاد و تقلید ... با دلیل شرعی در قرآن کریم و سنت مطهر ثابت شده است.»

پاسخ به وی:

گفته شد هیچ دلیل شرعی برای جواز اجتهاد با مضمون اصولی اش وجود ندارد، و این نکته‌ای است که محققان -هم اصولیون و هم اخباریون- آن را ثابت کرده‌اند. پس سید محمود حسنی این دلیل شرعی از قرآن و سنت را از کجا آورده است؟! از آیات قرآنی که «کوچ برای طلب علم و دلایل دیگر را واجب کرده‌اند» جواز اجتهاد و تکیه بر ظن و گمان برای شناخت احکام شرعی دانسته نمی‌شود؛ بلکه نهایت آنچه این آیه دلالت می‌کند وجوب آموختن احکام شرعی از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) و رساندن آنها به مردمی است که از ائمه (علیهم السلام) دور هستند، و این معنایی است که روایات اهل بیت (علیهم السلام) در تفسیر آیه «نفر» (کوچ) به آن تصریح کرده‌اند و هرکس خواستار مطالعه آن است می‌تواند به کتاب‌های کلینی، تفسیر البرهان بحرانی، و دیگر کتاب‌های معتبر مراجعه کند؛ همچنین این رویه‌ای است که اصحاب ائمه (علیهم السلام) و نیز علمای متقدم ما نزدیک به عصر متون شرعی (خداوند متعال رحمتشان کند) به آن عمل می‌کردند.

حتی روایت عمر بن حنظله معنای دیگری غیر از وجوب داوری خواستن از راویان حدیث اهل بیت (علیهم السلام) ارائه نمی‌دهد؛ زیرا آنها احادیث ائمه (علیهم السلام) را حفظ کرده‌اند و با توجه به آنچه از آنها (علیهم السلام) شنیده‌اند می‌توانند فتوا بدهند.

روایت کامل عمر بن حنظله به‌همراه توضیح آن تقدیم شما خواننده گرامی می‌شود:

از عمر بن حنظله روایت شده است، گفت: از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) درباره دو مرد از اصحابمان پرسیدم که در بدهی یا میراثی بینشان درگیری رخ داده بود و برای دادخواهی نزد سلطان و قضات رفتند. آیا این کار حلال است؟ آن حضرت فرمود:

«هرکس در حق یا باطلی برای دادخواهی به‌سوی آنان برود جز این نیست که برای دادخواهی نزد طاغوت رفته است و آنچه را از این دادخواهی به دست آورده از حرام گرفته است، حتی اگر حقی ثابت شده باشد؛ چراکه او آن را با حکم طاغوت گرفته، درحالی که خداوند فرمان داده است او به طاغوت کفر بورزد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ (می‌خواهند نزد طاغوت دادخواهی کنند؛ درحالی که یقیناً فرمان داده شده به آن کافر شوند).» عرض کردم: پس چه کنند؟ ایشان علیه السلام فرمود: «به کسی از شما که حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما نگاه می‌کند و احکام ما را می‌شناسد نگاه کنند؛ پس باید به حکم او راضی باشند که من او را حاکم بر شما قرار دادم؛ اگر او به حکم ما حکم کند و از او نپذیرد جز این نیست که حکم خدا را نپذیرفته و ما را رد کرده است و کسی که ما را نپذیرد خداوند را نپذیرفته، و این در حد شرک به خداست.» عرض کردم: اگر هر کدام از آنها مردی از یاران ما را انتخاب کند و رضایت بدهد که در حق این دو نظر بدهد، ولی آنها در حکم اختلاف کنند و هر دوی آنها در حدیث شما اختلاف داشته باشند آن وقت چه؟ فرمود: «حکم همان است که عادل‌ترین، فقیه‌ترین، راست‌گوترین در حدیث و باتقواترین آن دو داده و به حکم فرد دیگر توجهی نمی‌شود.» گفتم: هر دو نفر از نظر اصحاب ما عادل و مورد رضایت هستند و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد؟ فرمود: «به آن روایتی که از ما درباره آنچه داوری کرده‌اند توجه می‌شود که آیا مورد اتفاق اصحاب شماست؛ پس آن روایت از حکم ما برگرفته می‌شود، و آن روایت شاذی که از نظر اصحاب شما مشهور نیست ترک گفته می‌شود؛ زیرا در آنچه درباره‌اش اتفاق نظر وجود دارد تردیدی نیست. امور فقط بر سه وجه هستند: امری که درست و حق بودنش روشن است که باید پیروی شود؛ امری که ناحق و نادرستی‌اش روشن است پس از آن اجتناب می‌شود؛ و [سوم] امر مشکلی که به خدا و فرستاده‌اش واگذار می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: حلالی است روشن، و حرامی است روشن، و در بین این دو شبهاتی هست؛ هرکه شبهات را ترک کند از محرمات نجات

یافته، و هرکه شبهات را برگیرد مرتکب حرام شده و از جایی که خودش ندانسته هلاک گردیده است.» گفتیم: اگر هر دو روایت از شما مشهور، و هر دو را رجال موثق از قول شما نقل کرده باشند چه؟ فرمود: «توجه می شود به اینکه حکم کدامیک با حکم قرآن و سنت موافق، و با عامه [اهل سنت] مخالف است؛ پس به آن عمل می شود، و آن که حکمش برخلاف قرآن و سنت و موافق با عامه است ترک می شود.» گفتیم: فدایتان شوم، اگر دو فقیه حکم، حکم خود را موافق کتاب و سنت تشخیص دهند ولی یکی از دو خبر موافق عامه، و دیگری مخالف عامه باشد به کدام عمل شود؟ فرمود: «آن که مخالف عامه است، رشد و هدایت در همان است.» عرض کردم: فدایتان شوم، اگر هر دو خبر موافق عامه باشند چه؟ فرمود: «توجه می شود به اینکه کدامیک بیشتر مورد میل و رضایت حُکام و قُضات است، که ترک گفته می شود و به دیگری عمل می شود.» گفتیم: اگر هر دو از این نظر برابر و مورد میل حُکام باشند چطور؟ فرمود: «اگر چنین باشد باید صبر کنی تا امام را ملاقات کنی؛ زیرا توقف در شبهات بهتر از افتادن در مهلکه هاست.»^۱

۱. امام (علیه السلام) فرموده است: «به کسی از شما که حدیث ما را روایت و در حلال و حرام ما نگاه می کند و احکام ما را می شناسد نگاه کند؛ پس باید به حکم او راضی باشند.» این قسمت از فرمایش امام (علیه السلام) به وجوب ارجاع دآوری به راویان حدیث اهل بیت (علیهم السلام) تصریح می کند نه به اصحاب رأی و اجتهاد.

اما از اینکه امام (علیه السلام) می فرماید «و در حلال و حرام ما نگاه می کند» جواز اجتهاد و رأی دانسته نمی شود، بلکه به این معناست: کسی که در حلال و حرام ما دقت و تأمل کرده است؛ و دلیل بر آن این فرمایش امام (علیه السلام) است: «و احکام ما را می شناسد.» یعنی کسی که حدیث ما را روایت کرده، و برای فهم حلال و حرام هایی که در احادیث ما آمده دقت کرده، و به شناخت احکام اهل بیت (علیهم السلام) رسیده باشد. بقیه

قرائن بعدی نیز به این نکته دلالت و آن را تأیید می‌کنند، و جواز تکیه بر دلیل عقلی برای استنباط احکام شرعی را نفی می‌کنند.

۲. می‌فرماید: «اگر او به حکم ما حکم کند و از او نپذیرد جز این نیست که حکم خدا را

نپذیرفته و ما را رد کرده است و کسی که ما را نپذیرد خدا را نپذیرفته است.» عبارت

«اگر او به حکم ما حکم کند» به وضوح و آشکارا دلالت می‌کند بر اینکه حکمی که

رد کردنش حرام است حکمی است که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده باشد؛ همچنین

این عبارت دلیلی است برای حرمت اجتهاد و نظر دادن طبق رأی و قیاس؛ زیرا حکم

اجتهادی ممکن است مطابق با حکم واقعی باشد یا ممکن است نباشد، و با وجود

احتمال دوم، چگونه ممکن است ائمه علیهم‌السلام از آن به‌عنوان «حکم ما» تعبیر کرده باشند

در حالی که مخالف حکم واقعی بوده است؟! و در نتیجه مقصود از عبارت «اگر او به

حکم ما حکم کند» یعنی اگر مطابق با آنچه در حدیث ما آمده است حکم کند و نه بر

اساس نتیجه‌ای که اجتهاد ظنی حاصل می‌کند.

اما کسی که می‌گوید برخی روایات اهل بیت علیهم‌السلام یقین را نمی‌رسانند بلکه فقط ظن و

گمان را می‌رسانند مثل اخبار آحاد می‌گوییم: ظنی که از روایات اهل بیت علیهم‌السلام نتیجه

گرفته می‌شود دست‌کم ظنی مستند بر روایت است و برایش اجازه داده شده است؛

اما ظن اجتهادی فقط نتیجه‌ای از رأی است و از آن نهی شده است؛ پس کدام‌یک

شایسته‌تر است پیروی شود؟!!

۳. اینکه پرسشگر از امام علیه‌السلام پرسیده است «و هر دوی آنها در حدیث شما اختلاف داشته

باشند» دلالت می‌کند بر اینکه اگر اختلاف حاصل شده درباره خود روایت یا تطبیق

آن بوده باشد، نه در اجتهاد و نظر دادن هنگام فقدان دلیل شرعی.

۴. امام علیه‌السلام فرموده است: «حکم همان است که عادل‌ترین، فقیه‌ترین، راست‌گوترین در

حدیث و باتقواترین آن دو داده است.» این فرمایش نیز بر محور متن شرعی (روایت)

دلالت می کند نه اظهار نظر و اجتهاد؛ به دلیل اینکه فرموده است «راست‌گوترین در حدیث» و فرموده است عالم‌ترین آنان در استدلال و استنباط ظنی مستند بر عقل.

۵. این فرمایش امام (علیه السلام): «به آن روایتی که از ما درباره آنچه داوری کرده‌اند توجه می‌شود که آیا مورد اتفاق اصحاب شماسست؛ پس آن روایت از حکم ما برگرفته می‌شود، و آن روایت شاذی که از نظر اصحاب شما مشهور نیست ترک گفته می‌شود.» امام (علیه السلام) در اینجا راه برون‌رفت را در صورتی که داوران عادل در نقل حدیث دچار اختلاف شوند بیان می‌فرماید؛ به این معنا که حکم کسی که در روایاتشان (علیه السلام) بر آن اجماع شده است پذیرفته می‌شود، و فرموده آنچه اهل اجتهاد با استناد بر اجتهاد ظنی مستند بر ادله عقلی بر آن اجماع دارند پذیرفته می‌شود، و این نکته از ظاهر کلام حضرت (علیه السلام) مشخص است: «به آن روایتی که از ما درباره آنچه داوری کرده‌اند توجه می‌شود.» و نیز فرموده است: «پس آن روایت از حکم ما برگرفته می‌شود، و آن روایت شاذ ... ترک گفته می‌شود.» یعنی از احادیث ما.

۶. امام (علیه السلام) فرموده است: «امور فقط بر سه وجه هستند: امری که درست و حق بودنش روشن است که باید پیروی شود؛ امری که ناحق و نادرستی‌اش روشن است پس از آن اجتناب می‌شود؛ و [سوم] امر مشکلی که به خدا و فرستاده‌اش واگذار می‌شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: حلالی است روشن، و حرامی است روشن، و در بین این دو شبهه‌ای هست؛ هرکه شبهات را ترک کند از محرمات نجات یافته، و هرکه شبهات را برگیرد مرتکب حرام شده و از جایی که خودش ندانسته هلاک گردیده است.» و این یعنی یا درباره امور، متن شرعی شامل وجوب یا حرمت یا استحباب روایت شده است که در این صورت پیروی می‌شوند، یا درباره‌شان متنی برای حرمت وارد شده است که در این صورت از آن اجتناب می‌شود، یا امری متشابه هستند یعنی هیچ متن شرعی درباره‌شان پیدا نمی‌شود که در این صورت به دلیل نجات یافتن از هلاکت- احتیاط در ترک آن یا توقف در برابرش است، و قیاس و استدلال و اجتهاد عقلی درباره‌شان جایز نیست.

۷. اینکه پرسشگر از امام علیه السلام پرسیده است: «اگر هر دو روایت از شما مشهور، و هر دو را رجال موثق از قول شما نقل کرده باشند چه؟» این عبارت نیز دلالت می‌کند به اینکه بحث بر محور حدیث جریان دارد نه رأی و نظر و اجتهاد.

۸. پاسخ امام علیه السلام به سؤال قبلی: «فرمود: توجه می‌شود به اینکه حکم کدام‌یک با حکم قرآن و سنت موافق، و با عامه [اهل سنت] مخالف است؛ پس به آن عمل می‌شود، و آن که حکمش برخلاف قرآن و سنت و موافق با عامه است ترک می‌شود.» و این یعنی اگر هر دو حدیث مشهور باشند و هر دو را اشخاص عادل روایت کرده باشند در این صورت به قرآن عرضه می‌شوند؛ پس آن روایتی که موافق قرآن و سنت نبوی باشد و با حکم اهل سنت مخالف باشد برگرفته می‌شود؛ به این دلیل که رشد و هدایت در جهت مخالف اهل سنت قرار دارد؛ زیرا آنها طبق ادله عقلی فتوا داده و اهل بیت علیهم السلام را ترک کرده‌اند، پس خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند؛ و آنچه با قرآن و سنت نبوی مخالف، و با حکم اهل سنت موافق باشد برگرفته نمی‌شود؛ و هیچ اشاره‌ای به جواز به کار گرفتن اجتهاد ظنی برای استنباط مسائل شرعی دیده نمی‌شود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُوكَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾^۱ (و اگر از بیشتر کسانی که در زمین هستند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند، و جز حدس و تخمین نمی‌زنند).

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۲ (و آنان را به این [کار] معرفتی نیست. آنان جز از گمان پیروی نمی‌کنند؛ و به‌راستی ظن و گمان

۱. انعام: ۱۱۶.

۲. نجم: ۲۸.

۶۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

به هیچ وجه از حقیقت بی نیاز نمی کند).

﴿هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تُخْرِصُونَ﴾ (آیا

نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید. شما جز از گمان پیروی نمی کنید، و جز دروغ نمی گوید).

اما اجتهاد و حکم با استفاده از ادله عقلی، هیچ ارتباطی به این روایت ندارد و به طور کامل از آن به دور است و با این روایت نمی توان برای آن استدلال آورد.

روایات صحیح السند برای «عدم جواز فتوا براساس رأی و قیاس و اجتهاد، و توقف و احتیاط در رویارویی با هر شبهه» بسیار هستند تا اینکه در نهایت حکم آن از اهل بیت (علیهم السلام) دانسته شود. برخی از روایاتی که بر این نکته دلالت می کنند تقدیم حضور می شود و به سبب اندک بودن مجال، از ذکر همه شان معذوریم:

از عبد الرحمان بن حجاج نقل شده است، گفت: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «تورا از دو خصلت برحذر می دارم که هلاک شدگان در آنها هلاک شدند: برحذر باش از اینکه به مردم براساس نظر خودت فتوا دهی، یا آنچه را نمی دانی باور داشته باشی.»^۲

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: به اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چیزهایی به ما عرضه می شود که نه در قرآن و نه در سنت آنها را نمی شناسیم. پس آیا درباره شان نظر بدهیم؟ فرمودند: «نه، زیرا در این صورت اگر درست بگویی پاداش داده نمی شوی، و اگر اشتباه کنی به خداوند عزوجل افترا بسته ای.»^۳

از یونس بن عبد الرحمان نقل شده است، گفت: به ابوالحسن اول (علیه السلام) عرض کردم:

۱. انعام: ۱۴۸.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۶۰.

۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۷.

چگونه خداوند یکتاست؟ فرمود: «ای یونس، از بدعت‌گذاران نباش. هرکس طبق رأی خودش نظری بدهد هلاک می‌شود، و هرکس اهل بیت پیامبرش ﷺ را ترک کند گمراه می‌شود، و هرکس کتاب خدا و سخن پیامبرش را ترک کند کافر می‌شود.»^۱

از محمد بن حکیم نقل شده است، گفت: به ابوالحسن موسی علیه السلام عرض کردم: ... گاهی چیزی به ما می‌رسد که از شما یا پدرانتان درباره‌اش خبری نیامده است؛ پس ما به بهترین چیزی که نزدمان حاضر است و موافق‌ترین چیزی که از شما برایمان آمده است نگاه می‌کنیم و آن را برمی‌گزینیم. آیا این کار را انجام دهیم؟ فرمود: «هیئات، هیئات؛ به خدا قسم آنان که هلاک شدند در همین راه هلاک شدند، ای پسر حکیم.» سپس فرمود: «خدا لعنت کند ابوحنیفه را که می‌گفت: علی گفته است، و من می‌گویم.»^۲

ابوجعفر علیه السلام فرموده است: «هرکس طبق نظر خودش به مردم فتوا دهد چیزی را که نمی‌داند به خدا نسبت داده، و کسی که چیزی را که نمی‌داند به خدا نسبت دهد با خدا به ضدیت برخاسته است؛ زیرا ندانسته حلال و حرام کرده است.»^۳

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حلال و حرام سؤال کردم. حضرت علیه السلام فرمود: «حلال محمد تا روز قیامت حلال است، و حرامش تا روز قیامت حرام است؛ چیزی غیر از آن نمی‌شود و چیزی غیر از آن نمی‌آید...»^۴

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «ای جماعت شیعیان ما و کسانی که دوستی ما را ادعا می‌کنید، از اصحاب رأی دوری کنید؛ زیرا آنها دشمنان سنت‌ها هستند. احادیث از آنها رها شده‌اند پس نمی‌توانند حفظشان کنند، و سنت بر آنها سنگین آمده پس نمی‌توانند

۱. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۷.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۷.

۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۹.

۴. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۹.

۷۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب‌کننده فرستاده امام

درکشان کنند. پس بندگان خدا را به بردگی گرفتند، و اموالشان را به دولتمندی تبدیل کردند. پس گردن‌ها برای آنها خضوع کرد، و مردم همچون سگانی به اطاعت از آنها درآمدند، و حق را از اهلش ربودند، و خود را به جای ائمه صادق جلوه‌گر ساختند درحالی‌که از کفار لعنت‌شده هستند. پس از آنچه عمل نمی‌کنند پرسیده شدند، و از اعتراف به اینکه نمی‌دانند امتناع کردند. پس با نظریات خود به دین پرداختند، و خود گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند.»^۱

عمر بن قیس، از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است، گفت: از ایشان (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «همانا خداوند تبارک‌وتعالی هیچ چیزی را که امت به آن احتیاج دارد رها نکرده مگر اینکه آن را در کتابش نازل، و برای رسولش (صلی الله علیه و آله) بیان فرموده است؛ و برای هرچیز حدی قرار داد و برای آن راهنمایی قرار داد که به آن راهنمایی می‌کند، و برای هرکسی که از آن حد تجاوز کند حدی معین کرده است.»^۲

احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذنیه، از ابان بن ابی‌عیاش، از سلیم بن قیس هلالی نقل کرده است، گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «از سه [نفر] بر دینتان برحذر باشید: کسی که قرآن را می‌خواند تا آنجا که بهجت و سرور آن را بر او می‌بینی، ولی او بر همسایه‌اش شمشیر برکشیده و وی را به شرک متهم می‌کند.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، کدامیک از این دو به شرک سزاوارترند؟ فرمود: «متهم‌کننده؛ و کسی که دروغ‌ها، خوار و حقیرش کرده است. هرگاه اتفاق دروغینی بیفتد او با طولانی‌تر از آن طولانی‌اش می‌کند؛ و مردی که خداوند به او تسلطی داده، و می‌پندارد اطاعت از او همان اطاعت از خداوند است، و نافرمانی از او نافرمانی خداست؛ درحالی‌که دروغ می‌گوید؛ چراکه هیچ اطاعتی برای مخلوق، در

۱. مستدرک الوسائل، میرزای نوری: ج ۷۱ ص ۳۰۹.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۸۰.

اول: اصل اجتهاد و تقلید ۷۱

سرپیچی از خالق نیست. شایسته نیست دوستی مخلوق برای سرپیچی از خداوند باشد. پس اطاعتی در سرپیچی و معصیت او نیست، و کسی که از خداوند سرپیچی کرده، صاحب هیچ اطاعتی نیست؛ بلکه اطاعت فقط از آن خداوند و فرستاده اش ﷺ و والیان امر است؛ فقط به این دلیل خداوند به اطاعت از رسول ﷺ فرمان داده است که او معصومی پاک است و به معصیت فرمان نمی‌دهد؛ و به اطاعت از اولوالامر دستور داده است فقط به این دلیل که آنان معصومانی پاک هستند و به نافرمانی او دستور نمی‌دهند.»^۱

از ابوحمزه ثمالی نقل شده است، گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «بپرهیز از ریاست و بپرهیز از اینکه در پشت بزرگان گام برداری.» عرض کردم: فدایتان شوم، ریاست را دانستم، اما در خصوص اینکه پشت بزرگان گام بردارم، دوسوم آنچه را در اختیار دارم از به دنبال بزرگان رفتن نصیبم شده است. فرمود: «نه به آن صورتی که تو فهمیدی؛ از اینکه مردی را بدون دلیل به پیشوایی منصوب، و هر چه را بگویند تصدیق کنی.»^۲

* * *

سید محمود حسنی گفته است:

«و کسی که این اصل را انکار کند از دایره عقل و عقلا، و حتی از انسانیت خارج شده است. پس اگر فرد مذکور، اصل اجتهاد و تقلید را رد و باطل کند، او با این کار چیزی نقل کرده یا حکمی کرده که به واسطه آن از قواعد اسلامی و عقلی و عقلائی و فطری خارج شده است...»

بنده به این ادعای وی در قالب چهار نکته پاسخ می‌دهم:

۱. سید احمد الحسن تقلید را به طور کلی و جزئی باطل نکرده، بلکه فرموده است تقلید

۱. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۳۰.

۲. وسائل الشیعه (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۲۶.

در حال حاضر باطل است و مردم باید میان فتواهای سه تن از علما احتیاط کنند و این سه نفر عبارت‌اند از: سید خمینی و سید محمد باقر صدر و سید محمد محمد صادق صدر (خدا رحمتشان کند) در فتواهایی که براساس روایات اهل بیت (علیهم السلام) صادر کرده‌اند؛ و این به دلایل خاصی بوده که در عرصه عملی وجود داشته است، و شاید از میان این دلایل، تفرقه‌ای باشد که به دنبال تقلید حاصل شده و نیز به دلیل برخی امور منحرفی بوده که بر زبان مرجعیت جاری شده است، و این برای صاحب‌دلان و آزادگانی که تعصب را کنار گذاشته و امور را با میزان حق و عدل سنجیده‌اند پنهان نیست.

۲. سید حسنی گفته است:

«و کسی که این اصل را انکار کند از دایره عقل و عقلا، و حتی از انسانیت خارج

شده است.»

می‌گوییم: پیش‌تر گفتم این گفته سید حسنی مبنی بر اینکه اجتهاد و تقلید با دلیل شرعی و سیره متشرعه و عقلایی ثابت شده، با آنچه به‌طور صحیح از اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده و نیز با عملکرد علمایی که نزدیک به دوره معصومین بوده‌اند مخالف است، و برای شیعه تا قرن هفتم هجری شناخته شده نبود، و حتی در حال حاضر نیز شیعیان در این زمینه نظرات متفاوتی دارند؛ عده‌ای - که اصولیون هستند - آن را با دلیل عقلی ثابت کرده، و عده‌ای دیگر - که اخباریه هستند - به قرآن کریم و روایات صحیح اهل بیت (علیهم السلام) بسنده کرده‌اند.

از تمامی این بحث‌ها روشن می‌شود سخن سید محمود حسنی با قرآن کریم و سنت مطهر و سیره متشرعه و عقلایی مخالف است، و با دیدگاه علمای اعلام ما نیز (خداوند متعال آنهایی از آنان را که فوت شده‌اند رحمت کند، و آنهایی از آنان را که مجاهد ربانی هستند تأیید و تسدید نماید) مخالف است؛

ولی با وجود تمامی اینها ما از چهارچوب ادب خارج نمی‌شویم و مثل آنچه را سید

حسنى گفته است - كه هر كس منكر اجتهاد و تقلید شود از عقل و عقلا و حتى از انسانيت خارج شده است - نمى گوييم.

بيايد از كلام خداوند متعال پندى بگيريم: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُنْتَهِدِينَ﴾^۱ (با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت دعوت كن و با آنان به [شيوه‌اى] كه پسنديده‌تر است مجادله كن - به راستى پروردگار تو به [حال] كسى كه از راه او منحرف شده داناتر است، و او به [حال] راه‌يافتگان [نيز] داناتر است).

پس شايسته نيست شخصى كه مدعى رهبرى روحى امت و مدعى نيابت امام معصوم (عليه السلام) است اكثريت امت اسلامى را تكفير كند؛ بلكه برخى از آنها يعنى اخباريون - در مذهب تشيع دوازده امامى برادران ما هستند و فقط با او در موضوعى كه دليل شرعى برايش وجود ندارد و حتى - طبق آنچه برخى علمائى بزرگ شيعه مقرر داشته‌اند (خداوند رفتگانشان را بيامرزد و زندگانشان را محفوظ بدارد) - دليل شرعى برخلاف آن وجود دارد مخالفت کرده‌اند.

حتى سيد محمود حسنى با اين گفته‌اش به كفر و خارج بودن علمائى متقدم از عقل و حتى از انسانيت حكم کرده است، درحالى كه به تواتر و به اجماع امت ثابت شده است آنها علمائى محدث ثقه و پرهيزگار بوده‌اند و برخى از آنها به ديدار امام مهدي (عليه السلام) و برخى ديگر مثل شيخ مفيد (رحمته الله) به نامه‌نگارى با ايشان (عليه السلام) مشرف شده‌اند؛ همچنين از جمله اين علمائى مى‌توان از شيخ كلينى صاحب كتاب كافى، شيخ صدوق صاحب كتاب توحيد، حرّ عاملى صاحب كتاب وسائل الشيعه، و امين استرآبادى و شهرستانى نام برد؛ و اگر اين علمائى بزرگوار نبودند حديث صحيحى از اهل بيت (عليهم السلام) به ما نمى‌رسيد و كتاب‌هاى آنان از نظر

۷۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

علمایمان قابل اعتماد و حتی در سطح سنت صحیح موثق شمرده می شوند.

هیچ کدام از این افراد به اجتهادی که سید محمود حسنی از آن دم می زند نمی پرداختند؛ پس طبق گفته او آنها خارج از دین و عقل و انسانیت شمرده می شوند! و هرگز چنین نیست؛ و من بنده فقیر با خاکی که آنان (رضوان الله علیهم) قدومشان را بر آن نهاده اند تبرک می جویم.

۳. بسیاری از علوم، کهنه و به بوته فراموش سپرده شده اند، و برخی علوم نیز هستند که امت با آرا و عقل های ناقص خود آنها را بدعت نهاده اند، و برخی علوم نیز نزد امام مهدی (علیه السلام) ذخیره شده و محفوظ است و هیچ احدی از امت آنها را نمی داند. از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است: «حدیث ما سخت و پیچیده است؛ هیچ کس آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ای مقرب، یا پیامبری مرسل، یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است»^۲

همچنین در توصیف نهضت امام مهدی (علیه السلام) آمده است:

از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند به امری جدید فرامی خواند؛ همان طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین کرد؛ و به راستی اسلام غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده است غریبانه بازخواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان»^۳

از عبدالله بن عطاء مکی، از شیخی از فقها یعنی اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، گفت: از ایشان درباره سیره مهدی پرسیدم که چگونه است، فرمود: «او همان

۱. صعب مستصعب.

۲. بصائر الدرجات: ص ۴۲.

۳. غیبت نعمانی: ص ۳۳۶.

کاری را می‌کند ﷺ که رسول خدا انجام داد؛ یعنی همان طور که رسول خدا ﷺ قبل از خودش را ویران کرد او نیز قبل از خودش را ویران می‌کند، و اسلامی جدید از نو بنیان می‌نهد.^۱

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: «قائم با امری جدید و کتابی جدید و قضاوتی جدید قیام می‌کند که برای عرب سخت و گران است؛ پس جز شمشیر کاری نخواهد داشت و توبه کسی را نمی‌پذیرد و در اجرای امر خداوند از ملامت سرزنشگر هراس ندارد.»^۲

ابن ابی‌یعفور گفته است: به حضور اباعبدالله علیه السلام وارد شدم و یک نفر از اصحاب ایشان آنجا بود. به من فرمود: «ای ابن ابی‌یعفور آیا قرآن را خوانده‌ای؟» عرض کردم: بله، این قرائت را خواندم. فرمود: «از تو درباره آن پرسیدم نه چیزی غیر از آن.» عرض کردم: بله فدایتان شوم، چرا؟ فرمود: «زیرا موسی علیه السلام به صورتی با قوم خود سخن گفت که تحملش را نداشتند، پس در مصر علیه او خروج کردند و با او مبارزه کردند. او نیز با آنها مبارزه کرد و آنان را شکست داد. عیسی علیه السلام نیز با قومش به گونه‌ای صحبت کرد که آن را تحمل نمی‌کردند. پس در تکریت بر او خروج کردند و با او مبارزه کردند و او نیز با آنان مبارزه کرد و آنها را از پای درآورد؛ و این همان فرمایش خداوند عزوجل است: ﴿فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ (پس طایفه‌ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه‌ای کفر ورزیدند؛ و کسانی را که گرویده بودند علیه دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند). هنگامی که اولین قائم از ما اهل بیت قیام کند به گونه‌ای با شما سخن خواهد گفت که آن را تاب نمی‌آورید؛ پس در شنزار دسکره علیه او خروج خواهید کرد و با او خواهید جنگید؛ و او نیز با شما می‌جنگد و شما را

۱. غیبت نعمانی: ص ۳۱۸.

۲. بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۵۴.

می‌گشود، و این آخرین خروج خواهد بود.»^۱

از ابوجعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «به راستی سخن شما چنان است که دل‌های مردان از آن بیزار می‌شود. پس به آنها سخنی بگویید، و هرکس به آن اقرار کرد به او بیفزایید، و هرکس آن را انکار کرد رهایش کنید. گریزی نیست از اینکه فتنه و آزمایشی باشد که هر دوست صمیمی و محرم رازی در آن سقوط کند، تا آنجا که کسی که تار مویی را به دو نیم می‌کند نیز در آن سقوط می‌کند؛ تا اینکه جز ما و شیعیان ما باقی نماند.»^۲

این احادیث و احادیث بسیار دیگر همانند آنها به اینکه امام مهدی (علیه السلام) امری جدید و کتابی جدید و سنتی جدید می‌آورد دلالت می‌کنند، و آنچه به صورت یقینی از این احادیث دانسته می‌شود این است که امام مهدی (علیه السلام) اموری جدید و نامأنوس برای جامعه اسلامی خواهد آورد، و جامعه اسلامی با نپذیرفتن و بیزاری و حتی با لعن و برائت از آنها مواجه خواهند شد، همان‌طور که گفته شد چه بسا عجیب و نامأنوس بودن این امور برای مردم و پذیرفته نشدنشان به این دلیل باشد که بسیاری از احکام، کهنه و فراموش شده‌اند و برخی تحریف شده و برخی دیگر نزد امام مهدی (علیه السلام) محفوظ و نگاه داشته شده‌اند.

به همین دلیل شهید سید صدر (رحمته الله) در «تاریخ غیب صغرا» در بررسی تویق سمی گفته است:

«پس مدعی مشاهده، تنها در حالتی دروغ‌گوی افترازننده است که از طرف فرد منحرفی بوده باشد که امور باطلی را از سوی امام مهدی (علیه السلام) نقل کند؛ اما در حالات دیگر، این تویق شریف دلالتی بر بطلانش نخواهد داشت؛ خواه شخص طبق قواعد اسلامی مسائلی صحیح یا دست‌کم مسائلی با احتمال درست بودن نقل کند، یا به‌طور

۱. بحارالانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۵.

۲. غیبت نعمانی: ص ۲۱۰.

کلی هیچ چیزی نقل نکند.»^۱

پس سید صدر (قدس سره) به روشنی بیان می‌کند شخصی که امام مهدی علیه السلام را مشاهده کرده است حتی اگر اموری را که صحتشان یقینی نیست و حتی اگر صحتشان محتمل باشد نقل کند نمی‌توان تکذیبش کرد.

پس با توجه به اینکه امام مهدی علیه السلام کتابی جدید و سنتی جدید و اسلامی جدید می‌آورد، و با توجه به اینکه ما بر تمام شریعت احاطه کامل نداریم، پس ما نمی‌توانیم به امام مهدی علیه السلام یا کسی که ایشان علیه السلام ارسال می‌کند به‌صرف مخالفتش با ما در برخی از احکام اعتراض کنیم، مگر اینکه نفی حکمی را که ثبوتش ضروری است مثل امامت و معاد و نماز و ثواب ضروری دیگر از این دست بیاورد.

بنابراین مضمون سخن سید حسنی چنین می‌شود: امام مهدی علیه السلام یا کسی که امام مهدی علیه السلام می‌فرستد باید حتماً تابع نظرات سید حسنی باشد، در غیر این صورت او از اسلام و عقل و انسانیت خارج خواهد بود! و این، مادر فرزندمرده را به خنده می‌اندازد.

۴. سید محمود از یک امر بدیهی که حتی برای دوشیزگان پرده‌نشین هم مخفی نیست غفلت کرده است؛ اینکه هرگاه امام مهدی علیه السلام یا نماینده‌اش آشکار شود تصدی‌گری برای فتوا و مرجعیت بدون اجازه امام علیه السلام یا نماینده‌اش برای همه ممنوع خواهد شد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾^۲ (و هرکس خدا نوری برایش قرار نداده باشد هیچ نوری نخواهد داشت).

* * *

۱. غیبت صغرا: ص ۶۵۴.

۲. نور: ۴۰.

دوم: امکان جعل هویت

سید حسنی گفته است:

«تا وقتی ابزارهای خودآرایی وجود دارند و امکان ریاکاری و دروغ‌پردازی و فریب‌کاری فراهم است و تا زمانی که تأویل هست، هر شخصی می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد. پس برای هرکسی این امکان فراهم است که برخی ظواهر روایات را طوری جلوه دهد که در ظاهر بر او منطبق شوند؛ ولی این، دروغ‌پردازی و فریب‌کاری است. حتی اگر این امکان ثابت شود وجود و محقق شدن آن را فقط در این فرد و نه هیچ شخص دیگری که بتواند در حق او نیز ثابت شود- ثابت نمی‌کند. پس با این فرض احتمال‌های بسیار زیادی پیش می‌آیند. پس این مسئله شرعی بر چه کسی منطبق خواهد شد؟!»

در قالب چند نکته به گفته وی پاسخ می‌دهیم:

۱. چرا این همه تهمت و سوءظن درباره شخصی که سید محمود چیزی از حقیقتش نمی‌داند! آیا وی از غیب آگاه شده است؟! هر امر شبهه‌ناکی می‌تواند راست باشد یا دروغین باشد. چرا او فقط با احتمال دروغین بودن و برچسب زدن اتهامات زشت و ناروا به صاحب این امر با آن رویارو شده است؟

حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱ [آدمی] هیچ سخنی را به زبان نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد اوست).

پس اگر سید محمود حسنی از غیب مطلع شده و از وضعیت سید احمدالحسن از طریق امام مهدی (علیه السلام) یا راه‌های مشابه دیگر باخبر شده است، در این صورت ملامتی بر او نیست؛ اما اگر حقیقت برای سید حسنی آشکار نشده باشد و از ظاهر کلام او و احوالش و

اقتضایش چنین دانسته می‌شود. پس شامل این فرمایش حق تعالی می‌گردد: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِبُّوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی که پیش از آنان بودند [نیز] همین‌گونه تکذیب کردند، پس بنگر فرجام ستمگران چگونه بوده است).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿سَتَكْتَبُ شَهَادَتَهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾^۲ (گواهی آنان به‌زودی نوشته، و [از آن] پرسیده خواهند شد).

پس باید پاسخ به صاحب‌الامر (جانمان فدای مقدمش) واگذار شود.

۲. سید حسنی گفته است:

«تا وقتی ابزارهای خودآرایی وجود دارند و امکان ریاکاری و دروغ‌پردازی و فریب‌کاری فراهم است و تا زمانی که تأویل هست، هر شخصی می‌تواند چنین ادعایی داشته باشد. پس برای هرکسی این امکان فراهم است که برخی ظواهر روایات را طوری جلوه دهد که در ظاهر بر او منطبق شوند؛ ولی این، دروغ‌پردازی و فریب‌کاری است.»

می‌گویم:

وجود وسایل خودآرایی و امکان ریاکاری و دروغ‌پردازی و فریب‌کاری دلیلی برای تکذیب هر شخصی که ادعای مقام معینی می‌کند نیست، مگر اینکه کذبش با دلیل دیگری ثابت شود! و برشمردن آن به‌عنوان دلیلی برای تکذیب سید احمدالحسن کاری لغو و بیهوده و باعث خنده دیگران می‌شود؛ به‌ویژه اگر به آنچه صاحب استفتا درباره شخصیت سید احمدالحسن بیان کرده است توجه داشته باشیم: «با توجه به اینکه او

۱. یونس: ۳۹.

۲. زخرف: ۱۹.

۸۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

مدت هشت سال در حوزه طلبه بوده، و به راست‌گویی و امانت‌داری و بسیار بودن علوم شهره بوده است.»

این سخنی که سید محمود حسنی بیان کرده فقط به سید احمدالحسن باز نمی‌گردد، بلکه حتی به امام مهدی (علیه السلام) نیز باز می‌گردد!

روایاتی که صفات و نشانه‌های جسمانی امام را ذکر می‌کنند بسیارند؛ مثل وجود خال و دو شامه (خال مسطح)، و مهر نبوت در کتف راستش، و داشتن ابروان پر پشت، و ریش انبوه.

با این حساب محمود حسنی -با توجه به روشی که در پیش گرفته است- می‌تواند به امام مهدی (علیه السلام) بگوید این نشانه‌ها در غیر تو هم پیدا می‌شوند و ممکن است تو آنها را با عمل زیبایی بر خودت منطبق کرده باشی و تو امام مهدی نباشی!

و این باب خطرناک دیگری است که سید محمود حسنی برای خودش گشوده است؛ و بنده نمی‌دانم کسی که این سخنان را می‌خواند آیا می‌خندد یا می‌گرید؟!

۲. سید حسنی گفته است:

«حتی اگر این امکان ثابت شود وجود و محقق شدن آن را فقط در این فرد و نه هیچ شخص دیگری که بتواند در حق او نیز ثابت شود- ثابت نمی‌کند. پس با این فرض احتمال‌های بسیار زیادی پیش می‌آیند. پس این مسئله شرعی بر چه کسی منطبق خواهد شد؟!»

می‌گویم:

مضمون کلام سید حسنی این است که حتی اگر مجموعه‌ای از روایات باشند که بر شخص به خصوصی منطبق شوند باز هم نمی‌تواند با این روایات برای صدق و راستی کسی که ادعا می‌کند آن شخص است استدلال نمود؛ زیرا ممکن است این روایات بر شخص دیگری هم قابل انطباق باشند.

به‌رغم اینکه این کلام اساساً مردود است و به پاسخ نیاز ندارد، اما برای روشن کردن ذهن‌ها و توضیح سستی این کلام، در قالب چند نکته به پاسخ به وی بسنده می‌کنم:

الف. سید محمود حسنی غافل شده یا خود را به غفلت می‌زند که سرور عالمیان محمد ﷺ در تورات و انجیل با اسم و صفاتش ذکر شده است، و بسیاری از یهودیان و نصارا به دلیل اینکه وی را در کتاب‌های خود مکتوب دیده بودند به ایشان ایمان آوردند. حال طبق گفته سید حسنی، این یهودیان و نصارا می‌توانستند به رسول خدا محمد ﷺ بگویند: درست است که اسم و خصوصیات تو در تورات و انجیل یاد شده است اما چه کسی گفته دقیقاً تو مقصود از آنها هستی؟! شاید این خصوصیات بر شخص دیگری غیر از تو که اکنون موجود باشد یا در آینده می‌آید نیز قابل انطباق باشد؟

و اگر ما گفته سید محمود حسنی را در پیش بگیریم کسی که در این جایگاه حجت علیه اوست رسول خدا محمد ﷺ خواهد بود!

همچنین بسیاری از ائمه با اسم و صفاتشان در تورات و انجیل و در کلام رسول خدا محمد ﷺ ذکر شده‌اند و طبق آن اوصاف ذکر شده، ایشان ﷺ شناسایی شده‌اند؛ مثل امام علی ﷺ که بسیاری از یهودیان و نصارا به وی ایمان آوردند چون اسم و خصوصیاتش را در کتاب‌های خود یافته و توانسته بودند وی را از مدعیان دروغین خلافت مثل اولی و دومی- باز شناسند.

پس طبق گفته سید محمود حسنی این عده نیز حق داشتند علیه امام علی ﷺ همان راه استدلال او را در پیش بگیرند...؟!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآرَزَهُ فَاسْتَعْلَطَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُجِيبُ الزَّرْعَ لِيُغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً

۸۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

وَأَجْرًا عَظِيمًا^۱ (محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با یکدیگر مهربان‌اند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی [که] فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل. چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است).

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ (همان‌ها که از این فرستاده، این نبی امی که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند بازمی‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند، و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری‌اش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگاران‌اند).

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ

۱. فتح: ۲۹.

۲. اعراف: ۱۵۷.

مُيَبِّنٌ ﴿۱﴾ (و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت ای فرزندان اسرائیل من فرستاده خدا به سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم، و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارت‌گرم. پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد گفتند این سحری آشکار است).

ب. سخنان سید محمود حسنی، عدم کارایی و بهره‌وری از کلام اهل بیت علیهم‌السلام را لازم می‌گرداند، و اینکه نمی‌توان با اوصافی که در روایاتشان ذکر کرده‌اند استدلال نمود.

این در واقع طعنه زدن به شخصیت اهل بیت علیهم‌السلام است و لغو و بیهوده شمردن و خالی از حکمت بودن کلام ایشان را به دنبال دارد؛ و هرگز چنین نیست ... چه معنایی دارد اهل بیت علیهم‌السلام اوصاف و نشانه‌هایی برای متمایز کردن یک شخص به خصوص که در آینده می‌آید ذکر کنند و سپس شخصی مثل سید حسنی از راه برسد و بگوید این نشانه‌ها چیزی به ما نمی‌دهند؛ و چیزی که بهره‌ای نداشته باشد اضافه است؛ درحالی که از ساحت ائمه علیهم‌السلام چنین نسبت‌هایی به دور است؛ چراکه ایشان علیهم‌السلام حکیم و دانشمند و بلیغ و صالح‌اند و کلامشان حق، و قولشان فصل و عدالت است.

در یک سو کلام ائمه علیهم‌السلام حکمت است و لازم می‌شود ما به اوصافی که در روایاتشان برای متمایز ساختن شخصیتی به خصوص از دیگران آمده است تمسک جوئیم، و در سوی دیگر اگر گفتارشان که برای مشخص کردن شخصیتی به خصوص ذکر کرده‌اند برای شناخت آن شخصیت صلاحیت نداشته باشد، در این صورت کلام آنان علیهم‌السلام بی‌فایده خواهد شد و مقصود را برآورده نمی‌کند؛ و هرگز چنین نیست.

حال به نظر شما سید حسنی کدام طرف را انتخاب می‌کند؟! به‌راستی که این ابلاغی است برای کسی که گوشی برای شنیدن دارد، درحالی که او شاهد است.

اگر گفته شود: رسول خدا محمد (ص) و ائمه اطهار (علیهم السلام) علاوه بر ذکر شدن و تصریح شدن به آنان از قبل، با امور بسیاری نیز تأیید می شدند که دلالت می کرد به اینکه آنها مقصود و مدنظر از آن اخبار بوده اند، در این صورت می گویم: سید احمد الحسن نیز فقط به ذکر اسم و محل سکونت و برخی صفاتش در روایات بسنده نکرده است. بلکه با «اعجاز علمی» که تمامی علما را با آن به تحدی فراخوانده، و با اخبار غیبی که خبر داده و برای برخی از مؤمنان محقق شده است، و نیز با هزاران رؤیای صادقه با حضور ائمه معصوم که دلالت داشته اند به اینکه سید احمد الحسن فرستاده ای از سوی امام مهدی (علیه السلام) است تأیید و یاری شده است؛ همچنین با سیره مستقیم موافق با قرآن و سنت مطهر و برخلاف کسانی که قرآن را پشت سر خود افکندند و به قوانین وضعی (حکومت طاغوت) اقرار کردند تأیید شده است.

حق تعالی می فرماید: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (بگو پس اگر راست می گوئید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا پیروی اش کنم).

ج. هیچ کسی مدعی شخصیت سید احمد الحسن نشده است. ایشان تنها کسی است که با دلیل واضح علمی اعلام کرده فرستاده ای از طرف امام مهدی (علیه السلام) است و با شواهد متعدد از سوی غیب تأیید شده است.

د. به سید محمود حسنی می گویم: بهتر است به جای گذراندن وقت در عالم فرضیات و احتمالات، در دنیای واقعی زندگی کنی؛ زیرا اگر به همین مسیر ادامه دهی در نهایت به تکذیب امام مهدی (علیه السلام) خواهی رسید؛ چراکه ممکن است به امام بگویی چه کسی گفته است تو «حجت بن حسن» هستی؟! و چه کسی گفته است روایات فقط بر تو منطبق

می‌شوند؟! شاید امام مهدی علیه السلام بعد از تو بیاید و سخنانی از این دست.

بنابراین بر تو و دیگران واجب است به این مرد نگاه کنید و حجتش را بشنوید و اوضاعش را بررسی کنید، درحالی که او شما را در تفسیر قرآن - این معجزه جاودان رسول خدا صلی الله علیه و آله به چالش کشیده است؛ و این بهتر از زندگی در دنیای خیالات و فرضیات است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يَبْتَئِكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾^۱ (و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: آیا شما را به مردی دلالت کنیم که به شما خبر می‌دهد چون به‌طور کامل متلاشی شدید [باز] قطعاً در آفرینشی جدید خواهید بود * آیا [این مرد] به خدا دروغی بسته، یا جنونی در اوست؟! [نه] بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دور و درازند).

سوم: شواهد تاریخی برای جعل هویت

سید حسنی گفته است:

«به شما و خود و دیگران یادآوری می‌کنم واقعیت خارجی عینی آنچه را در بند دوم بیان کردیم به اثبات می‌رساند. حاکمان طاغوتی بنی‌عباس برای خود و خانواده‌شان (فرزندانشان) اسم‌ها و کنیه‌ها و القابی در نظر می‌گرفتند که در روایات مقدس درباره امام قائم آل محمد وارد شده است، درود و سلام خداوند بر او و پدران‌ش. پس می‌شنویم و می‌خوانیم: «سفاح و منصور و هادی و مهدی و امین و مأمون و... محمد و عبدالله و...». درحالی که تمامی اینها در خصوص معصوم علیه السلام روایت شده‌اند، و هدف از این

رفتار بنی عباس، فریب دادن مردم و دادن مشروعیت به حکومت خودشان بوده است، و همه حاکمان آنان خود را منجی و اصلاحگر و مهدی موعود معرفی می کرده اند، و فراموش نمی کنیم آنان شعار «یا لثارات الحسین: خون خواهی حسین» را برافراشتند، و درباره پرچم های سیاهی که از مشرق می آیند سخن گفتند و آن را بر ابومسلم خراسانی و پیروانش منطبق کردند. حال آیا ما به خودمان یا دیگران اجازه توجیه می دهیم تا بنی عباس و ادعاهای و پیروانشان را تصدیق کنیم؟!»

پاسخ به وی:

۱. حاکمان بنی عباس آن هنگام که القاب و کنیه ها را به خودشان نسبت می دادند با این کار با روش اهل بیت (علیهم السلام) مخالفت کردند و باطل بودن امرشان واضح بود؛ زیرا روایاتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) موجود است که تصریح می کنند ائمه (علیهم السلام) از نسل حسین (علیه السلام) هستند، و هیچ کدام از شیعیان دوستدار ائمه (علیهم السلام) از بنی عباس پیروی نکردند، و حتی خود بنی عباس نیز آن را قبول نداشت؛ بلکه این کار را فقط برای ریاست طلبی و دور کردن حق اهل بیت (علیهم السلام) از روی حسادت و دشمنی انجام می دادند، و این نکته ای است که برای خواننده منصف صاحب دل - اگر تعصبات کورکورانه را کنار بگذارد - مخفی نیست.

سخنان سید حسنی در نکته دوم و سوم ربطی به موضوع ندارد، و کسی که بهره ای از علم دارد شایسته نیست با آن استدلال کند. مناصب الهی همه با دروغ گویی و فریب کاری توسط عده ای ادعا شده اند، اما آیا این بر باطل بودن هرکسی که منصب الهی را ادعا کند دلالت می کند؟!!

مسئله کذب و سجاج با دروغ پردازی و بهتان، منصب نبوت را ادعا کردند، اما این دلیلی برای باطل بودن دعوت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نبود.

مقام امامت توسط سه شخص ادعا شد ولی این به عدم حقانیت امام علی (علیه السلام) برای خلافت بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دلالت نمی کند.

منصب ائمه از فرزندان حسین (علیه السلام) توسط دیگران ادعا شد و این نیز به باطل بودن

امامت ائمه مطهر علیهم السلام دلالت نکرد.

درباره جایگاه امام مهدی علیه السلام نیز بنی عباس و دیگران سعی کردند این منصب را از آن خود کنند، اما باطل بودن ادعایشان همچون خورشید میان روز آشکار شد، و این به باطل بودن امامت حجت بن حسن (جانم به فدایش) دلالت نکرد.

و مقام سفارت امام مهدی علیه السلام نیز توسط برخی مدعیان دروغین ادعا شد، اما این نیز به باطل بودن سفارت صحیح سفیران چهارگانه دلالت نکرد.

پس این سنتی الهی در هر زمان و در هر مکان بوده است؛ اینکه هرگاه حق محض وجود داشته باشد باطل محضی نیز در مقابلش موجود می شود؛ و براساس سخن سید محمود حسنی وجود باطل به باطل بودن حق دلالت می کند! و این از جمله سخنان خنده دار گریه آور است، و شایسته نیست از طرف سید حسنی صادر شود، به ویژه اینکه او مدعی علمیت در تمام ابعاد فقه و اصول است. آیا این نتیجه علمیت اوست؟!

و بعد از این می گویم: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۲. سید حسنی گفته است:

«و فراموش نمی کنیم آنان شعار «یا لثارات الحسین: خون خواهی حسین» را برافراشتند، و درباره پرچم های سیاهی که از مشرق می آیند سخن گفتند و آن را بر ابومسلم خراسانی و پیروانش منطبق کردند. حال آیا ما به خودمان یا دیگران اجازه توجیه می دهیم تا بنی عباس و ادعاها و پیروانشان را تصدیق کنیم؟!»

پاسخ به وی:

أ. گفته های سید محمود در «بندهای دوم و سوم» به دنیای واقعی خارجی هیچ ارتباطی ندارد و از دنیای خیالی توهمی سرچشمه گرفته است؛ و «فرض» روی چیزی پایدار نمی شود و به چیزی نمی رسد. به قول معروف: فرض محال، محال

نیست! دنیای خیال و فرضیات، گستره بسیار وسیعی دارد، اما روی سخن ما درباره واقعیت خارجی است، و «محال» راهی به واقعیت ندارد.

ب. آن هنگام که بنی عباس شعار «یا لثارات الحسین: خون خواهی حسین» و «الرضا من آل محمد: رضایت آل محمد» را برافراشتند در ابتدا مدعی امامت و خلافت نشدند، و وقتی چنین ادعایی را مطرح کردند باطل بودن امرشان بدیهی بود، و این به شرح و بسط چندانی نیاز ندارد؛ اما با وجود تمامی اینها چنین رخدادی دلالت نمی‌کند به اینکه هرکسی که شعار «یا لثارات الحسین» را برافراشته، مثل عباسیان باطل بوده است.

و اگر تو ای سید محمود چنین می‌گویی در این صورت -طبق فرض گفته خودت- تو نیز مشمول تکذیب خواهی شد؛ زیرا خود تو نیز اکنون شعار «یا لثارات الحسین» و «یا قائم آل محمد» و ... را سر داده‌ای ... و گفته تو زمینه‌سازان برای امام مهدی (علیه السلام) را نیز شامل می‌شود؛ زیرا آنان نیز شعار «یا لثارات الحسین» را سر می‌دهند، و در حقیقت سخن‌پردازی درباره این موضوع توضیح واضح است، اما چاره چیست: ﴿أَنْزَلْكُمْ مَكُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ﴾ (آیا ما [باید] شما را درحالی که به آن اکراه دارید به آن وادار کنیم).

ج. مضمون سخن سید حسنی این است که از آنجا که بنی‌عباس حدیث پرچم‌های سیاه را بر ابومسلم خراسانی منطبق کرده‌اند، پس ما دیگر نمی‌توانیم و مجاز نیستیم از اصحاب پرچم‌های سیاه راستین که روایات به وجوب یاری‌شان -حتی اگر لازم باشد با خزیدن رو برف‌ها- فرمان داده‌اند پیروی کنیم، و به نظر می‌رسد سید محمود آماده تکذیب این جماعت صالحی است که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن است!

و این سخنی است که کسی نمی‌پذیرد مگر افرادی که همچون اهل شام باشند، آن هنگام که معاویه نماز جمعه را در روز چهارشنبه برایشان خواند و از او پذیرفتند و هیچ اعتراضی نکردند! و خداوند در خلقتش شئونی دارد.

د. برای کسی که گفته سید محمود را مطالعه کرده باشد مخفی نیست گفته‌های وی انشایی و خالی از هرگونه استدلالِ روایی واقع‌گرایانه است.

* * *

چهارم: فقه و فقیه جامع‌الشرایط

سید حسنی گفته است:

«عزیز من، اوامر و دستورات معصومین، متمرکز بر فقیه جامع‌الشرایط بوده، و این از نظر شرعی و عقلی ثابت شده است. پس کلام فقط به فقه، و قطعاً به اصول نیز اختصاص دارد؛ زیرا اصول در آغوش فقه پرورش می‌یابد؛ بلکه عناصر مشترک در فرایند استنباطی محسوب می‌شود که انجامش وظیفه فقیه است؛ و این یعنی اصول-نسبت به فقه همانند روح است، و فقه جلوه‌گر جسد آن است. پس اگر دلیل و اثر علمی او-که با آن برای علمای فقه استدلال کرده- درباره فقه و اصول است وی در ادعایش محق است و این مصداقیت ادعای او را ثابت می‌کند؛ البته اگر برای مکلف، برتری دلیل و اثر علمی او ثابت شود. بر شما-ای مکلف عاقل- پوشیده نیست کسی که ادعا می‌کند صاحب معجزات است از این توانایی برخوردار است که معجزه‌ای بیاورد تا با آن ثابت کند نسبت به فقه و اصول داناتر است. پس مطالبه این معجزه بر شما واجب است، و این قضیه باید به روشن‌ترین و کامل‌ترین شکل باشد. از او بخواه دلیل و اثر علمی خود را که درباره مبانی اصول و فقه بحث می‌کند و برتر و داناتر بودن خودش را ثابت می‌کند برایتان بیاورد، و اینکه این اثر علمی، از امام معصوم علیه السلام صادر شود؛ البته اگر این مدعی به راستی نماینده امام مهدی علیه السلام است. من نیز با شما هستم ای مکلف، و منتظر این معجزه‌ای هستم که بتواند آن را از سحر و جادو متمایز گرداند. وقتی پاسخ

این استفتا برایت آمد به سوی او برو و مدت زمان یک ماه یا دو ماه یا شش ماه یا آنچه برایت امکان دارد به او فرصت بده، تا درباره معجزه‌اش تحقیق کنی.»

پاسخ به وی:

۱. این گفته سید حسنی:

«عزیز من، اوامر و دستورات معصومین، تعیین کننده فقیه جامع الشرایط بوده، و این از نظر شرعی و عقلی ثابت شده است.»

می‌گوییم:

اگر مقصود سید محمود حسنی از «فقیه» چیزی است که ائمه (علیهم السلام) به آن اشاره کرده‌اند یعنی کسی که راوی احادیث آنان است و طبق قرآن و سنت فتوا می‌دهد. در این خصوص اختلافی نیست؛ اگرچه جای بحث دارد و فقط به فروع مربوط می‌شود نه عقاید؛ ولی اگر مقصود وی از «فقیه» مجتهد به معنای اصطلاحی فعلی‌اش باشد یعنی کسی که دلیل عقلی را از جمله ادله شرعی به حساب می‌آورد. در این صورت به تو ای سید محمود می‌گوییم: عزیز من، این موضوعی است که شیعه درباره‌اش اختلاف دارند و محل نزاع میان شیعیان است و این نزاع تاکنون رفع نشده است، و ده‌ها روایت در نهی از فتوا براساس رأی و عقل وارد شده است، و «علم اصول» در قرن هفتم هجری و بعد از غیبت کبرای امام مهدی (علیه السلام) پدیدار شده است، و هیچ‌کدام از علمای متقدم ما مثل شیخ کلینی و شیخ صدوق و محقق طوسی و شیخ مفید به آن عمل نمی‌کردند.

بیش از این پرداختن به این موضوع برای ما اهمیت ندارد؛ اما فقط خواستیم روشن کنیم آنچه سید محمود حسنی درباره «اصول عملی» گفته به صورت شرعی ثابت نشده و حتی شرع برخلاف آن است؛ و ما در اینجا تا همین حد بسنده می‌کنیم.

۲. این گفته محمود حسنی:

«پس کلام فقط به فقه، و قطعاً به اصول نیز اختصاص دارد؛ زیرا اصول در آغوش

فقه پرورش می‌یابد؛ بلکه عناصر مشترک در فرایند استنباطی محسوب می‌شود که انجامش وظیفه فقیه است ... البته اگر برای مکلف، برتری دلیل و اثر علمی او ثابت شود.»

پاسخ به وی:

این گفته سید حسنی «روی سخن فقط به فقه اختصاص دارد» تخصیص دادن بدون تخصیص‌دهنده است، و حتی «تخصیص‌دهنده» برخلاف آن است. قضیه‌ای که ما درصددش هستیم قضیه‌ای اعتقادی است، و تقلید در عقاید جایز نیست؛ اما عمل فقیه، فقط به فروع مثل نماز و روزه و زکات و ... اختصاص دارد. پس این همه خلط مبحث که باعث تشویش اذهان مردم و گمراه کردنشان از نصرت و یاری مولایشان امام حجت بن حسن (روح به فدایش) می‌شود برای چیست؟! اما به قول معروف «کسی که چیزی را دوست داشته باشد دیده‌هایش کور می‌شود.» شما در حُب خود به «اصول عملی» مبالغه کرده‌اید و این شما را از دیدن قرآن کریم - که همان‌طور که از رسول خدا ﷺ روایت شده ثقل اکبر و راه خروج از فتنه‌هاست - کور کرده است. سید احمد الحسن (علیه السلام) تفسیر قرآن کریم را برای شما آورده است درحالی که شما از او می‌خواهید اصول را برایتان بیاورد. گویی قرآن کتاب شما نیست ... و از اعجاز اصول دم زدید و اعجاز قرآن را - که معجزه جاودان رسول خدا ﷺ تا روز قیامت است - منکر شدید!

گفته سید محمود حسنی که معجزه امام مهدی (علیه السلام) با فقه و اصول است، خالی از هرگونه دلیل شرعی است؛ اما اینکه ما می‌گوییم اعجاز امام (علیه السلام) از قرآن کریم نشئت گرفته، برگرفته از روایات متعددی است؛ از جمله:

امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «... هنگامی که قائم ما قیام کند سخن می‌گوید و قرآن او

را تصدیق می کند.»^۱

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «قائم (علیه السلام) در جنگ خود با سختی‌هایی روبه‌رو می‌شود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم با آنها روبه‌رو نشده بود؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی به‌سوی مردم آمد که بت‌های سنگی و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند، ولی آنها علیه قائم (علیه السلام) قیام می‌کنند و قرآن را علیه او تأویل می‌کنند و بر اساس آن با او می‌جنگند.»^۲

از مفضل بن عمر روایت شده است، گفت: از اباعبدالله (امام صادق (علیه السلام)) شنیدم می‌فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد، که در یکی از آنها به‌سوی خانواده‌اش باز می‌گردد، و در دیگری گفته می‌شود هلاک شده است، در کدام طریق سیر می‌کند.» گفتیم: ما در آن هنگام چه کنیم؟ فرمود: «اگر مدعی ادعا کرد، از امور عظیمی از او سؤال کنید که فقط همانند او پاسخ می‌دهد.»^۳

از فضیل نقل شده است، گفت: از امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش خداوند عزوجل: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۴ (و هر قومی هدایتگری دارد) سؤال کردم. فرمود: «هر امام، هدایتگر به قرآنی است که در میان‌شان است.»^۵

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «به‌راستی خداوند تبارک و تعالی ما را پاک و معصوم گرداند، و ما را گواهان بر خلقش و حجت خود در زمینش گمارد، و ما را با قرآن، و قرآن را با ما همراه کرد؛ ما از آن جدا نمی‌شویم و او نیز از ما جدا نمی‌شود.»^۶

۱. تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۲۲.

۲. غیبت نعمانی: ص ۳۰۸.

۳. غیبت نعمانی: ص ۱۸۷؛ الزام الناصب: ج ۱ ص ۲۴۷؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۵۷.

۴. رعد: ۷.

۵. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۱۴.

۶. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۱۴.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «... اگر آیه درباره مردی نازل می‌شد و سپس آن مرد می‌مُرد، در این صورت آن آیه نیز می‌مرد و در نتیجه کتاب می‌مرد؛ اما کتاب [قرآن] زنده‌ای است که در میان باقی‌ماندگان جریان دارد همان‌طور که در میان گذشتگان جریان داشت.»^۱

از امیرالمؤمنین علیه السلام در خبری طولانی روایت شده است، فرمود: «... این قرآن است، از آن بخواهید حرف بزنند، ولی هرگز برای شما سخن نخواهد گفت؛ اما به شما خبر می‌دهم علم آنچه گذشته است و علم آنچه تا روز قیامت خواهد آمد، و حکم آنچه در میان شماست، و بیان آنچه درباره‌اش دچار اختلاف می‌شوید، همه در قرآن هست؛ و اگر از من درباره‌اش می‌پرسیدید قطعاً به شما می‌آموختم.»^۲

از اباعبدالله امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از جدش علیه السلام نقل شده است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما خطبه‌ای خواند و در آن فرمود: گواهی می‌دهیم معبودی جز خدایی نیست که یگانه است و شریکی ندارد، و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست؛ او را با کتابی فرستاد که تفصیلش داده و استوارش ساخته، و عزیزش داشته، و با علم خود آن را حفظ کرده، و با نور خود آن را استحکام بخشیده، و با قدرت خود تأییدش کرده است؛ و کسی را به پاسداری از آن گماشته که به دنبال هوا و هوس نمی‌رود و با آن به شهوتی متمایل نمی‌شود: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (هیچ باطلی از پیش‌رو و از پشت‌سرش به‌سویش نمی‌آید. نازل‌شده از سوی حکیمی ستوده است). گذر زمان کهنه‌اش نکند و عجایبش تمام نگردد. کسی که براساس آن صحبت کند راست گفته است، و کسی که به آن عمل کند پاداش گرفته است، و کسی که با آن به دشمنی برخیزد ناتوان شده است، و کسی که به‌وسیله‌اش پیکار کند پیروز شده

۱. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۱۵.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۸۲؛ تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۱۵.

۹۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

است، و کسی که آن را به پا دارد به راه مستقیم هدایت شده است. در آن خبر کسانی که قبل از شما بودند و حکم آنچه در میان شماست هست...»^۱

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) از پدرانش (علیهم السلام) روایت شده است، فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «... هنگامی که فتنه‌ها همچون پاره‌های شب شما را در بر گرفت بر شما باد مراجعه به قرآن؛ زیرا قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش پذیرفته می‌شود، و پنددهنده‌ای است که راست می‌گوید. هرکس قرآن را پیش روی خود قرار دهد او را به بهشت هدایت می‌کند، و هرکس آن را پشت سر خود بیندازد او را به جهنم می‌کشاند. قرآن رهنمایی است که به بهترین راه راهنمایی می‌کند، و کتابی است که در آن تفصیل است، و [قرآن] رساننده به مقصود است، و قرآن سخن نهایی است که در آن کژی نیست، و ظاهری دارد و باطنی؛ ظاهرش حکمت‌هاست، و باطنش علم است. ظاهرش گواراست و باطنش عمیق است. قرآن ستارگانی دارد و ستارگانش نیز ستارگانی دارند. عجایبش قابل شمارش نیست و غرایبش کهنه نشود. در قرآن چراغ‌های هدایت، و نورافشان حکمت، و راهنمایی برای معرفت است برای کسی که این صفات را بشناسد؛ پس باید هر کسی دیده‌اش را به گردش درآورد، و نگاه دقیقش را به نهایت صفت قرآن برساند، که در نتیجه از هلاکت نجات و از گرفتاری‌هایی می‌یابد؛ چرا که تفکر در قرآن موجب حیات دل فرد بیناست، همان‌گونه که شخص در تاریکی‌ها با استمداد از نور گام برمی‌دارد. پس بر شما باد التزام به رها شدن به نیکویی، و کمی انتظار کشیدن.»^۲

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می‌فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد، در امت تو فتنه‌ای خواهد بود. گفتم: راه خروج از آن چیست؟ گفت: کتاب خدا، که در آن بیان خیر قبل از شما و خبر بعد از شماست و

۱. تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۸؛ بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۸۹.

۲. کافی: ج ۲ ص ۵۹۹.

حکم آنچه در میان شماست. قرآن سخن نهایی است که در آن کژی نیست. هر ستمگری که به آن پشت کند و به غیر آن عمل کند خداوند او را در هم می‌شکند، و کسی که هدایت را در غیر آن بجوید خداوند گمراهش می‌کند. قرآن ریسمان استوار خداست، و ذکر حکیم است، و صراط مستقیم است. نه با هوا و هوس جعل می‌شود و نه با زبان تحریف می‌شود. با پاسخ‌گویی کهنه نمی‌شود، و عجایبش پایان نمی‌پذیرد، و دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند. قرآن همانی است که جنیان وقتی آن را شنیدند بی‌درنگ گفتند: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ (به راستی ما قرآن عجیبی شنیدیم که به سوی رشد و بالندگی هدایت می‌کند). کسی که براساس آن صحبت کند راست گفته است، و کسی که به آن عمل کند پاداش گرفته است، و کسی که به آن چنگ بزند به راهی راست هدایت شده است. قرآن همان کتاب عزیز است که: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (هیچ باطلی از پیش‌رو و از پشت سرش به سویش نمی‌آید. نازل شده از سوی حکیمی ستوده است).^۱

امام صادق علیه السلام فرموده است: «بر شما باد به قرآن؛ پس هرگاه آیه‌ای یافتید که گذشتگان شما به وسیله‌اش نجات یافته‌اند به آن عمل کنید، و هرگاه چیزی یافتید که آن کس که پیش از شما بود [به واسطه‌اش] هلاک شده است از آن دوری کنید.»^۲

امام صادق علیه السلام فرموده است: «نه به خدا سوگند امر و خلافت هرگز به آل ابوبکر و عمر بازمی‌گردد، و هرگز نه به بنی‌امیه بازمی‌گردد و نه به فرزندان طلحه و زبیر؛ و این به آن دلیل است که آنها قرآن را به کناری نهادند و سنت‌ها را باطل، و احکام (الهی) را تعطیل کردند، حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: قرآن هدایتی از گمراهی، و روشنایی از کوری، و رهایی از لغزش، و نوری در هر تاریکی، فروغی در بدعت‌ها، حفاظتی از

۱. بحارالانوار: ج ۲۴، ص ۸۹.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۵ ص ۱؛ تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۸.

۹۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب‌کننده فرستاده امام

هلاکت، رشد و هدایتی در گمراهی، بیانی از فتنه‌ها، و اعلامی از دنیا به آخرت است، و کمال دین شما در آن است، و هیچ‌کس از قرآن دور نمی‌شود مگر به سوی آتش.»^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه خود به معاویه (لعنه الله) فرموده است: «... به راستی سزاوارترین مردم به امر این امت در گذشته و حال کسی است که به رسول خدا نزدیک‌تر و به کتاب خدا داناتر باشد ... بدانید من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) و حفظ خون این امت دعوت می‌کنم؛ پس اگر پذیرفتید به رشد خود راه یافته‌اید و به بهره خود هدایت شده‌اید، و اگر روی‌گردانید جز به تفرقه و اختلاف این امت [منجر نخواهد شد]؛ پس جز دوری از خدا توشه‌ای نخواهید گرفت، و جز خشم پروردگار بر شما افزون نخواهد شد؛ والسلام.»^۲

از زکریا نقاض، از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «مردم بعد از وفات رسول خدا (ص) در دو جایگاه قرار گرفتند: کسانی که از هارون پیروی کردند، و آنانی که از گوساله پیروی کردند. به راستی ابوبکر [به بیعت با خودش] فراخواند اما علی (علیه السلام) نپذیرفت و جز به قرآن پرداخت؛ و به راستی عمر [به بیعت با خودش] فراخواند اما علی (علیه السلام) نپذیرفت و جز به قرآن پرداخت؛ و به راستی عثمان [به بیعت با خودش] فراخواند اما علی (علیه السلام) نپذیرفت و جز به قرآن پرداخت؛ و به راستی هرکسی تا وقتی دجال خروج کند. [به سوی خودش] فرامی‌خواند جز این نیست که کسانی را خواهد یافت که با او بیعت می‌کنند، و هرکسی پرچم ضلالت برافرازد طاغوتی همراهی اش می‌کند.»^۳

بنده عرض می‌کنم: سید محمود حسنی به «اصول فقه» دعوت کرده، اما سید احمدالحسن جز از پذیرفتن قرآن امتناع ورزیده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي

۱. اصول کافی: ج ۲ ص ۶۰۱؛ تفسیر البرهان: ج ۱ ص ۸.

۲. بحارالانوار: ج ۳۲ ص ۴۳۰.

۳. روضه کافی: ج ۸ ص ۲۹۸؛ بحارالانوار: ج ۲۸ ص ۲۵۵.

الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿﴾ [این] سنت خدا در میان پیشینیان بوده است؛ و در سنت خدا هرگز تبدیلی نخواهی یافت).

شهید سید صدر (قدس سره) به این معنا اشاره کرده و گفته است:

«... مهدی علیه السلام نیازی به معجزه ندارد؛ بلکه می‌تواند به سطح فکری و عقیدتی و مفاهیمی که برای اثبات راستی و بزرگی اهدافش آشکار کرده است تکیه کند... سطح دوم: آمادگی ایشان علیه السلام برای پاسخ‌گویی به هر پرسشی است هر قدر هم که دشوار بوده باشد؛ البته وقتی بداند پرسشگر دارای تفکرات عینی جویای حق است... و فقط به‌خاطر یقین پیدا کردن به صدق و راست‌گویی او از او سؤال می‌کند...»

در این خصوص روایتی وارد شده است؛ روایتی که ثقة الاسلام کلینی با سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده و گفته است: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد؛ در یکی از آنها به‌سوی خانواده‌اش باز می‌گردد، و در دیگری گفته می‌شود به هلاکت رسیده است، در کدام وادی رفته است؟» عرض کردم: اگر این‌طور شد، چه کنیم؟ فرمود: «وقتی مدعی آن را ادعا کرد از او دربارهٔ مسائلی بپرسید که فقط همچون او پاسخش را می‌دهد.»

این امر روشن‌تر از آن است که لازم باشد به روایتی مُستند شود؛ زیرا این همان مفهوم کلی جهت‌گیری امام مهدی علیه السلام است، و حتی به هرکسی که جایگاه عالی در رهبری یا در علم یا در تقوا یا در تمامی اینها را ادعا می‌کند ارتباط پیدا می‌کند... هرکسی می‌تواند پرسشی را انتخاب کند که باور دارد پاسخ صحیح به آن به صدق و راستی و درستی لازم در سطح ادعای پاسخ‌دهنده دلالت می‌کند. اگر پاسخ درست را بیابد در این صورت پرسشگر حق ندارد دوباره شک‌وتزدد کند، مگر اینکه تفکراتش به‌صورت غیرطبیعی پیچیده باشد.

بنابراین خواننده باید به پرسشی فکر کند که می‌خواهد هنگام ظهور مهدی علیه السلام از ایشان بپرسد؛ پس با گام برداشتن در این دو سطح فکری، ایشان علیه السلام می‌تواند در سرآغاز

ظهورش به اثبات صدق و راستی خود اقدام نماید.

بخش دوم: آنچه ما معجزات «علمی» نامیده‌ایم، که مبتنی بر تفکراتی اعجازگونه برای بررسی و تحلیل است... گاهی یک فرد معمولی به سرعت متوجه وجود چیزی خارقالعاده و خارج از نظام طبیعت نمی‌شود؛ بلکه لازم است مردم، به تدریج متوجه آن شوند.

روشن‌ترین و قدیمی‌ترین شکل برای این قسم «قرآن کریم» است که مهم‌ترین معجزات پیامبر اسلام است، و معجزات آن فرمانده مهدی (علیه السلام) می‌تواند از همین نقطه آغاز شود...»^۱

۲. سید حسنی گفته است:

«پس اگر دلیل و اثر علمی او - که با آن برای علمای فقه استدلال کرده - درباره فقه و اصول است وی در ادعایش محق است و این مصداقیت ادعای او را ثابت می‌کند؛ البته اگر برای مکلف، برتری دلیل و اثر علمی او ثابت شود.»

پاسخ به او:

الف. علم اصول از جمله علوم ظنی است که به سبب فقدان امام معصوم (علیه السلام) به آن نیازمند شده‌اند و نخستین کسانی که آن را پایه‌گذاری کردند اهل سنت بودند؛ سپس در قرن هفتم هجری بعد از غیبت کبرای امام مهدی (علیه السلام) به شیعه منتقل شد، و به سبب عمل طبق «اصول عملی» برای استنباط احکام شرعی، اختلاف بزرگی در میان شیعه پدید آمد، تا آنجا که به تکفیر و فاسق شمردن یکدیگر و... منجر شد؛ و حقیقت این است که علم اصول، علمی است که اهل سنت بدعت نهادند و ائمه (علیهم السلام) به آن دلالت نکرده‌اند و شیعیان نیز درباره‌اش به اجماع نرسیده‌اند؛ علاوه بر اینکه ظنی است، یعنی بر واقعیت منطبق نیست.

می‌دانیم هنگام ظهور امام معصوم یا نماینده‌اش، تمام علوم ظنی به باد فنا سپرده می‌شوند؛ زیرا امام بی‌تردید فقه واقعی را می‌آورد؛ و شهید سید صدر علیه السلام دربارهٔ روایت «مهدی کتابی جدید می‌آورد» توضیح داده و گفته است:

«نکتهٔ سوم: منظور از کتابی جدید این است که مهدی علیه السلام تفسیر جدید وسیع و عمیقی از قرآن کریم برای همه آشکار می‌کند. یا آن حضرت علیه السلام قواعد عمومی جدیدی ارائه می‌دهد که اسلوبی جدید برای تفسیر و فهم قرآن کریم پایه‌ریزی می‌کند.

و این امری صحیح و اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا نمایانگر دوره‌ای مهم از عمق و جامعیتی است که آگاهی بشری در عصر دولت جهانی عادلانه از آن برخوردار می‌شود، و جنبهٔ تازگی آن در این نکته است که این «فهم جدید» عمیق‌تر از تمامی فهم‌های پیشین است، و با حقایق خود تمام تفاوت‌ها و تضادهای موجود در فهم و تفسیر قرآن کریم را برطرف می‌کند؛ و شاید این منظور از خبر پیش گفته است، به این معنا که از قرآن به همان صورتی که خداوند نازل کرده است. مقاصد و معانی واقعی قرآن کریم اراده خواهد شد؛ مقاصدی که در عصر پیش از ظهور به اندازهٔ کافی روشن نبوده‌اند؛ و مراد از مخالفت با تألیف، مخالفت با فهم سنتی معمولی است که در عصر پیش از آن در اذهان نمود داشته است.»^۱

شهید سید محمد محمد صادق صدر (قدس سره) نیز اشاره می‌کند به اینکه وقتی امام ظهور کند تمام علوم ظاهری -از جمله همین اصول فقه و علوم دیگر- را منسوخ می‌کند:

«موضع‌گیری سوم: موضع‌گیری ایشان علیه السلام در برابر احکام ظاهری. این نیز موضع‌گیری مشخصی است، بعد از اینکه دانستیم احکام ظاهری به معنای تعیین

تکلیف انسان از ناحیه اسلام و وظیفه او در زندگی در صورت عدم اطلاع از حکم واقعی است، و اینکه این جهل و نادانی ناشی از دوری از عصر تشریح بوده است.

اما اگر فرد از حکم واقعی اسلامی آگاهی داشته باشد در این صورت عمل به حکم ظاهری برای او حرام خواهد شد؛ و مهدی احکام واقعی اسلامی را اعلان می کند، همان طور که ابن عربی در «الفتوحات» گفته است: «از دین، آنچه را خود دین بر آن است آشکار می کند؛ همان چیزی که اگر رسول خدا ﷺ حضور داشت به آن حکم می کرد.»

اما از نظر امامیه، مهدی (علیه السلام) دوازدهمین امامشان است، و تمامی این دوازده امام (علیهم السلام) از جمله خود مهدی که جزو آنهاست. منابع تشریح هستند، و گفتار و کردارشان بیانگر قسمت بزرگتر از «سنت» در اسلام است؛ پس طبیعتاً حکمی که مهدی (علیه السلام) اعلان می کند حکمی واقعی خواهد بود.

بله، عمل به احکام ظاهری در برخی موارد جزئی که مکلف درباره شان شک داشته یا از وضعیت واقعی شان اطلاعی نداشته است باقی می ماند، و با وجود آن حکم ظاهری در تشریحات اصلی مرتفع خواهد شد و فقط در برخی تطبیقات جزئی باقی خواهد ماند.»^۱

با توجه به تمامی اینها آیا ممکن است عاقلی بگوید امام مهدی (علیه السلام) یا نماینده اش طبق «اصول» با علما مناظره می کند، و قرآن کریم یعنی ثقل اکبر- را ترک می کند یا قرآن کریم را یک اثر جاویدان علمی اعجازی به حساب نمی آورد و علم اصول را اثر علمی اعجازی به شمار می آورد؟!

بنده پاسخ را به کلام خداوند متعال واگذار می کنم: ﴿أَسْتَبدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي

هُوَ خَيْرٌ^۱ (آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌ترید؟!).

و می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۲ (پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است پیروی شود، یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید?!).

ب. به نظر می‌رسد محمود حسنی در این موضوع و موضوعات بسیار دیگر- ذهن فرّاری داشته، و غافل شده است از اینکه اعلمیت در فقه و اصول از طریق تشخیص مرجع دینی تحقق می‌یابد و هیچ ربطی به قضیه رسالت از جانب امام مهدی علیه السلام یا ارتباط با حضرت و زمینه‌سازی برای ایشان ندارد. سفیران چهارگانه (رحمهم الله) با این ویژگی که داناترین اهل زمان خود به فقه یا موضوع دیگری بوده‌اند ممتاز نبودند، و این نکته‌ای است که شهید سید صدر در «غیبت صغرا» به آن اشاره کرده و گفته است:

«راه هفتم: واگذاری وکالت یا سفارت به افرادی که دارای درجه‌ای عظیم از اخلاص هستند؛ به‌گونه‌ای که به‌طور معمول غیرممکن باشد آنها به امام مهدی علیه السلام خیانت کنند یا اطلاعاتی را که برای ایشان علیهم السلام خطرناک است ارائه دهند حتی اگر گوشت بدنشان تکه‌تکه، یا استخوان‌هایشان خرد شود. بنابراین نباید انتظار داشت سفیر، از عمیق‌ترین فقه یا وسیع‌ترین فرهنگ برخوردار باشد؛ زیرا سفارت از طرف امام علیه السلام فقط به معنای واسطه‌گری میان ایشان علیهم السلام و دیگران است، و برتری فرهنگی هیچ ارتباطی به آن ندارد. از این‌رو وکالت خاصه می‌تواند به کسی که از این جهت برتری داشته باشد واگذار شود، با توجه به اینکه چنین درجه‌ای از اخلاص را نشان داده است. این نکته‌ای است که در برخی روایات ذکر شده است. به ابوسهل نوبختی اعتراض

۱. بقره: ۶۱.

۲. یونس: ۳۵.

کردند و به او گفته شد: چگونه امر سفارت به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسید، نه به تو؟ گفت: آنان به آنچه انتخاب کرده‌اند آگاه‌ترند. اما من مردی هستم که با آنها دشمنی و مناظره می‌کنم، و اگر همچون ابوالقاسم از مکان ایشان (علیه السلام) آگاه بودم و در شرایط سختی قرار می‌گرفتم شاید مکان ایشان (علیه السلام) را فاش می‌کردم؛ ولی ابوالقاسم مردی است که اگر حجت زیر دامانش پنهان باشد و با قیچی قطعه‌قطعه شود دامان خود را از ایشان کنار نمی‌زند.^۱

شهید سید صدر (علیه السلام) نیز در کتاب غیبت صغرا، ص ۴۰۸ و ۴۰۹ به این معنا اشاره کرده است که برای اطمینان بیشتر می‌توانید به آن مراجعه کنید.

پوشیده نیست اعلم بودن در فقه و اصول، معجزه شمرده نمی‌شود؛ زیرا جزو مبانی ظنی است که تاکنون از نزاع‌رهایی نیافته است. چه بسیار عالم‌هایی بوده‌اند که مبانی اصولی را تأسیس کرده‌اند درحالی که عالمی بعد از وی از راه می‌رسد و بیشتر آن مبانی را منهدم می‌کند و مبانی دیگری را بنیان می‌نهد ... و تاکنون مردم بین عالم‌تر و فقیه‌تر و تیزهوش‌تر سرگردان مانده‌اند، و از «اصول» جز سرگردانی و تفرقه و تشتت نصیب مردم نشده است، و به جایی رسیده‌اند که هر فرقه دیگری را لعنت می‌کند، و مصداق این کلام امام حسین (علیه السلام) شده‌ایم که فرموده است: «امری که در انتظارش هستید واقع نخواهد شد تا اینکه برخی از شما از برخی دیگر بیزاری بجویند، و برخی در صورت برخی دیگر آب دهان بیندازند، و برخی به کفر برخی دیگر شهادت دهند، و بعضی [از شما] برخی دیگر را لعنت کنند.» به ایشان عرض کردم: در آن زمان خیری نیست؟ علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «تمام خیر در آن زمان است؛ [زیرا] قائم ما قیام می‌کند، و تمام آنها را رفع می‌کند.»^۲

۱. غیبت صغرا: ۳۷۱ و ۳۷۲.

۲. غیبت نعمانی: ص ۲۱۳.

هرکسی می‌گوید من در فقه و اصول داناترین هستم؛ و ای کاش می‌دانستم مردم چگونه می‌توانند بین ادله‌ی علما در اصول و ... تمایز قائل شوند!

پس از تمامی اینها به شما می‌گویم: اگر شما اکنون از رحم کردن به این امت و رهایی‌شان از سرگردانی میان عالم‌تر و فقیه‌تر ابا داشته باشید، بدانید شمشیر فرزند فاطمه هیچ رحمی نخواهد داشت تا وقتی که خدا راضی گردد.

۳. سید محمود حسنی گفته است:

«بر شما - ای مکلف عاقل- پوشیده نیست کسی که ادعا می‌کند صاحب معجزات است از این توانایی برخوردار است که معجزه‌ای بیاورد تا با آن ثابت کند نسبت به فقه و اصول داناتر است.»

پاسخ به وی:

خداوند عزوجل هنگامی که انبیا و فرستادگانش را فرستاد و به دستشان معجزات و کراماتی ظاهر کرد آن معجزات فقط با خواست و اراده‌ی انبیا و رسولان محقق نشد، بلکه با خواست و اراده‌ی خداوند محقق شدند، و انبیا و رسولان فقط واسطه‌هایی بودند که آن معجزات از طریقشان صورت پذیرفت.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۱ (و گفتند چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی [معجزه‌آسا] نازل نشده است. بگو آن نشانه‌ها نزد خداست، و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم).

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾^۲ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾^۳ (گفتند: ای نوح،

۱. عنکبوت: ۵۰.

۲. هود: ۳۲ و ۳۳.

۱۰۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

به راستی با ما جدال کردی و بسیار جدال کردی، پس اگر از راست گویانی آنچه را به ما وعده می دهی برای ما بیاور. * گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می آورد، و شما عاجزکننده [او] نخواهید بود).

تا آنجا که معجزاتی که مردم از انبیا درخواست می کردند اگر با حکمت الهی موافق بود خداوند آنها را آشکار می کرد، اما اگر مخالف حکمت الهی بود خداوند به دلیل مخالفت با حکمت از پدیدار کردنشان امتناع می ورزید.

حق تعالی: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۱ (و گفتند چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه هایی [معجزه آسا] نازل نشده است. بگو آن نشانه ها نزد خداست، و من فقط هشداردهنده ای آشکارم).

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نَزَّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ (و گفتند چرا معجزه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است. بگو بی تردید خدا قادر است آیه ای فرو فرستد، ولی بیشتر آنان نمی دانند).

﴿وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُنزِّلَ بِالآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُنزِّلُ بِالآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾^۳ (و [چیزی] ما را از فرستادن معجزات باز نداشت جز اینکه پیشینیان، آنها را به دروغ گرفتند؛ و به ثمود ماده شتر دادیم که [نشانه ای] روشنگر بود، و [لی] به آن ستم کردند؛ و ما آیات را جز برای بیم دادن نمی فرستیم).

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ * لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ

۱. عنکبوت: ۵۰.

۲. انعام: ۳۷.

۳. اِسْرَاء: ۵۹.

چهارم: فقه و فقیه جامع الشرایط ۱۰۵

الصَّادِقِينَ * مَا نُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنظَرِينَ ﴿۱﴾ (و گفتند ای کسی که ذکر [قرآن] بر او نازل شده است به یقین تو دیوانه‌ای * اگر راست می‌گویی چرا فرشته‌ها را برای ما نمی‌آوری؟! * ما فرشتگان را جز به حق فرو نمی‌فرستیم؛ و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند).

﴿أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّفَرُّهُ قُلُوبًا سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۲ (یا برای تو خانه‌ای از زیورات باشد یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو اطمینان نخواهیم داشت تا برای ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو منزّه است پروردگار من؛ آیا من جز بشری فرستاده هستم؟!).

بنابراین براساس دلیل قرآن کریم دانسته می‌شود لازم نیست هرچیزی که از صاحبان دعوت‌های الهی درخواست می‌شود، آنها برای مردم آشکارش کنند؛ زیرا ممکن است درخواستی نابخردانه باشد یا با حکمت الهی مخالفت داشته باشد...

محل شاهد این است که سید احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام دلیل خود را اعجاز علمی معرفی کرده که تفسیر قرآن کریم است، و سید محمود حسنی از او می‌خواهد آن اعجاز را به علم اصول تغییر دهد و اصول را یگانه معجزه‌ای می‌داند که می‌تواند آن را از سحر متمایز گرداند.

ما برای پاسخ به سید محمود حسنی فقط به فرمایش حق تعالی بسنده می‌کنیم:
﴿وَإِذَا تَنَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَدْلُهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَيْعَ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي

۱. حجر: ۸ تا ۶.

۲. اِسْرَاء: ۹۳.

۱۰۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ^۱ (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود آنان که به دیدار ما امید ندارند می گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو در اختیار من نیست آن را از پیش خود عوض کنم. من جز آنچه را به من وحی می شود پیروی نمی کنم. به راستی من از اینکه پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم).

﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِمَّا كَفَرْنَا وَلَقَدْ كَفَرْنَا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۲ (و چون آیات روشنگر ما بر آنان خوانده می شود می گویند این فقط مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند بازدارد؛ و [نیز] می گویند این جز دروغی برافته نیست؛ و کسانی که به حق -چون به سویشان آمد- کافر شدند می گویند این جز افسونی آشکار نیست).

﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۳ (و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده شود آنان که چون حقیقت به سویشان آمد منکر آن شدند گفتند این سحری آشکار است).

همچنین به سید حسنی می گویم: لازم است عاقل در این فرموده حق تعالی تدبر کند: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ لَئِنْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهَمُّ عَنِ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ﴾^۴ (و اگر حق از هوس های آنها پیروی می کرد قطعاً آسمان ها و زمین و هرکه در آنهاست تباہ می شد؛ [نه] بلکه یادنامه شان [ذکرشان] را به آنان داده ایم ولی آنها از [پیروی] ذکرشان روی گردان اند).

۱. یونس: ۱۵.

۲. سبأ: ۴۳.

۳. احقاف: ۷.

۴. مؤمنون: ۷۱.

۴. سید حسنی گفته است:

«پس مطالبه این معجزه بر شما واجب است، و این قضیه باید به روشن‌ترین و کامل‌ترین شکل باشد. از او بخواه دلیل و اثر علمی خود را که درباره مبانی اصول و فقه بحث می‌کند و برتر و داناتر بودن خودش را ثابت می‌کند برایتان بیاورد، و اینکه این اثر علمی، از امام معصوم علیه السلام صادر شود؛ البته اگر این مدعی به‌راستی نماینده امام مهدی علیه السلام است.»

پاسخ به وی:

الف. با توجه به مطالب گفته‌شده روشن شد قضیه موضوع «اعجاز در مبانی اصول» صرفاً یاه‌گویی است و معجزه نیست؛ به‌علاوه اگر سید محمود اعجاز را در مبانی اصول معجزه‌آمیز می‌داند درحالی‌که خودش مدعی اعلمیت در اصول است، پس چرا آن را به‌عنوان معجزه‌ای برای خودش بر نمی‌شمرد؟ هیئات کجا چنین باشد؛ زیرا «کسی که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش (درودهای خدا بر او و خاندانش باد) بگیرد کوه‌ها نابود می‌شوند پیش از آنکه او نابود شود، و کسی که دین خود را از دهان مردمان بگیرد مردمان او را نابود می‌کنند.» مبانی اصولی نظریات عقلی به‌سبب غیبت امام معصوم (جانم به فدایش) به وجود آمدند، و شاید شما به‌سبب پایبندی شدیدتان به اصول در آینده به امام مهدی علیه السلام بگویید «برگرد ای پسر فاطمه»؛ زیرا او قرآن کریم را برایتان می‌آورد درحالی‌که شما از او می‌خواهید مبانی اصول را بیاورد!

و خطبه امام مهدی علیه السلام بین رکن و مقام که در یکی از قسمت‌هایش آمده است: «و هرکس درباره کتاب خدا با من احتجاج کند من سزاوارترین مردم به کتاب خدا هستم.»^۱ پس شما را چه شده است، چگونه داوری می‌کنید!

۱۰۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

امام رضا (علیه السلام) در خطبه‌ای طولانی در توصیف امام فرموده است: «به کعبه سوگند، از حق تجاوز کردند و ﴿كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَىٰ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ (و قرآن را پشت سر انداختند، گویا هیچ نمی‌دانند)؛ درحالی که در کتاب الهی، شفا و هدایت است؛ و آنان آن را پشت سر خود انداختند و از هوای نفسشان پیروی کردند. پس خداوند نیز آنان را نکوهش کرد و بر آنان خشم گرفت و تیره‌روزشان ساخت و فرمود: ﴿فَتَعَسَا لَهُمُ وَاصِلًا أَعْمَالُهُمْ﴾^۲ (پس هلاکت بر آنان باد؛ و اعمالشان را باطل و تباه ساخت.)»^۳

ب. اینکه از امام مهدی (علیه السلام) خواسته شود به «مبانی اصولی» بپردازد به نوعی اسائه ادب به ناحیه مقدس حضرتش است، و بی‌تردید جرئت و جسارتی غیر قابل بخشایش برای کسی است که از شخصیت مقدس و والای عصر و زمان (علیه السلام) بخواهد به یک علم ظنی که از پیامبری مرسل یا امامی معصوم صادر نشده است بپردازد، و از قرآن - کتاب خدا - روی گردان شود؛ و این به روشنی به معنی کنار گذاشتن قرآن کریم است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۴ (و پیامبر گفت: پروردگارا، قوم من به راستی این قرآن را رها کردند).

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ نَمَّ ذَرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾^۵ (و آنگاه که گفتند خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، خداوند را آنچنان که شایسته‌اش است نشناختند. بگو چه

۱. بقره: ۱۰۱.

۲. محمد: ۸.

۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۲۲.

۴. فرقان: ۳۰.

۵. انعام: ۹۱.

کسی آن کتابی را که موسی آورده نازل کرده است؟! [همان کتابی که] برای مردم روشنائی و رهنمود است، [و] شما آن را به صورت طولوها درمی آورید؛ [آنچه را] از آن [می خواهی] آشکار، و بسیاری را پنهان می کنید. در صورتی که چیزی که نه شما می دانستید و نه پدرانتان [به وسیله آن] به شما آموخته شد. بگو خدا [همه را فرستاده]. آنگاه بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به بازی [سرگرم] شوند).

می دانیم امام مهدی علیه السلام برای اصحاب هر کتاب با کتاب خودشان احتجاج می کند؛ پس برای یهودیان با تورات، و برای مسیحیان با انجیل استدلال می کند؛ و بنده نمی دانم سید محمود حسنی درباره مسلمانان چه می گوید؟! آیا امام مهدی علیه السلام با قرآن برای آنها احتجاج می کند چون کتابشان است، یا با علم اصول؟!

اگر بگویم امام مهدی علیه السلام برای مسلمانان با «علم اصول» احتجاج می کند این سخن بسیار سفیهانه ای است که مادر فرزندمرده را به خنده وامی دارد، و با این گفته با وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار در تمسک جستن به تقلین مخالفت کرده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: «ای مردم، من در میان شما چیزی باقی می گذارم که تا هنگامی که به آن تمسک جوئید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. بدانید لطیف خبیر به من خبر داد این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا وقتی [در کنار] حوض بر من وارد شوند.»^۱

امام صادق علیه السلام درباره فرمایش حق تعالی: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾^۲ قطعاً این قرآن به آنچه پایدارتر است راه می نماید) روایت شده است، فرمود: «به سوی

۱. الاحتجاج: ج ۱ ص ۷۰.

۲. اِسْرَاء: ۹.

امام هدایت می کند.»^۱

ج. روایات صریح از رسول خدا (ص) و ائمه (علیهم السلام) بیان می کنند ثقلین قرآن و عترت - هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در روز قیامت بر رسول خدا (ص) بر حوض وارد شوند؛ یعنی امام از کتاب جدا نمی شود، و حجتش نیز از کتاب جدا نمی شود، و علمش با کتاب مخالفت نمی کند، و امام (علیه السلام) نمی آید مگر اینکه کتاب در یمنش (دست راستش) باشد.

از فضیل نقل شده است، گفت: از ابو عبدالله (علیه السلام) درباره سخن خداوند عزوجل ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (و هر قومی هدایتگری دارد) پرسیدم؛ فرمود: «هر امام، هدایتگر به قرآنی است که در میانشان است.»^۲

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «به راستی خداوند تبارک و تعالی ما را پاکیزه گرداند و معصوم داشت، و ما را گواهان بر خلقش و حجت در زمینش قرار داد، و ما را به همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد؛ نه ما از قرآن جدا می شویم و نه قرآن از ما جدا می شود.»^۳

از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است: «کسی که امر ما را از قرآن شناسد از فتنه ها دور نخواهد ماند.»^۴

پس سید محمود حسنی چگونه از امام می خواهد «مبانی اصولی» را با خود بیاورد و قرآن کریم را کنار بگذارد؟! آیا امر بر سید حسنی مشتبه شده و خیال کرده است «مبانی اصولی» همان قرآنی است که بر محمد (ص) نازل شده است؟! یا چه چیز دیگری است؟!

۱. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۴۲.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۱۴.

۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۱۴.

۴. اصول کافی: ج ۲ ص ۲۰.

فرار سید محمود حسنی و دیگر علما از مناظره با سید احمدالحسن درباره قرآن کریم به اندک بودن بضاعت آنان از قرآن کریم و علومش دلالت می‌کند، و اینکه آنان زندگی خود را در تحصیل علوم اصول و فلسفه و منطق و صرف و نحو و دیگر علوم غیر از قرآن کریم سپری کرده‌اند؛ وگرنه چرا از مناظره با قرآن کریم این چنین فرار می‌کنند؟! و اگر از مناظره با قرآن کریم کوتاه بیاییم و از آن چشم‌پوشی کنیم پس چرا آنها به کتاب‌های متشابهاتی که سید احمدالحسن تاکنون در سه جلد تألیف و منتشر کرده است^۱ پاسخ نمی‌دهند، درحالی که سید احمدالحسن شما را با پاسخ‌گویی به آن به چالش کشیده است، و این کار آسان‌تر است و همه می‌توانند به آن بپردازند.

۵. سید حسنی گفته است:

«من نیز با شما هستم ای مکلف، و منتظر این معجزه‌ای هستم که بتواند آن را از سحر و جادو متمایز گرداند. وقتی پاسخ این استفتا برایت آمد...»

پاسخ به وی:

ظاهراً همه علوم بر سید محمود حسنی مشتبه شده، و همه تحت تصرف شیطان و سحر و جادو قرار گرفته‌اند، جز «علم اصول»!

بنده چند سؤال از سید محمود حسنی می‌پرسم که پاسخشان در موضوعات مربوط به قرآن کریم نهفته است:

آیا ساحر می‌تواند تفسیری برای قرآن بیاورد که از همه تفسیرها برتر باشد؟ حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ (جز پاک‌شدگان به آن دست نیازند).

۱. این کتاب اکنون (در زمان ترجمه این کتاب) در چهار جلد منتشر و ترجمه شده است. (مترجم)

۲. واقعه: ۷۹.

۱۱۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

آیا ساحران و شیاطین می توانند از باطن های قرآن کریم و تأویلش مطلع شوند و آن را بیاموزند؟ حق تعالی می فرماید: ﴿وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ﴾^۱ (و آنان را نسزد و نمی توانند).

درباره این فرمایش حق تعالی چه نظری داری؟ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۲ (و تأویل آن را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند)؛ آیا آنان ائمه (علیهم السلام) هستند یا ساحران؟!

درباره این فرمایش چه می گویی؟ ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^۳ (نه از پیش رویش و نه از پشت سرش باطل به سوبش نمی آید؛ فرو فرستاده ای است از حکیمی ستوده).

در ادامه ان شاء الله تعالی در قسمت ششم به این مسئله خواهیم پرداخت.

پنجم: رسوا کردن باطل و روشنگری درباره حق

۱. سید حسنی گفته است:

«ذکر عیوب و کشف حقیقت فلان شخص چندان اهمیتی ندارد؛ بلکه آنچه (برای همه ما) مهم است تربیت نفس در راستای چگونگی تفکر و تدبیر و پیمودن راه علم و عقل است تا حق از باطل باز شناخته، و از حق و اهل آن پیروی شود، و قائم آل محمد -آن امام حق و رهبرش- یاری داده شود؛ درود و سلام خدا بر او و پدران او...»

پاسخ به وی:

۱. شعراء: ۲۱۱.

۲. آل عمران: ۷.

۳. فصلت: ۴۲.

الف. چه خوب می شد اگر سید محمود حسنی این نصیحت را متوجه خودش می کرد و از آن پند می گرفت. چرا او در امر سید احمدالحسن تفکر و تدبر نمی کند، و چرا بدون تفکر و تدبر و بدون اینکه حجتش را بشنود و ببیند آن را به طور کلی و جزئی رد می کند؟! و چرا در کلام خداوند تدبر نمی کند که می فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی که پیش از آنان بودند [نیز] همین گونه تکذیب کردند، پس بنگر فرجام ستمگران چگونه بوده است).

حال ای سید محمود، تو با کدام حجت از دروغ گو بودن سید احمدالحسن مطمئن شده ای؟! آیا خدا تو را از آن آگاه کرده است؟! یا امام مهدی به تو خبر داده است؟! یا تو فقط ظن و گمان داری؟! و ظن به هیچ وجه از حق بی نیاز نمی کند.

ای سید محمود تو چرا فکر می کنی حق فقط با توست، و غیر از خودت باطل و گمراهی است؛ آیا تو از خدا عهدهی گرفته ای؟! آیا برایت لازم نبود ای سید محمود در آنچه از ائمه علیهم السلام روایت شده است تدبر کنی و ببینی امر مهدی علیه السلام «در شبهه ظاهر می شود تا آشکار شود»؛ و خداوند اولیای خود را در میان بندگان مخفی کرده است ... و آنها در ملکوت آسمانها معروف، و در زمین ناشناخته اند و ... و ...

سلام خداوند متعال بر عیسی علیه السلام هنگامی که علمای بنی اسرائیل را با چنین معنایی مخاطب قرار داد: «شما خاری را در چشم مردم می بینید، ولی شاخه ای را در چشم خودتان نمی بینید.» و نیز آنها را چنین مخاطب قرار داد: «شما همچون صخره ای هستید که دهانه رود را سد کرده اید که نه خود از آن می نوشد و نه رهایش می کند تا به مزارع

۱۱۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام دربارهٔ تکذیب‌کنندهٔ فرستادهٔ امام

برسد.» و نیز آنان را چنین خطاب قرار داد: «ای علمای بدنهاد، شما بر دروازهٔ ملکوت نشست‌اید، نه خود وارد می‌شود و نه اجازه می‌دهید دیگران وارد شوند.»

ب. به نظر سید محمود برملا کردن عیوب فلانی و حقیقت فلانی اهمیت ندارد، درحالی‌که ائمه (علیهم‌السلام) می‌فرمایند: «حق را بشناس تا اهلش را بشناسی.»^۱ حال چگونه حق می‌تواند شناخته شود اگر باطل در برابر مردم رسوا نشود؟! به‌علاوه سیره و روش انبیا و فرستادگان، برملا کردن حقیقت باطل و نمادهایش، و احقاق حق و نمادهایش بوده است تا شناخت واسطه و وسیلهٔ رسیدن به توحید خداوند متعال در دسترس مردم قرار بگیرد.

همچنین چگونه مردم می‌توانند از نظر روحی و اخلاقی ارتقا یابند، در صورتی‌که اهل حق را شناسند تا از آنان پیروی کنند و بیاموزند، و نیز اگر اهل باطل را شناسند تا از آنها دور شوند و از پیروی‌شان پرهیز نمایند، و در ادامه با آنها مبارزه کنند و آنها را رسوا کنند تا هدایت به تمام مردم گسترش یابد؟!

به‌علاوه کسی که سخنان سید محمود حسنی و بیانیه‌هایش را دنبال کند درمی‌یابد خود او کسی است که عیوب فلانی و فلانی را آشکار، و در این کار مبالغه کرده است. ما برای این کار به او خُرده نمی‌گیریم، اما چرا او این خصوصیت را از خودش نفی می‌کند و به دیگران می‌چسباند؟! پس اگر در این خصوصیت مذمتی باشد متوجه خودش خواهد بود، و اگر ستایشی باشد باز هم متوجه خودش خواهد بود، و نیز متوجه هرکس دیگری که به آن متصف باشد. شاعر در این زمینه گفته است:

ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی / آیا این تعلیم برای خودت هم هست؟

از خودت شروع کن؛ خود را از بدی‌ها منع کن / اگر از آن دست برداشتی، تو حکیمی

از اخلاقی نهی مکن که خودت مثلش را بیاوری / ننگ بزرگی بر توست اگر چنین کرده باشی^۱

ج. بنده متوجه نمی‌شوم کدام علم و کدام تفکر و کدام حق، مدنظر سید محمود حسنی است که مردم را به آن تشویق می‌کند. علم از نظر او «علم اصول» است، و تفکر نیز چه بسا «علم اصول» باشد و حق هم «علم اصول» است، و راه حق نیز «علم اصول» است و تنها معجزه نیز از نظر او «علم اصول» است، و امام با احتجاج به «علم اصول» می‌آید! گویا «علم اصول» را جبرئیل بر پیامبر ما محمد ﷺ نازل کرده است، و گویی ما هیچ عقیده‌ای نداریم و قرآنی نداریم و گویا در اسلام چیزی برتر از «علم اصول» نزد ما یافت نمی‌شود؛ همه چیز از نظر سید حسنی «اصول فقه» است.

بنده نمی‌دانم آیا سید حسنی می‌تواند به خوبی با علم «اصول فقه» استدلال کند یا نه؟! زیرا همه افرادی که تصدی‌گری می‌کنند ادعای اعلیٰ دارند، و عده بسیاری ادعای آثار علمی دارند اما «حقیقت» از همه پنهان بوده است؛ و خدا داناست، شاید حتی یک نفر هم وجود نداشته باشد که حقیقتاً «علم اصول» را درک کرده باشد.

اگر روش سید محمود حسنی در استدلال اصولی مثل استدلالش در عقاید باشد به همان صورتی که در این استفتا آمده است. پس دیگر فاتحه اسلام خوانده است!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۲ (بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم * آنان) کسانی‌اند که تلاششان در زندگی دنیا به هدر رفته درحالی که خود می‌پندارند کار خوب انجام می‌دهند).

۱. یا ایها الرجل المعلم غیره / هلاً لنفسك كان ذا التعلیم

ابدأ بنفسك فانها عن غيرها / فان انتهت عنه فأنت حكيم

لاتنه عن خلق وتأتي مثله / عار عليك إذا فعلت عظيم

۲. كهف: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. سید حسنی گفته است:

«ولی با این حال مناسب می‌بینم از این مدعی درخواست کنم (البته اگر این فراخوان‌ها و بیانیه‌ها از آن خودش است) برای همه روشنگری کند و چیزی بگوید و سخنی را که چند ماه پیش درباره وی نوشتیم به ثبت برساند؛ زیرا بنده در آن بیانیه گوشه‌ای از واقعیت و بطلان دعوت و ادعای او را روشن کرده‌ام و نسخه‌هایی از آنچه ما به ثبت رساندیم نزد برخی از مؤمنان موجود است و ما به آنان خبر دادیم آنها را منتشر و پخش نکنند؛ بلکه در زمان خودش چنین کنند. به آنان خبر دادیم اگر از این مدعی به شما رسید و از آنچه نزد شماست مطلع بود پس او بر حق است؛ ولی ماه‌ها سپری شد و نه اثری و نه چیزی و...»

پاسخ به وی:

الف. سید محمود حسنی را نصیحت می‌کنم در نوشتن آرامش داشته باشد و شتاب نکند، زیرا عجله باعث پشیمانی است. او خودش را در تناقض گرفتار کرده است: چگونه ممکن است او کلامی را ثبت کرده و در آن باطل بودن دعوت سید احمدالحسن را ثابت کرده باشد، و سپس به اصحابش بگوید اگر سید احمدالحسن از آنچه نزد شماست آگاه شد پس او بر حق است؟!

امیدوارم عزیزان دقت داشته باشید و عبارت اول و دوم را با یکدیگر مقایسه کنید تا میزان لرزش قلم سید محمود حسنی را دریابید! او سید احمدالحسن را بدون هیچ دلیل و برهانی تکذیب کرده است؛ زیرا اگر کلامی نوشته و نزد اصحابش به امانت سپرده درحالی که از دروغ سید احمدالحسن مطمئن بوده است، پس چگونه به آنها می‌گوید اگر سید احمدالحسن به‌سوی شما آمد و از آنچه نزدتان بود به شما خبر داد پس او بر حق است؟!

ای سید محمود اگر تو احتمال صدق و راستی احمدالحسن را در نظر داشتی پس چرا کلامی را به ثبت می‌رسانی و تکذیب سید احمدالحسن را در آن ذکر می‌کنی؟! آیا تو باور

پنجم: رسوا کردن باطل و روشنگری درباره حق ۱۱۷

داری ملائکه این سخنان تو را به ثبت رسانده‌اند و درباره‌شان از آن پرسیده خواهی شد؟!

حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾^۱ [آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد اوست).

همچنین می‌فرماید: ﴿سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾^۲ (گواهی ایشان به‌زودی نوشته می‌شود و [از آن] پرسیده خواهند شد).

حال فرض کن سید احمدالحسن به‌سوی شما آمد و از آنچه نزدتان هست به شما خبر داد و راستی‌اش برای شما روشن شد؛ در این صورت وضعیت کلام قبلی که سید محمود ثبت و ضبط کرده و دروغ‌گو بودن سید احمدالحسن را در آن ذکر کرده است چه می‌شود؟! قطعاً این کلام وی دروغ و بهتان و سخنی بدون دلیل و بدون تفکر و تدبیر خواهد شد، و اگر امام مهدی علیه السلام اکنون حکومت می‌کرد قطعاً حکم خداوند متعال را درباره این واقعه جاری می‌کرد؛ اما خداوند ما را کافی است، و او چه نیکو و کیلی است، و چه نیکو حکمی است، و وعده‌گاه قیامت است.

ب. موضوع خبر دادن از چیزهای مخفی در این دوره بین جادوگران و افرادی که با جن‌ها سروکار دارند و امثال آنها شایع و مشهور شده است؛ و این افراد (کشف‌کنندگان) درباره بسیاری از چیزها به بسیاری از مردم خبر داده‌اند و درستی آنچه اطلاع داده‌اند برای آنها آشکار شده است؛ و این موضوع به‌ویژه در این دوران معاصر- رایج بوده است.

پس اگر سید احمدالحسن از آنچه نزد شماست به شما خبر بدهد قطعاً شما او را متهم خواهید کرد یا مردم او را متهم می‌کنند که جن‌ها را تسخیر می‌کند (و هرگز چنین نیست) همان‌طور اسلافش -انبیا و مرسلین- متهم شده بودند؛ آنها متهم شدند به اینکه

۱. ق: ۱۸.

۲. زخرف: ۱۹.

۱۱۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

جادوگردند، و جن به آنان می آموزد و ... و ... دیگر اتهام هایی که به شخصیت های انبیا و مرسلین (علیهم السلام) الصاق می کردند، و این سنتی جاری در هر مکان و زمان بوده است.

این خواسته سید محمود حسنی مرا به یاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) می اندازد که فرمود: «از من پرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید...» یکی از منافقین برخاست و گفت: به من خبر بده چند تار مو در ریشم است!^۱

سبحان الله! سید احمد الحسن به شما می گوید من داناترین اهل قرآن به قرآنشان و اهل تورات به توراتشان و از اهل انجیل به انجیلشان هستم، اما شما به او می گوید به ما درباره چیزهایی که نزد خود مخفی کرده ایم خبر بده؟!

حق تعالی می فرماید: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۲
[این] سنت خداست در کسانی که پیش از این بوده اند؛ و در سنت خدا هرگز تبدیلی نخواهی یافت).

بنده دو ماجرا را درباره خبر دادن از چیزی که مخفی بوده و برای مردمی اتفاق افتاده است که اساساً به اسلام منتسب نبوده اند ذکر خواهیم کرد:

شیخ عبدالکریم عقیلی در کتاب خود «سرّ الخطاب: ص ۳۶۱» ماجرای زیر را نقل می کند:

«داستانی واقعی را برایتان نقل می کنم که هشتاد سال پیش در نجف اشرف اتفاق افتاده است: مردی خبره از هندیان به نجف اشرف آمد که بعضی از چیزهای درون افراد را می دانست! به مرجع دینی اعلی شیخ طه آل نجف (رحمه الله) خبر داده شد. او گفت: او را نزد من بیاورید، می خواهم راست و دروغش را آزمایش کنم. به او گفتند:

۱. خصائص الأئمة، شریف رضی: ص ۶۲.

۲. احزاب: ۶۲.

مولای ما، او به همه حاضران به دقت از آنچه در سینه‌هایشان بوده خبر داده است! اما او گفت او را بیاورید. وقتی آن هندی وارد شد مجتهد به او گفت: چیزی دارم که می‌خواهم صداقت تو را با آن آزمایش کنم. هندی گفت: هرچیزی را می‌خواهی در سینه‌ات پنهان کن و من به تو خواهم گفت! مجتهد گفت: پنهان کردم. در آن لحظه آن مرد خبره هندی برخاست و شروع به چرخیدن در مجلس کرد تا اینکه افتاد! به او گفتند: تو را چه شد؟ هندی گفت: به خدا قسم آنچه پنهان کرده بودی در یک ثانیه دور زمین می‌گردد و من خواستم آن را ببینم و نگاه کنم اما نتوانستم تا اینکه مانند فلج‌ها شدم. سپس هندی از او پرسید: چه پنهان کردی؟ مجتهد گفت: خواستم بدانم امام حجت در این ساعت کجاست؟ هندی گفت: به خدا قسم شما نمی‌تواند تا حد مشخصی محدود شود، و در کمتر از یک ثانیه دور کره زمین می‌چرخد.»

همچنین صاحب کتاب «سیماء الصالحین» در کتاب مذکور داستانی با مضمون زیر نقل کرده است:

«شخصی از فرنگ آمد، و با استفاده از محاسبات ریاضی از برخی چیزهای درون مردم آگاه می‌شد و به بسیاری از مردم از درونشان خبر می‌داد. خبر او را به یکی از مراجع آن زمان رساندند. و او را نزد آن مرجع بردند تا او را بیازمایند. هنگامی که آن مرد نزد مرجع حاضر شد آن مرجع تسبیحی را که از خاک قبر امام حسین علیه السلام درست شده بود از جیبش درآورد و در دستش پنهان کرد و به آن مرد گفت: به من خبر بده چه چیزی در دستم دارم؟! مرد شروع به انجام عملیات محاسباتی کرد و در نهایت دچار حیرت و اضطراب شد. بار دیگر شروع به محاسبه کرد و از پاسخ بازماند. مرجع به او گفت: چرا جواب نمی‌دهی؟ گفت: محاسباتم می‌گوید چیزی که در دست شماست قطعه‌ای از بهشت است اما این محال است. چطور می‌تواند چنین باشد؟! آن مرجع گفت: چیزی که در دست دارم تسبیحی از خاک مزار امام حسین علیه السلام است، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده محل دفن امام حسین علیه السلام قطعه‌ای از بهشت است، و این حجت و دلیلی برای درستی دین اسلام است. آن مرد سخت تحت تأثیر قرار گرفت و به دین

اسلام ایمان آورد.»

از کعب بن حارث نقل شده است، گفت:

«پادشاهی برای چیزی که درباره اش شک داشت به دنبال سطح فرستاد. وقتی سطح به نزد پادشاه رسید خواست او را قبل دانستن حکمش آزمایش کند. پس یک دینار زیر پایش پنهان کرد و بعد از آن به وی اجازه ورود داد. پادشاه به او گفت: ای سطح چه چیزی برایت پنهان کرده ام؟ گفت: به بیت و حرم و سنگ خاموش و شب چون تاریک گردد و به صبح چون می شکند و به هرچیز گویا و لال قسم می خورم تو برای من دیناری میان نعلین و پایت پنهان کرده ای. پادشاه گفت: تو از کجا این را دانستی ای سطح؟ گفت: یکی از برادرانم از جانیان به من خبر داد.»

حال با توجه به تمامی اینها آیا ممکن است مردم صرفاً به خاطر خبر دادن از چیزهای پنهان شده اطمینان حاصل کنند؟! بلکه آنها درباره اش خواهند گفت سحر و جادوست، یا از اعمال جنیان و جادوگران است (پناه بر خدا)؛ زیرا این زمان به سبب شایع شدن این امور و آمیخته شدن حق با باطل و مشابه اینها با گذشته تفاوت های بسیاری دارد.

* * *

ششم: شناخت و محکم کردن متشابه

سید محمود حسنی گفته است:

«ادعای حُکم شناخت متشابه، این یک ادعای قدیمی است که امروز مطرح شده است، و از زمان سقیفه اول شروع شد و ادامه پیدا کرد و همچنان ادامه دارد؛ تا آنجا که امامان گمراهی، قرآن را علیه امام معصوم (علیه السلام) تأویل می کنند، و با تمام شکل ها علیه ایشان جنگ به راه می اندازند؛ از نظر اقتصادی، نظامی، تبلیغاتی و شکل های دیگر.

حال با این وجود آیا عاقلی می‌تواند هرکسی را که ادعا می‌کند او محکم می‌کند و حکم متشابه را می‌شناسد تصدیق نماید؟!»

پاسخ به وی:

در چند نکته:

۱. قضیهٔ سقیفه، ترک گفتن محکم و تمسک جستن به متشابه و اجتهاد در مقابل نص بود؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در ده‌ها موقعیت به آن تصریح کرده بود؛ اما این جماعت به رأی خود اجتهاد کردند و گفتند «امرشان در شورا است» و با این کار به امر خدا و رسولش اعتراض کردند؛ و این دقیقاً کفر محض است.

این سخنان به موضوع ما ربطی ندارد؛ سید احمدالحسن با هیچ آیهٔ محکم و هیچ سنت پابرجایی مخالفت نکرده است؛ پس چرا سید حسنی آسمان و ریسمان را به هم می‌بافد و با اموری که تخصصاً خارج از موضوع ماست استدلال می‌کند. این جز حربهٔ افراد ناتوان نیست!

۲. قضیهٔ تأویل قرآن علیه امام مهدی علیه السلام، این قضیهٔ تأویل اهل باطل یعنی علمای بدنهاد بر ضد تأویل حق یعنی امام مهدی علیه السلام است؛ و سید احمدالحسن بارها و در بیانیه‌های متعدد بیان کرده علمی که برخوردار است از تحصیلی خاص نبوده، بلکه او فقط نقل‌کننده از امام مهدی علیه السلام است، و امام مهدی علیه السلام کسی است که علم تأویل قرآن را به وی آموخته است. پس اگر آنچه را سید احمدالحسن با خود آورده است رد کنید در حقیقت این رد و تأویلی بر ضد امام مهدی علیه السلام شمرده خواهد شد.

و شما اگر به همین مسیر خود تا پایان راه ادامه دهید در نهایت قرآن را علیه خود امام تأویل خواهید کرد و فقط بر ضد واسطهٔ او نخواهید بود؛ زیرا هریک از شما می‌خواهد امام طبق راه و روشی که خودش می‌خواهد بیاید نه از طریقی دیگر، و نیز هرکدام از علمای

۱۲۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

شما می‌خواهد امام (علیه السلام) به مرجعیت او اقرار و مرجعیت بقیه را باطل کند، و نیز هرکدام از شما از امام می‌خواهد او را فرمانده قرار دهد و ... و ... اگر امام مهدی (علیه السلام) خواسته‌های شما را برآورده نسازد او را انکار، و قرآن را علیه او تأویل خواهید کرد و به‌خاطر آن با حضرت به جنگ برخواهید خاست!

به‌علاوه تو ای سید محمود، اگر به این نتیجه رسیدی که تأویل سید احمدالحسن باطل بوده است (و هرگز چنین نیست) پس چرا به آن جواب نمی‌دهی درحالی‌که او شما را با آن به مبارزه فراخوانده و سه جلد کتاب سلسله‌وار با عنوان «متشابهات» منتشر کرده است؟! از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است، فرمود: «هنگامی که بدعت‌ها در امت من ظاهر شود عالم باید علم خود را آشکار می‌کند؛ و هرکس چنین نکند لعنت خدا بر او خواهد بود.»^۱

پس اگر تو اعلم و ولی امر مسلمین هستی به آن صورتی که خودت ادعا می‌کنی - پس باید داناترین مردم به قرآن کریم و عقاید نیز باشی؛ پس چرا پاسخ سید احمدالحسن را نمی‌دهی و حق را برای مردم آشکار نمی‌کنی؟! یا برای مردم عذر و بهانه خواهی آورد و خواهی گفت تو فقط در اصول فقه عالم‌ترینی؟!

پس اگر چنین باشد، ما باید علمایی از خارج مذهب بیاوریم تا به‌عنوان علمای قرآن شناخته شوند، و ای کاش می‌دانستم این توصیف چگونه مناسب آنهاست؛ زیرا علم قرآن جز از راه اهلش که همان عترت طاهر (علیهم السلام) است دانسته نمی‌شود. پس هیچ راه‌گریزی ندارد؛ یا باید براساس قرآن کریم به سید احمدالحسن پاسخ دهید، یا به ناتوانی خود از این کار اعتراف کنید؛ و به این ترتیب ثابت می‌شود سید احمدالحسن شما را از نظر علمی در قرآن کریم مغلوب کرده است، و نیز ثابت می‌شود سید احمدالحسن با امام مهدی (علیه السلام)

در ارتباط است؛ زیرا اعجاز در قرآن کریم تنها از طریق امام معصوم علیه السلام محقق می‌شود.

۳. سید محمود حسنی گفته است قضیه «محکم کردن متشابه» حجت محسوب نمی‌شود و عده بسیاری می‌توانند چنین ادعایی را مطرح کنند؛ اما روشن خواهد شد گفته سید حسنی مخالف قرآن کریم و سنت مطهر و عقل است. برخی از روایاتی که تصریح می‌کنند تأویل متشابه فقط به ائمه علیهم السلام اختصاص دارد تقدیم شما خواننده گرامی می‌شود:

امام صادق علیه السلام فرموده است: «ما راسخان (ریشه‌داران) در علم هستیم، و ما به تأویلش آگاه هستیم.»^۱

از برید بن معاویه، از یکی از دو معصوم علیهم السلام درباره فرمایش خداوند عزوجل: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۲ (و تأویل آن را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند) روایت شده است، فرموده‌اند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخین در علم است؛ تمامی آنچه را خداوند از تنزیل و تفسیر- به‌سوی او فروفرستاد دانست؛ و خدا را نسزد چیزی را که تأویلش را به او نیاموخته باشد بر او فروبفرستد؛ و اوصیای او بعد از او همه آن را می‌دانند ... قرآن خاص و عام دارد، محکم و متشابه دارد، و ناسخ و منسوخ دارد؛ که راسخان در دانش آنها را می‌دانند.»^۳

از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است، فرمود: «راسخان در علم امیرالمؤمنین و ائمه بعد از او هستند.»^۴

هارون بن حمزه گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي

۱. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۲۸.

۲. آل عمران: ۷.

۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۳۹.

۴. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۳۹.

۱۲۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکریم کننده فرستاده امام

صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»^۱ (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که به آنان علم داده شده است). فرمود: «آنها به‌طور خاص ائمه هستند.»^۲

از ابوالولاد نقل شده است، گفت: از امام صادق (علیه السلام) درباره این فرمایش خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾^۳ (کسانی که کتاب به آنان داده‌ایم [و] آن را چنان که شایسته‌اش است می‌خوانند؛ اینان‌اند که به آن ایمان می‌آورند). فرمود: «آنان ائمه (علیهم السلام) هستند.»^۴

از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند تمام قرآن -ظاهر و باطنش- نزد اوست به‌جز اوصیا.»^۵

از ابوبصیر، از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «ای ابامحمد، به خدا قسم نزد ما سزای از اسرار خدا و علمی از علم خداست، و به خدا سوگند نه ملکی مقرب و نه پیامبری مرسل و نه مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است تاب تحملش را ندارد...»^۶

برقی در کتاب «المحاسن» در باب «خداوند در قرآن تیان هرچیزی را نازل کرده است»، از پدرش، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبة بن میمون، از کسی که به او گفته است، از معلى بن خنيس نقل کرده است، گفت: ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ای فرمود: «اما آنچه درباره قرآن پرسیدی، این نیز از ذهنیات ناهماهنگ و ناسازگار توست؛

۱. عنکیوت: ۴۹.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۴۰.

۳. بقره: ۱۲۱.

۴. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۴۱.

۵. اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۵.

۶. اصول کافی: ج ۱ ص ۴۵۶.

زیرا قرآن آن‌گونه که تو گفتی نیست و آنچه را شنیده‌ای معنایش برخلاف رأی و نظر توست. جز این نیست که قرآن مثل‌هایی برای قومی است که می‌دانند نه برای دیگران؛ و برای قومی است که آن را آن‌گونه که شایسته‌اش است تلاوت می‌کنند؛ و آنها کسانی هستند که به قرآن ایمان می‌آورند و آن را می‌شناسند؛ اما دیگران قرآن برایشان به‌شدت مشتبه به نظر می‌رسد، و از باورهای دل‌هایشان به‌دور است. به همین دلیل رسول خدا ﷺ فرموده است: هیچ‌چیزی دورتر از تفسیر قرآن برای دل‌های رجال نیست، و در آن [تفسیر قرآن] همهٔ خلائق حیران‌اند مگر آن کسی که خدا بخواهد؛ و جز این نیست که خداوند با پوشاندن مطالب قرآن خواسته است مردم به باب و صراط او برسند و او را بپرستند، و از راه قرآن به فرمان‌برداری از برپادارندگان کتاب و گویندگان به امر او به سخن او برسند، و آنچه را از قرآن که به [فهم] آن نیازمند هستند از آنان جویا شوند نه از پیش خودشان. سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به رسول و صاحبان امر خود بازمی‌گرداندند قطعاً آن را از کسانی از ایشان که استنباط می‌کنند می‌فهمیدند)؛ اما از غیر از آنان، هرگز دانسته نخواهد شد و یافت نخواهد شد؛ و تو دانسته‌ای که نمی‌شود خلق همه‌شان اولی‌الامر باشند؛ زیرا در این صورت آنها کسی را پیدا نخواهند کرد که به او فرمان دهند، و امر و نهی خدا را به او برسانند. پس خداوند والیان را خواصی قرار داد تا کسی که به این علم اختصاص داده نشده است به آنها اقتدا کند. پس این را درک کن ان‌شاءالله؛ و از تلاوت قرآن بر اساس رأی خودت بپرهیز که مردم همان‌گونه که در دیگر امور مشترک هستند در علم قرآن یکسان نیستند، و نمی‌توانند آن را تأویل کنند، مگر از حد و دروازهٔ آن که خداوند برایش مقرر داشته است. پس ان‌شاءالله درک کن، و این امر را از جایگاه خود بخواه تا آن را بیابی؛ ان‌شاءالله.»^۱

بعد از شنیدن این احادیث و با توجه به احادیث بسیار دیگر- آیا ممکن است عاقلی بگوید هر شخصی می تواند علم به احکام متشابهات قرآن را ادعا کند؟! قطعاً سخن چنین شخصی مخالف متن صریح قرآن و سنت، و نیز مخالف عقل است.

پس قضیه فقط به دو احتمال محدود می شود:

یا تفسیر سید احمد الحسن مخالف واقعیت است (و هرگز چنین نیست) که در این صورت دادن پاسخ وی بر شما واجب می شود، و اگر از پاسخ گویی امتناع ورزید شامل این کلام رسول خدا (ص) خواهید شد: «هنگامی که بدعت ها در امت من ظاهر شود عالم باید علم خود را آشکار می کند؛ و هرکس چنین نکند لعنت خدا بر او خواهد بود.»^۱

یا تفسیری که سید احمد الحسن به نقل از امام (علیه السلام) ارائه کرده صحیح است که در این صورت روشن می شود سید احمد الحسن با امام مهدی (علیه السلام) در ارتباط است؛ زیرا علم تأویل و محکم کردن متشابه، علمی ذخیره شده نزد ائمه (علیهم السلام) است و هیچ کسی نمی تواند آن را بیاورد مگر شخصی که به ایشان (علیهم السلام) متصل باشد و از ایشان (علیهم السلام) نقل کند.

* * *

هفتم: جایگاه عقل

سید محمود حسنی گفته است:

«هرکسی برای خداوند متعال اخلاص بورزد و عقل را رهبر و حاکم و مسلط بر خود قرار دهد و دلیل و اثر علمی را بشناسد و از آن پیروی کند و از آنچه منتشر کردیم دنباله روی نماید و به راستی و عدالت و اخلاص به واجبات پایبند باشد - از جمله خواندن بحث های «السلسلة الذهبية» و بحث های «السلسلة الكاملة»- قطعاً و یقیناً حق را از

باطل تشخیص می‌دهد و نسبت به باطل بودن ادعای مدعی مذکور در استفتا یقین حاصل می‌کند.»

پاسخ به وی:

در قالب چند نکته:

۱. عذر می‌خواهم سید محمود، اینکه گفته‌ای «و عقل را رهبر و حاکم و مسلط بر خود قرار دهد» کامل نیست. آنچه ما از قرآن و سنت نبوی و نیز از اهل بیت علیهم‌السلام آموخته‌ایم این است که عقل حجت نیست مگر وقتی که موافق قرآن و سنت مطهر باشد؛ پس راهبر و مسلط «خداوند متعال» و قانون اساسی «قرآن کریم» و مترجمان نیز ائمه علیهم‌السلام هستند؛ اما عقل تابع قرآن کریم و سنت مطهر است. عقل آفات بسیاری دارد، از جمله حُب نفس، و شیفته شدن به رأی (و منیت): ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱ (من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل). در حال حاضر همه شما ادعا می‌کنید موافق با عقل حرکت می‌کنید درحالی‌که همه‌تان دچار اختلاف با یکدیگر هستید! بنده متوجه نمی‌شوم مقصود سید محمود کدام عقل است، و کدام دلیل است که به وسیله عقل به حق می‌رساند و آنچه بقیه به آن می‌رسند باطل است؟! همه شما فریاد می‌زنید عقل ... عقل ... عقل ... حال اگر همه شما به راستی عاقل هستید پس چرا با یکدیگر اختلاف دارید؟!

عقل همان چیزی است که امام صادق علیه‌السلام به این صورت تعریف کرده است: «چیزی که با آن خداوند رحمان عبادت شود، و به وسیله‌اش بهشت به دست آید.»^۲ و شناخت خداوند متعال یا رسیدن به بهشت میسر نخواهد شد مگر با رجوع به قرآن و سنت مطهر و

۱. انعام: ۱۲.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۱۱.

فطرت الهی.

به علاوه با من همراه شو - ای برادر - تا تاریخ را ورق بزنی و ببینی کسی هست که به عقلش تکیه کرده و نجات یافته باشد؟!

اولین کسی که به عقلش تکیه کرد ابلیس (لعنه الله) بود و خود را با آدم (علیه السلام) مقایسه کرد و بر او تکبر ورزید و با این کار خود مستحق عذاب جهنم شد؛ و چه بد فرجامی است. حتی ملائکه وقتی به عقل خودشان تکیه کردند شکست خوردند و این هنگامی بود که به خداوند متعال هنگامی که آدم را خلق نمود و به عنوان خلیفه و جانشین در زمین تعیین فرمود اعتراض کردند.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی می گمارم، گفتند آیا کسی را در آن می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد، و حال آنکه ما با ستایش تو تنزیه می کنیم و به تقدیس تو می پردازیم؟! فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید).

علمای بنی اسرائیل وقتی در برابر انبیا و رسولان ایستادند نیز بر عقل های ناقصشان تکیه کرده بودند و به خداوند متعال رجوع نکردند تا حقیقت انبیا و رسولان را از او جویا شوند؛ و به همین ترتیب امتداد داشت تا نوبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حادثه سقیفه رسید، آن هنگام که مردم با عقل هایشان استدلال کردند، و قرآن و وصیت رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله) را در حق علی رها کردند؛ همچنین در قضیه خوارج، هنگامی که از اطاعت امیرالمؤمنین خارج شدند و گفتند «حکمی نیست جز حکم خدا»، و این جمله حقی بود که از آن باطل

اراده شده بود؛ درحالی که آنها این فرمایش رسول خدا ﷺ را از یاد برده بودند: «علی با حق است و حق با علی است؛ هر جا برود حق با او می‌چرخد.»^۱

سنت خدا همچنان ادامه داشت تا نوبت به امام مهدی علیه السلام برسد؛ آن هنگام که علما با عقل‌های سرگردانشان کتاب خدا را علیه حضرت علیه السلام تأویل، و با حجت خدا در زمینش (جانم به فدای خاک پای قدم‌هایش) مخالفت و پیکار می‌کنند؛ و این همان مصیبت بزرگ و فاجعه عظیم است که ائمه علیهم السلام در بسیاری از احادیث خود ما را از آن برحذر داشته‌اند و ما گوشه‌ای از آنها را یادآور می‌شویم. شاید سخنان ما درباره این موضوع طولانی شده باشد اما باید راه را برای مردم روشن کرد و آنها را تشویق کرد به خداوند متعال و فطرت الهی و به قرآن و سیره آل رسول خدا علیهم السلام بازگردند، نه اینکه آنها را فقط به تکیه بر «عقل» تشویق کنیم!

از یونس بن عبدالرحمان بن حجاج نقل شده است، گفت: اباعبدالله علیه السلام به من فرمود: «از دو خصلت برحذر باش که آنان که هلاک شدند به واسطه این دو خصلت هلاک شدند: برحذر باش از اینکه به مردم براساس نظر خودت فتوا بدهی، یا به آنچه نمی‌دانی معتقد باشی.»^۲

عمر بن قیس، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، گفت: شنیدم ایشان علیه السلام می‌فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چیزی را که امت به آن احتیاج داشته باشد رها نکرده، بلکه آن را در کتاب خود نازل فرموده و برای رسولش صلی الله علیه و آله بیان کرده است؛ و برای هر چیزی حدی قرار داده، و برای آن حد راهنمایی معین فرموده که به آن دلالت می‌کند؛ و برای کسی که از

۱. الفصول المختارة، مفید: ص ۱۳۵.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۶۰.

آن حد تجاوز کند حدی معین فرموده است.»^۱

از ابوبصیر نقل شده است، گفت: به اباعبدالله (علیه السلام) عرض کردم: چیزهایی به ما عرضه می شود که نه در قرآن آنها را می شناسیم و نه در سنت. پس درباره شان نظر خودمان را بگوییم؟ فرمود: «نه [چنین نکنید]؛ در این صورت اگر درست بگویی پاداشی داده نمی شوی، و اگر اشتباه کنی به خداوند عزوجل دروغ بسته ای.»^۲

از یونس بن عبدالرحمان نقل شده است، گفت: به ابوالحسن اول (علیه السلام) عرض کردم: چگونه خداوند یکتاست؟ فرمود: «ای یونس، از بدعتگذاران نباش. هرکس طبق رأی خودش نظری دهد هلاک شده، و هرکس اهل بیت پیامبرش (ص) را ترک کند گمراه شده، و هرکس کتاب خدا و سخن پیامبرش را ترک کند کافر شده است.»^۳

از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل شده است، گفت: به ایشان گفتیم: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۴ (آنان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به پروردگاری گرفتند). فرمود: «به خدا سوگند آنها آنان را به عبادت و پرستش خود فرانخواندند، که اگر به عبادت خود دعوت می کردند اجابتشان نمی کردند؛ اما حرام را برای آنها حلال، و حلال را برایشان حرام کردند؛ پس [مردم] آنان را به صورتی که خودشان نمی دانستند عبادت کردند.»^۵

از ابوجعفر (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «هرکس بدون علم و هدایت، به مردم فتوا دهد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب لعنتش می کنند، و گناه هرکسی که به فتوای او عمل

۱. اصول کافی: ج ۱ ص ۸۰.

۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۷.

۳. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۷.

۴. توبه: ۳۱.

۵. اصول کافی: ج ۱ ص ۷۴.

کرده است به او ملحق می‌شود.»^۱

و احادیث بسیار دیگری که به عدم جواز تکیه بر عقل بدون کتاب و سنت دلالت می‌کنند. هرکسی کتاب خدا و سنت و سیره اهل بیت علیهم‌السلام را مطالعه کند و با آنها مأنوس گردد می‌بیند رهبر و فرمانده و حاکم، قرآن و سنت و فطرت الهی با کمک عقل است، و عقل تابع (پیرو) است نه متبوع (یعنی چیزی که باید پیروی شود)؛ اما کسی که فلسفه افلاطون و منطق ارسطو طالیس و نحو ابن‌هشام را مطالعه کرده و با آن انس گرفته باشد عقل را فرمانده و حاکم می‌بیند! و خداوند در خلق خود شئونی دارد.

باز می‌گردیم و به سید محمود حسنی می‌گوییم: تو چه دلیلی برای تکذیب سید احمد الحسن داری؟! آیا سید احمد الحسن با قرآن مخالفت کرده است؟! آیا با رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مخالفت کرده است؟! آیا با سیره اهل بیت علیهم‌السلام مخالفت کرده است؟! نه، بلکه عکس آن صحیح است! سید احمد الحسن مردم را به تمسک جستن به قرآن کریم دعوت می‌کند، و دلیلش نیز قرآن کریم است؛ ولی دلیل شما عقل و «اصول فقه» است. سید احمد الحسن مردم را به تمسک جستن به سیره رسول خدا و اهل بیت طاهر علیهم‌السلام دعوت می‌کند. شایسته بود کلام سید حسنی با ادله قرآنی یا روایی پشتیبانی و حمایت شده باشد نه اینکه فقط انشایی باشد؛ و همان‌گونه که از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است کسی که دین خود را از دهان مردمان بگیرد مردمان او را نابود می‌کنند، و کسی که دین خود را از کتاب خدا و سنت بگیرد کوه‌ها نابود می‌شوند ولی او نابود نمی‌شود.

۲. سید محمود حسنی گفته است:

«... و دلیل و اثر علمی را بشناسد و از آن پیروی کند...»

می‌گوییم:

این اثر علمی که مدّ نظر سید محمود حسنی است همان «مبانی اصولی» است که وی مطرح کرده است؛ و ای کاش می‌دانستم مردم چگونه می‌توانند «مبانی اصولی راستین» را از «مبانی نادرست» تشخیص دهند درحالی‌که مبتنی بر اصطلاحات اصولی و علمی بیگانه از ذهن مردم جامعه است. همه مردم طلبه درس خارج نیستند و حتی بیشتر طلبه‌های درس خارج نمی‌توانند میان «مبانی اصولی» و استخراج صحیح‌ترین و دقیق‌ترین نتایج از آنها تمایز قائل شوند!

به‌علاوه آن طلبه‌های درس خارج که می‌توانند مبانی اصولی را تشخیص بدهند شهادت‌های متفاوتی می‌دهند و هر مجموعه به اعلم بودن فقط یکی از مجتهدین و نه دیگران- گواهی می‌دهد؛ و به این ترتیب شهادت‌ها متعارض می‌شوند و همان‌طور که برای خردمند پوشیده نیست- از درجه اعتبار ساقط می‌شوند.

پس شناخت اثر علمی توسط مردم، کاری ناشدنی است. هرکسی ادعای اثر علمی دارد و اینکه او داناترین است و مردم در میان شما حیران شده‌اند و شما آنها را در وضعیتی قرار داده‌اید که دوست و دشمن به حالشان می‌خندند، و این گفته شاعر بر آنها صدق می‌کند:

او را دست‌بسته به دریا انداخت و به او می‌گفت

مواظب باش، مواظب باش خیس نشوی!

۳. سید حسنی گفته است:

«و از آنچه منتشر کرده‌ایم دنباله‌روی نماید ... از جمله خواندن بحث‌های «السلسله الذهبیه» و بحث‌های «السلسله الکامله»- قطعاً و یقیناً حق را از باطل تشخیص می‌دهد و نسبت به باطل بودن ادعای مدعی مذکور در استفتا یقین حاصل می‌کند.»

پاسخ به وی:

در قالب چند ملاحظه:

ملاحظه اول: ما همه را به تحدی فرامی‌خوانیم تا فقط یک دلیل قطعی‌الصدر و قطعی‌الدلاله برای کذب سید احمدالحسن بیاورند! این در حالی است که «ادله‌روایی»، سید احمدالحسن را تأیید و به اسم و محل سکونتش دلالت می‌کنند؛ و هرکس خواهان مطالعه بیشتر است می‌تواند به کتاب‌های «ابلاغ آشکار» و «پاسخ قطعی به منکران ذریه مهدی» از انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام مراجعه کند.

ملاحظه دوم: لازم است سید حسنی مصادیق ادله‌ای را که به دروغین بودن سید احمدالحسن دلالت می‌کنند ذکر کند نه اینکه فقط به انتشارات دفتر خودش حواله دهد؛ اما واقعیت این است که او دستش از هر دلیلی بر ضد سید احمدالحسن خالی است. کسی که خواستار هدایت مردم است باید استدلال واضحی ارائه دهد، نه استدلالی غامض و مبهم!

ملاحظه سوم: یکی از انتشارات دفتر سید حسنی کتابی است موسوم به «برگرد ای فرزند فاطمه، این عقاید است» و سید محمود حسنی مقدمه‌ای برایش نوشته است. در این کتاب به نقد و رد عقاید سید محمود حسنی پرداخته شده است، و آرای او درباره‌ی اینکه امام باید بر مبانی اصولی بحث کند و قرآن کریم را کنار بگذارد مورد بررسی قرار گرفته است. متن آن تقدیم حضور می‌گردد:

«برگرد ای فرزند فاطمه، این عقاید است:

«به این ترتیب زمینه‌سازان دجال و سفیانی یعنی امامان گمراهی- با آماده‌سازی ذهن‌ها و روان‌ها و روح‌ها برای رد کردن دلیل جدش مصطفی صلی الله علیه و آله در جهت پیکار با معصوم علیه السلام تلاش می‌کنند، و بر هیچ‌کسی پوشیده نیست مردم از مرجعیت فرمان‌برداری می‌کنند. چه بسا مراجع و اطرافیان گمراه و گمراه‌کننده‌شان نپذیرفتن

هرگونه ادعایی را که بطلان و دروغین بودن و فریب کاری شان را آشکار کند برای مردم عادی می کنند و عادی کرده اند؛ با این ادعا که آن دعوت جزو فقه و اصول نیست، و با این ادعا که آن ادعا که آن دلیل، جزو عقاید است، و در فقه و اصول جاری نیست، و با این ادعا که ارزیابی ها توسط اهل خُبره ای حاصل می شود که به سوی صاحب حق دعوت می کنند، و با این ادعا که صاحب حق، متوهم است، و نباید درباره دلیل توهמש پرس و جو شود، چراکه شما دلیل را متوجه نمی شوی؛ و با این ادعا که اگر صاحب حق بر حق باشد پس یاری خواهد شد، چراکه آنچه به خدا تعلق دارد رشد می کند؛ پس وظیفه شما این است که او را در میدان تنها بگذارید و منتظر بمانید. اگر او از سوی خدا باشد رشد می کند، و اگر رشد کند به تو خواهد گفت آن را رها کن؛ زیرا این، مرجعیت یا رهبری فاسد است؛ و اگر به او بگویی چگونه چنین است درحالی که او امام (علیه السلام) است، به تو می گویند اصل برای تو امام نبودن یا نماینده امام نبودن اوست. پس تو ای مکلف بیچاره وارد سرگردانی می شوی، و اکنون می پرسی پس راه حل چیست؟

راه حل در دو جایگاه است:

اول: در این زمان و در این شرایط شما باید دروغ و فریب کاری او را با روش علمی و اخلاقی و با بیان تناقضات نشان دهید؛ وگرنه این دروغی است که او گفته و شما را در آن گرفتار کرده است؛ و بر شما لازم است نیرنگ او را در برابر مردم آشکار کنی. این بر شما واجب است؛ چراکه احتمال ظهور مقدس در هر لحظه وجود دارد. در نتیجه مثل چنین شخصی، جزو مصادیق دجال و سفیانی یا جزو پیروانشان است که برای دشمنی رودررو علیه معصوم (علیه السلام) هم پیمان می شود.

دوم: در زمان ظهور مقدس امر و حکم از آن معصوم (علیه السلام) خواهد بود؛ و روایات به قراردادن شمشیر و کشتار امثال این افراد اشاره کرده اند؛ و می دانیم کشتار نخواهد بود مگر پس از خلع لباس دینی که بر تن خود کرده و با آن مردم را فریب داده اند. بنده این مطالب را به خاطر خطیر بودن و عظمت این مسئله بیان کردم؛ زیرا اینها با معصوم (علیه السلام) و از همین نجف و از ناحیه فریب خوردگان علما تکرار خواهد شد؛ زیرا استدلال و مناظره با خدا و انبیا و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و با قرآن مطرح می شود. برای شما روشن است چنین

دعوتی برای مناظره با این استدلال که جزو عقاید است رد می‌شود و ما ارتباطی با آن نداریم. چه بسا سخن آنان به معنای «برگرد ای پسر فاطمه، این عقاید است» بازمی‌گردد.

و دعوت تو مربوط به عقاید است، و ما نیازی به عقاید نداریم، و دین و فقه و اصول در خیر و خوبی است.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «قائم می‌آید تا به نجف می‌رسد. لشکر سفیانی و یارانش از کوفه به سوی او بیرون می‌آیند درحالی که مردم با آنان هستند... امام آنان را دعوت، و حق خود را به آنان یادآوری می‌کند، و به آنان خبر می‌دهد او مظلوم و مقهور بوده است. پس ای مردم، آگاه باشید، هرکس با من درباره خدا احتجاج کند من سزاوارترین مردم نسبت به خدا هستم، و هرکس با من درباره آدم احتجاج کند من سزاوارترین مردم نسبت به آدم هستم، و هرکس... و هرکس با من درباره محمد احتجاج کند من سزاوارترین مردم نسبت به محمد هستم، و هرکس با من درباره کتاب خدا استدلال کند من سزاوارترین مردم نسبت به کتاب خدا هستم...»

و آنها خواهند گفت: ای پسر فاطمه، به همان جایی که آمدی بازگرد که ما نیازی به تو نداریم؛ ما به تو خبر دادیم و تو را آزمودیم. پس او در پشت نجف، شمشیر را در میان آنان قرار می‌دهد... و آنان را می‌کشد.

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ و خداوند بر پیامبر ما محمد و خاندان پاک و مطهرش درود فرست.

کتاب «برگرد ای فرزند فاطمه، این عقاید است»، مقدمه سید محمود حسنی، از «السلسلة الوافیة».

و سید حسنی با دست خودش پنبه‌های خودش را زده است، و این واقعاً وضعیت

۱۳۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

شرم‌آوری است! حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَيَمَكُرُونَ وَيَمَكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱ (و نیرنگ می‌زنند و خدا تدبیر می‌کند؛ و خدا بهترین تدبیرکنندگان است).

ملاحظه چهارم: به سید محمود حسنی نصیحت می‌کنم برای شناخت سید احمدالحسن به انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) وابسته به سید احمدالحسن مراجعه کند که در آن کفایتی برای هر جویای حق است، و آنها را با انتشارات دفتر خود مقایسه کند تا روشن شود کدام یک استدلالی قوی‌تر و بیانی واضح‌تر و ... دارد.

انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) تاکنون عبارت‌اند از:

۱. گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه.
۲. گوساله: جلد ۱ و ۲.
۳. امکان مشاهده امام.
۴. بیدار کردن خفتگان برای استقبال از قائم.
۵. متشابهات: جلد ۱ و ۲ و ۳.
۶. ابلاغ آشکار: جلد ۱ و ۲ و ۳.
۷. سرگردانی یا راه به‌سوی خدا.
۸. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان: شامل دو جلد.
۹. حاکمیت خدا، نه حاکمیت مردم.
۱۰. شکست منتظران.
۱۱. امروز فرمانروایی از آن کیست.
۱۲. سلسله اخلاقی: جلد ۱.
۱۳. راه به‌سوی امام مهدی.

۱. انفال: ۳۰.

۲. یعنی زمان تألیف این کتاب، سال ۱۴۲۶ق.

۱۴. پاسخ قاطع به منکران دیدن قائم علیه السلام.
۱۵. پاسخ قطعی به منکران ذریه قائم علیه السلام.
۱۶. ضرورت وجود زمینه‌سازان.
۱۷. ختم کلام درباره تکذیب‌کننده فرستاده امام.
۱۸. اظهار بطلان مُنکر حجیت قرآن.

* * *

هشتم: اتهام سحر و جادوگری

سید حسنی گفته است:

«ای مکلف و البته خودم هم جزو مکلفین هستم. اگر عقل را حاکم و رهبر قرار ندهی، و اگر نیت و عمل را خالص نگردانی، و اگر برای پیروی از حق و یاری‌اش پس از شناخت آن با دلیل و اثر علمی-تصمیم‌گیری، در این صورت تو در فتنه‌ها و ادعاهای باطلی که زمینه سقوط تو را در فتنه دجال فراهم می‌کنند سقوط خواهی کرد و در نتیجه از انصار و پیروان او خواهی شد؛ چراکه هرقدر مدعی، چشمانت را جادو کرده باشد به سطح سحر و جادوی دجال یک‌چشم نمی‌رسد. پس آیا شما تابع سحر و جادوی دجال می‌شوی، یا با حق و امام حق علیه السلام همراه می‌گرددی؟!...»

پاسخ به وی:

در چند نکته:

۱. همه باید در جست‌وجوی حقیقت باشند و در کنار آن قرار بگیرند؛ فرقی نمی‌کند عالم باشد یا دیگری؛ زیرا همه مردم در معرض غربالگری و امتحان و جداسازی قرار دارند، و کسی نمی‌تواند ادعا کند خودش حق، یا تنها راه به‌سوی امام مهدی علیه السلام است، مگر اینکه عهد خاصی از خود امام مهدی علیه السلام داشته باشد؛ بنابراین سید محمود حسنی مانند سایر مردم باید به دنبال حقیقت، یا راهی که به‌صورت یقینی به امام مهدی علیه السلام

۱۳۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

منتهی می شود باشد، نه اینکه ادعا کند خودش همان راهی است که به امام مهدی (علیه السلام) منتهی می شود. پس باید بسیار و بسیار مراقب غره شدن به خود بود؛ زیرا زمانه دشوار است، و فتنه ها بسیار و شدید هستند و ...

امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «از این سخن شما قلب های مردمان مشمئز می شود؛ پس این سخنان را به سوی آنها بیفکنید، کسی که به آن اقرار کرد بر آن بیفزاید و هرکس انکار کرد رهایش کنید. گریزی نیست از اینکه فتنه و آزمایشی باشد که هر دوست و محرم رازی در آن سقوط کند، تا آنجا که کسی که تار مویی را به دو نیم می کند نیز در آن سقوط می کند؛ تا اینکه جز ما و شیعیان ما باقی نماند.»^۱

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از خطبه هایش فرموده است: «آگاه باشید که بلاها و امتحان شما باز خواهد گشت، به مانند روزی که خداوند پیامبرش (ص) را مبعوث فرمود. سوگند به آن کس که او را به حق مبعوث کرد به شدت آزموده می شوید و به شدت غربال می شوید؛ تا جایی که پایین دست های شما بالا می آیند و بالادست ها پایین می روند و بسیار کسانی که کوتاهی کرده بودند سبقت می گیرند و بسیار کسانی که سبقت گرفته بودند کوتاهی خواهند کرد. به خدا سوگند هیچ نشانه ای را پنهان نداشتیم و هرگز دروغی نگفتم، و از چنین موقعیت و چنین روزی به من خبر داده شده است.»^۲

پس شایسته است سید محمود حسنی از آن پیشگامانی نباشد که در لحظات آخر کوتاهی می کنند. از خداوند خواستاریم همه امت محمد (ص) را برای نصرت و یاری حق و صاحب حق (جانم به فدایش) توفیق عطا فرماید.

۲. سید حسنی گفته است:

۱. غیبت نعمانی: ص ۲۱۰.
۲. اصول کافی: ج ۱ ص ۴۱۷.

«چراکه هر قدر مدعی، چشمانت را جادو کرده باشد به سطح سحر و جادوی دجال

یک چشم نمی‌رسد.»

پاسخ به وی:

این گفته بُهتان و تهمت‌ی واضح در حق سید احمد الحسن شمرده می‌شود؛ زیرا ما از ابتدای امر تاکنون با ایشان معاشرت داشته‌ایم و هرگز چیزی از قبیل سحر یا مشابه آن از ایشان ندیده‌ایم، و هرگز چیزی مشابه آن از ایشان در برابر هیچ‌کسی سر نزده است؛ بلکه او مردی است که به توحید و یگانگی خداوند متعال، و ترک بندگی اشخاص دعوت می‌کند و بر ضرورت حرکت بر سیره اهل بیت علیهم‌السلام و جهت‌گیری مردم در جهت یاری امام مهدی علیه‌السلام تأکید می‌کند، و هرچه را که باعث جدایی و تفرقه مردم از یاری امام مهدی علیه‌السلام می‌شد به کنار نهاده است. سید محمود حسنی را نصیحت می‌کنم به خودش رجوع، و از پروردگارش طلب استغفار کند؛ چراکه فردا عذر و بهانه‌ای در برابر امام مهدی علیه‌السلام نخواهد داشت؛ و این همان زیان آشکار است.

اما این قبیل اتهام‌زنی‌ها (سحر و جادوگری) تازگی ندارد؛ بلکه این سنت خداوند متعال است و هرگز در سنت خدا تبدیلی نمی‌بینی. این تهمت‌ی که مردم به‌طور معمول به صاحبان دعوت‌های حق الهی همچون انبیا و مرسلین و ائمه علیهم‌السلام و البته برترینشان رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد می‌کردند و درباره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفتند «او ساحری دروغ‌گوست!» و فردا نیز همان‌طور که در برخی روایات صحیح آمده است. به امام مهدی علیه‌السلام خواهند گفت ساحر است؛ و هرگز چنین نیست.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در توصیف شیعیانش فرموده است: «آن‌ها در نزد مردم کافرند ولی در نزد خداوند نیکوکار، در نزد مردم دروغ‌گویند و در نزد خدا راست‌گو، در نزد مردم پلیدند و در نزد خدا پاک، در نزد مردم نفرین‌شدگان‌اند و در نزد خدا نیکوکار، در نزد مردم ستمگرند

۱۴۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)؛ ختم کلام درباره تکذیب کننده فرستاده امام

و در نزد خدا عادل. آنها به واسطه ایمان به رستگاری رسیدند و منافقان زیان دیدند.»^۱

خدایا، ما را از این متهم شدگان نزد مردم و منزهان نزد خداوند قرار بده، و آنچه را به ما وعده دادی برآورده کن، و قیام مولا و مقتدایمان حجت بن حسن (علیه السلام) را تعجیل فرما.
و الحمد لله وحده وحده وحده؛ و صلی الله علی محمد عبده و آله بعده.